

١٢٨
قصة الهنود



قرة العينين

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان من اربعة ارباب الى الله كذا خرج الزور في المذاهب اربعة استقبل منهم طالب الجحيم رسول الله
فقال لا تدعون له حبرا شاكهم وشد فواله ما كنتم دخل الا وادعيا باب سيدنا الله انك كروان عيسى
باب النور وخرجوا من غير ان يسموا اوله اسم حضرت عدي اذ روي عنه ودار قال الله ان النور من نور
كذلك قال ابو بكر صدوق وادعيا شدة في فعل انتم تاركوا الى حمار خرجت حمار وادعيا عرو وخرجت
قال انتم رسول الله وادعيا زال عكا وقلت يا رسول الله من انك عكا هذا الامر قال انتم عكا هذا امر وعبد
ابو بكر وادعيا قال ما كنت عندك بعد الحمار وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
امر زمان قال ابو بكر خرجت حمار وخرجت حمار وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
من عرو وخرجت حمار وخرجت حمار وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
ان من اربعة ارباب الى الله وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
رحل ان يقول انتم الله وقد جاركم باب من تركتم حمار وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
فقال ابو بكر ما قد فعلت ولكم انقول انتم الله قد جاركم باب من تركتم حمار وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
وادعيا عكا كان يقول انتم الله قد جاركم باب من تركتم حمار وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
الحرام فندكروا رسول الله في التهم وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
عرو وخرجت حمار وخرجت حمار وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
ادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله قد جاركم باب من تركتم حمار وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
رشد الله وقد جاركم باب من تركتم حمار وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
لا يكتفي من عكا وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
كروان حضرت عدي وادعيا عكا كان يقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد
فمنهم من عكا قال ابو بكر ما قد فعلت ولكم انقول انتم رسول الله عكا هذا امر وعبد

سید علی

سید محمد رفیع

٢٦

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten text, likely bleed-through from the reverse side of the page, is visible in the right margin.

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, written diagonally across the page.

[illegible]

فہم خزانہ و ہدیہ

[illegible]

وان و سید علی بن ابی طالب
و سید محمد بن ابی طالب

الحسين

استخاره فرموده شد و گفتند که این شخص از خرد و کثرت زیاد است و دیگر آنکه در باب فضل که زیادت بوده است مخصوص
 قبیح و نادر باشد و خداوند چنین نکرده و در این برادر خاص نیز هر حکم کنیم بلکه ما نقول که این ملک است
 بیان این معنی تا این برادر از فضل است و اگر برادر حق است بعد از آن هر دو برادر هر دو برادران یکم است اجماع جلاله
 صراط مستقیم و در این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 از حدیثی است که در این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 روایتی که در این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 روایتی که در این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 حکایت اجماع جلاله است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 اعتقاد است که این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 سکونت و تسلیم قبل از این معنی که حکایت اجماع جلاله است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 احوال این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 عمر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 از حدیثی است که در این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 باید از این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 خارق بر حدیثی است که در این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 از حدیثی است که در این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 از حدیثی است که در این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله
 و حکیم گفت که این امر و حکایت احوال بسیار است و این امر از این است و این معنی که حکایت اجماع جلاله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ماہنامہ اسلامیہ دارالافتاء دارالحدیث

[illegible]

والله اعلم بالصواب

[illegible]

[illegible]

مجلسه در روز شنبه ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیشتر از این بود و در میان واقع شد و برینها بر کف از آواز و دین جایست از هم با شنبه و مقام
 و خانه است عاقل و درین تمام یافته بود که یکس هدم رفت و هر که بر کوهین آتشنا بودند در میان
 ایشان شش تن بودند و ده علم است علم و فن و علم ایمان غیر از کمان چکانه اسلام با وقت بود تا
 و پیش از آنکه این و علم معالجه شش احوال برین حشر و دشت و نادر و علم احسان غیر از آنکه
 عبادت با جمیع این و از خود طاعت با الله این تفریق نمودن تمام احسان برود طریقت و معرفت آن
 و علم شریعت و تربیت نازل و سیاست مدن و طریق معاش و علم اخلاق و علم ادب و علم سخن گفتن
 حلاوت یافت و علم فضایل احوال و علم مناقب احوال و علم علوم را و هر چه شریعت و تقصیر او و شریعت
 که دانند که با هم و ادنی و منبر و کبر و ذکی و غیر رسید و از هر چه بعضی که گفتند از لی او را دارند
 برین و تربیت فرمودن زبان محمد مانند این به دو مکان حواله محسن معز من گشته این
 تربیت بغیر صحت است بعد از معرفت و هر که در بر حاکم بعد از آن حالت و حسن سخن می
 که اثرات واقع شد درین اینه اگر هر در قتل کج زان مثل از هر چه و گفتند که بیانی
 مقدمه شایسته بیان آنکه حالتی که سبب این غیرتی یا بی شکیه کند صفت و اهلان کلی و خاص
 و در امور که بیایر برای او نبوت شد و با قنای تمام از اسرار انجام داد و بر چه منتهی کرد
 به آنکه نشسته و در صفت اولی که از او بهشت است باین طریق خوانده بود که از او منتهی کند
 با آنکه تمام این کار بر دست محمد اینان کنند و این معز را بیار است و در میان عالی حد فای
 گفتن خود را و اخوت نفس نازان با معرفت و تنه و هر که و هر که باید حق نهر
 حکیم خواجه محمد صبا این سبب از هر چه و در سبب بیعتی فی قد فاشی غیر از این که از آن
 اینم متون کسین اینم خواجه و اگر با حاکم اخوت از هر چه و در سبب این عاقل
 فی قد و در قتل گفتن خواجه اخوت نفس نازان به از این با حاکم سبب کسین از آن

[illegible]

و در وقت حق که آنکه المؤمنین در انجمن بیضا حرم شریف بودند و اعلیٰ اهرام لیسند بهم گفتند ای
اینها که در این مقام ایستاده اند و اینها که در این مقام ایستاده اند و اینها که در این مقام ایستاده اند
که کسی را از استحضار و علم نیست تا بعضی بر طبق قول او اعلان نماید و این معجزه را این
نموده بود یکی آنکه بجز و شنیدن سخن سخن نمیشد که با صد کار که با آنرا بود که می بیند و میداند
و در آن روز این معجزه نصیبی دل است بجز آنکه او را و نیز از انجمن او صحبت و دیدار با چنانچه صاحب این
دولت و مسلم با و معترف و اذین و در آن محفل که در او از شیخ با و نام این از انجمن صحبت بگذاشت
و در آنکه فرموده عادت او را اینکینند و عادت او را اینکینند و عادت او را اینکینند و عادت او را اینکینند
مجتهدات همه از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است
و میان اینها چنانچه بود با آنکه بر هر از این که موافق واقع افتد و نام این از انجمن فائق اعظم است
اینها که در این مقام ایستاده اند و اینها که در این مقام ایستاده اند و اینها که در این مقام ایستاده اند
و عادت او را اینکینند و عادت او را اینکینند و عادت او را اینکینند و عادت او را اینکینند
نموده و تا مقصد بر این معجزه دیدن مسلمان کار بر این نام و در این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است
از این معجزه تا این که از این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است
و از این که کار که از این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است
بر این کار معجزه است و این از غایت سعادت است و در آن وقت این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است
مست و داشت این با این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است
این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است
و در این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است
لکه بر این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است که در هر حرم بار از آن روز این معجزه است

کونو کس کنه و دلامم و دیو یی که خفته هم
عید المصروع و السلام الحاکمه او ایضا جودش در عالم گمان آید

[illegible]

فارسى زبانى نسخہ

[illegible]

[illegible]

کتابخانه خاندان
میرزا محمد علی خان
تفصیل فرموده اند

تعمیر فرسودہ خانقاہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لا يكون من مذهبهم قال القاضي عياض في الحاشية ان
 هو صاحب الولاية التي هي في حقه من غير ان
 هو جازع من قوله في ان كان له في ذلك
 عينه في قوله في ان كان له في ذلك
 ذات عرق في حقه

سکر الحاضر و اولیٰ

[illegible]

[illegible]

و در وقت اخراج فرموده که در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب ایامی که در وقت زودیا
 فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب ایامی که در وقت زودیا
 عربی و عجمی با هم میزنند و در وقت حقیقت او میزنند و در وقت حقیقت او میزنند و در وقت حقیقت او میزنند
 جان با حاجت خاک و در وقت حقیقت او میزنند و در وقت حقیقت او میزنند و در وقت حقیقت او میزنند
 بنام حسین بن علی بن ابی طالب ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 طهرت ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 دیگران طهرت ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 حبله طهرت ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 بکر و حسین بن علی بن ابی طالب ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 علیه بنام حسین بن علی بن ابی طالب ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 بیضا و کمر زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 و کمر زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 بنام حسین بن علی بن ابی طالب ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب
 ایامی که در وقت زودیا فاطمه زهرا بنده من است و در مسجد بنام حسین بن علی بن ابی طالب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

4

میں نے ان کو قتل کرنے کی بجائے ان کی اصلاح کی ہے۔ اور یہ وہ لوگ ہیں جن کو اللہ تعالیٰ نے اپنے فضل سے ہم سے ممتاز کیا ہے۔

دارالامان و الرحمة
منصفه حق

[illegible]

[illegible]

تقیان علی بن ابی طالب
مکمل الذی لا یؤدی غایه الا فی سبیل اللہ

وہی ہے جس نے

مجلس
مجلس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقاله‌های علمی و تحقیقاتی
در زمینه‌های مختلف علمی و تحقیقاتی
پایه علمی و تحقیقاتی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وانا في الميرة فلما برزتم الله تعالى اعداءه حملني رسول الله صلى الله عليه وسلم
على فرسه فمرت بي فوضعت على عيني قد عوت مستغز وجل فامسكتي فلما استويت
عليها لمحت بيدي هذه في القوم حتى احضرت بذاسني وما اشار الى ابطاخر حجة الحكم
رضي ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يوم بدر بذاجر مثل اخذ برأسه
عليه أداة الحرب اقرب الجحاري وحين هب من بدر رآه فاضحرت صلى الله
عليه وسلم مشورتك فندبا بوبكر صديق ومشوره او رضى الله تعالى عنه اخذ فذا
اخترت بهما انضيا كره نذ عن عبد الله بن مسعود قال لما كان يوم بدر قال لهم
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تقولون في هؤلاء الا سار في فقال عبد الله بن مسعود
انت في واو كثير الخطيب فاصروهم نارا ثم القم فيها فقال العباس رضى الله تعالى عنه
قطع الله فك فقال عمر رضى الله تعالى عنه فاذا نهم رؤسهم فامسكوك وكذا بوبكر
فصرت اعناقهم فقال ابو بكر رضى الله تعالى عنه عشرين ثم فحل رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال ما تقولون في هؤلاء ان مثل هلك مثل اخوة لهم كانوا
من قبلهم قال نعم رب لا تنزل الا من من الكافرين ويا ابا وقال موسى رقبنا
الهمس على امر الله ما شدد وعلى تطهير وقال ابراهيم بن تقي فانه مني ومن حسن
فلمت عفور رحيم وقال عيسى بن ابي عبد الله فانه مني ومن تقيهم فالت انت
الخير الحكيم وانتم قوم كرم عيل فلما يقبلن احضركم الا بقدا او بعز به عن اخير الحكيم
وانه بعد الت كبحون غرة احد حتى شد صديق نهائيه سني وكرشت بلاد انك
صلى الله عليه وسلم اودق قال ابن اسحق فلما عرف السيلين رسول الله صلى الله
عليه وسلم نهضوا وذهب من محم خراشع بوبكر الصديق وعمر بن الخطاب

فانضرب
نقش

وعلی بن ابیطالب وطلحه بن عبید الله ویزید بن العوام وحدث بن العنبر ورواه
 عظیم وریط من السلیین وحن عایشه قالت قال ابو بکر صدیق لما حال الناس
 عن رسول متصل بصلی الله علیه وسلم یوم احد کنت اولی من فاء فحضرت بمن بعد فاذا
 انابرجل قد اعتق من خلفی ترید رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا هو ابو عبیده
 بن الجراح الحدیث اخرج الحکم وراوا رجولان ورجلانه قرار است بلکه متفرق شد
 از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب در آمدن فوج کفار و فوج آنحضرت و چون
 ابوسفیان نفخ سکیر و احوال فوج آنحضرت را بین که کس با نام بر ذریکه از پی
 کس میرسد من حدیث البراء اشرف ابوسفیان فقال انی القوم عرفت
 لا یجیوه فقال انی القوم ان الی تحاذ فقال لا یجیوه فقال انی القوم
 فقال ان هولاء قتلوا فلو كانوا احياء لا جاوا فاعلم علیک عرفه فقال کذبت
 الله و البقی الله لک ما یحزنک اخرج البخاری و چون آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم بجانب اهل احد متوجه شد کما حدیثی از حضرتان آن واقع بود من عایشه
 فی قوله تعالی الذین استجابوا لله و لمرسول الاله قالست اعزوه یا ابن اختی
 کان ابواک منهم الذیر و ابو بکر لما اصاب نبی الله صلی الله علیه وسلم بالصاب
 یوم احد قالصرفت عنه المشکون خاف ان یجیوا فقال من ینذهب فی انهم
 قاتلهم منهم سبعون رجلا کان فیم ابوبکر و الزیر اخرج البخاری و از آنجمله
 که در غزوه خندق یکصد جانبی در است صدیق راوند و الا ان مسجود صدیق
 نزد یک خندق موجود است و از آنجمله آنست که در غزوه بدر سبع صدیق
 منهم شد و منافقان انچه می بایست گفتند و صدیق را مدعی الله تعالی عند

وروى حذوثة ما ترجمه تحقيق في حق ما يشتهر في حقته الا انك فتشهد رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال اما بعد يا عايشة انه باخني شكك كذا وكذا فان كنت برية فيسبرك
 فان كنت الميت بدينك فاستغفرني الله وتوبني الله فان العبد اذا اعترف ثم جاء
 نائبه عليه قالت فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم مقالته فاصروا وصي
 حتى ما بعد احسن فقرة فقلت لابي اجمعني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
 اني والله ما ادري ما اقول رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرني البخاري وعنه
 قالت قال ابو بكر الصديق وكان يفتق على مسطح بن اثالة لقرابته منه وفقره والله
 لا انفق على مسطح شيئا ابدا بعد الذي قال لعائشة ما قال فانزل الله عز وجل
 ولا تأكل اموال الفضل منكم والسعة التي يغفور رحيم قال ابو بكر الصديق بل والله
 اني لا احب ان يغفر الله لي فرجع الى مسطح النفقة التي كان يفتق عليه قال والله
 ان زوجي امه ابنا اخبرني البخاري قال ابن عباس قال استعالي لابي بكر فوجدت
 فبك يا ابا بكر الفضل والنفقة وصلت اليه وصليت عليه فوجدت عنده السعة فبطن
 على مسطح فله قرابة وله جرة وله مسكنة وذكرنا الواحد في الوسيط واز الجدة
 كد فرقة خذ بيعة ما ترجمه ان الصديق فامر شدة وفي قضا الخديجة قال
 فرقة خذ ذلك لي محمد ابيك اني استأصمت امرؤك بل سمعت باحد
 من العرب احتياج امرؤك فلان يكن الاخرى فاني والله لا اري وجوه
 لا اري استغاثا من الناس خفيانا ان يفرؤا ويذورك فقال له ابو بكر يا
 نضر الله اني فرقة وندم فقال من فاقاوا ابو بكر فقال ابو بكر اني
 مبيد لولا ان كانت لك عندي لم اخبرك به يا جنتك وفيه نفي فقال عمر

بن الخطاب فأتيت نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم فقلت يا نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قلت الساع على الحق وعدونا على الباطل قال بل قلت فلم تعطي الدنيا في ديننا قال
 اني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولست بمصيبة وهو ناصري قلت اوليس كنت تحب الدنيا
 انما سئاني البيت فملطوف به قال بل فافترت انما تانية العام قلت لا قال فانك
 آيتة وملطوف به قال فأتيت ابا بكر فقلت يا ابا بكر اليس هذا نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم
 بل قلت فقلت الساع على الحق وعدونا على الباطل قال بل قلت فلم يعطي الدنيا
 في ديننا اذ قال ايها الرجل انه رسول الله صلى الله عليه وسلم وليس بعيسى برسول
 ناصره فاستسك بعزرة فوالله انه على الحق قلت اليس كان يحب الدنيا
 سئاني البيت فملطوف به قال انا خبرك انك تانية بعد العام قلت
 لا قال فانك آيتة وملطوف به قال نعم فقلت لذلك اعطاه الله من الخصال
 وفيها انه بعث عينا له من خرافة وسار النبي صلى الله عليه وسلم حتى كان اجزيه
 الا سلطانا اياه عينة قال ان قرنتا بمجوا مجو ملطوف به فليوالك الا جابش بن ريم
 فقال لوك وصار لوك عن البيت ما لوك فقال اشير واينما الناس على اتون
 ان اميل الى هياهم وذراري هؤلاء الذين يريدون ان يصعدوا من البيت
 فان ياتونا كان الله قد قطع عينا من الخضرين ولانهم كانوا هم مخوفين قال ابو بكر
 يا رسول الله حجت طائفة هذه البيت لا تريد قبل اجرة ولا حرب بعد فتوجه له
 فنحن حجة واحدة فانما فقال امضوا على اسم الله فخره البخاري وانما انما
 كرهه خير طائفة وشبهه كرهه كرهه فخرج برؤس برؤس على عليه السلام
 عن علي بن الاكوع قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر الى بعض

قراءة

عن خيرة نقال وجيه علم كان في قعره بالحكم وعن بريرة الاسلم قال كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ربا اخذته الشقيقة فلبث اليوم واليومين لا يخرج فلما نزل خيبر
 اخذته السقيقة فلم يخرج الى الناس وان ابابكر اخذ راية رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ثم نهض فقال قتالا شديدا ثم وقع اخذوا الحكم وازا انجلت انت كبر بريرة بنى قريظة
 صديق را اميرت اخذت عن سلم بن الاكوع قال امر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ابابكر بنى الله تعالى عنه قفر وانا شام بنى قراءة فلما دوننا من الماء امرنا ابو بكر
 وبنى الله عنه ففرسنا فلما صليت الصبح امرنا ابو بكر بنى الله تعالى عنه ففتحت الفار
 قال نورونا الماء ففتلنا بدم قتلنا فافتحت عنق من الناس وفيهم الذراري والشيء
 قد كادوا يستقون الى الجبل فطرحنا سباعهم بين الجبل فلما راوا السهم وقفوا
 فبست بهم اسوقهم الى ابى بكر بنى الله تعالى عنه وفيهم امرأة من بنى قراءة عليها
 فشح من اثم معها اخبة لها من احسن العرب قال خفاني ابو بكر بنى الله تعالى عنه
 ابنتها قال ففدت من المديقة فطقت بنى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت والله
 يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كشفت لها ثوبا وبى تلك يا رسول الله فبعثت بها
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الى مكة ففعلوا بها اساءة من المسلمين كانوا
 في ابدى المشركين امر به الحكم وازا انجلت انت كبر بريرة بنى قريظة
 ابوسفيان حين صدق الله وطلب اعاده صلح كرهت ان يمدح بن اسحاق ثم خرج
 بنى اباسفيا حتى اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم ففعل به فعله بنى خبيثا
 ثم ذهب الى ابى بكر بنى الله تعالى عنه ففعل به فعله بنى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال ما انا بفاعل ثم اتى عمر بن الخطاب بنى الله تعالى عنه ففعل به فعله بنى اسفح

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو لم آجد آل الله لمجاهدة لكم به ابى اخرا الحديث
وقال محمد بن اسحق فلما دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة ودخل المسجد الحرام ابو بكر
رضي الله تعالى عنه طأ به يعقوده فلما رآه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا بلال
اشيح في بيته حتى اكون انا ابنة فيه قال ابو بكر رضي الله تعالى عنه يا رسول الله
صلى الله عليه وسلم هو احب الي من ان يمشي اليك من ان تمشي اليه فاجابته
بين يديه ثم مسح صدره ثم قال له اسلم فاسلم الحديث وقال علي بن ابي طالب
عليه السلام هذه الآية في ابو بكر يعني قوله تعالى حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين
خمسئة اسلم الوله جميعا ولم يجتمع طاح من الصحابة المهاجرين الوله غيره اوصاف
بها ولزم ذلك من بعده اخوه الواحدى وعن موسى بن عقبه لم يذكر له بعد
ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم الا هؤلاء ابو قحافة رضي الله تعالى عنه وابو بكر وابنه عبد
و ابو عتيق بن عبد الرحمن بن ابى بكر اخوه الواحدى وعن ابن عمر قال لما دخل
رسول الله صلى الله عليه وسلم عام النقع رأى النساء يلطحن وجوه الخيل بالجر
فتبسم الى علي بن ابي بكر رضي الله تعالى عنه وقال يا ابا بكر كيف قال حسان بن
فاشته ابو بكر رضي الله تعالى عنه شعر عدمت يكتفى ان لم تروى بنظر النفع
من كفى كذا نيا عن الاسرة مسجات يلطحن بالجر النساء فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ادخلوا من حيث قال حسان اخذوا الحاكم من قصة خيبر عن
الى خيبر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اقام بيته على قيل قتله فله
سبعة فقلت لا بأس مني على قتلي فلم ار احد الشيعى فاجابته ثم بانى فذكرت
امر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقتل رجل من حسانه ساجد هذا القتل الذى يذكره

لا تمشى

وشرح

خرافا

منه في قارعة كني فقال ابو بكر كلا لا تعطه مني من قرش ولا شئ اسد
من بعد الله تعالى عن الله ورسوله قال فعلم رسول الله صلى الله عليه وسلم
قاراه الي فاشترت منه ثوبا فكان اول مال تأخذ اخراجه البخاري قال ابن
المنوق قد بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لما بي بكر الصديق رضي الله
تعالى عنه وهو محاصر ثقيفا يا ابا بكر اني انايت اني اهديت الي ثقبه مملوءة زبادا ففترقا
فكاديك ففراق ما فيها فقال ابو بكر رضي الله تعالى عنه ما اظن ان تدرك منهم يوما
هذا المزيه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانما اريد ذلك وفي قصيد
قسيه فنام عني قال ابن عباس رضي الله عنهما عن عمار بن مراد بن السلمي فخطبا فها
فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عياض النبي صلى الله عليه وسلم ففهم
فاصبح تهي وتب العبيد بين عبيد والافرح وما كان حصن ولا عاقل
يفوقان مرداس في مجمع وملكته ومن امر زنا ومن يضع اليوم لا يرفع
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نهوا فافطعوا حتى لسانه فاصطد حتى رنح
فكان ففك قطع لسانه والذبي امر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انت القاتل فاصبح تهي وتب العبيد بين الافرح عبيد
فقال ابو بكر رضي الله عنه بين عبيد والافرح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
نجا واحد فقال ابو بكر الصديق رضي الله تعالى عنه اشد انك كما قال الله وسكا
علما الشوق ما يعني لا والله اني لست بكون غزوة بكون واطع دنة انخفضت
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ففهم من زعموا بغير عيني من اني راى اني لست بكون
او في لادن خطا ففهم من اسلم قال سمعت عمر بن الخطاب يقول ان رسول

هكذا فقال انتم هم

سلي الله عليه وسلم ان تصدق ووافق ذلك عندي الا فقلت اليوم ايقن يا بكر اني
 يومنا قال فحيت بنصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما القيت الا بك قلت
 مشدواي ابو بكر بكل مائة فقال يا بكر ما القيت لهم الله ورسوله قلت لا اسبق
 الى شئ ابدا افرجا الردي وانا انما انت كدر سال لهم اخضرت صلى الله عليه وسلم
 صديق لارضي الله تعالى عنه امير حج كروا نبي واولي كسيت كدر سلام امير الحج
 واني اعطى عظيم فتان انت كجمع فاشد كدر ستون حضرت مرفعي
 عليه السلام غل ابو بكر صديق بوجه تحقق انت كاسير حج ابو بكر صديق بوجه
 براه تحويل على مرفعي عن محمد بن علي انه لما نزلت براه على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وقد كان بعث بالبعثين رضى الله تعالى عنه ليقوم الناس الحج قيل له يا رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لو بعثت بهما الى ابي بكر فقال لا يؤذي عنى الا رجل من اهل بيتي
 ثم دعا على بن ابي طالب رضى الله تعالى عنه فقال اخرج بهذه القصة من صدر براه
 واذا في الناس يوم النحر اذا اجتمعوا يعني انه لا يدخل اليك كافر ولا كج بعد العام فترك
 ولا يطلع بالبيت عريان وكان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد فوله
 الى مدته فخرج على ابن ابي طالب عليه السلام على ناقه رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حتى ابرك اليك رضى الله تعالى عنه فلما راه ابو بكر قال امير اقاموا وقل بل ما مؤثقم
 مضيت ما قدم ابو بكر من الله تعالى عنه للناس الحج والعباد اذ كان في تلك الساعه
 على منابرهم من الحج التي كانوا عليها في الجاهليه حتى اذا كان يوم النحر قام على بن
 ابي طالب رضى الله تعالى عنه فاولت في الناس بالزجر عامر به رسول الله فقال انما
 انه لا يدخل اليك كافر ولا كج بعد هذا العام فترك ولا يطلع بالبيت عريان وكان له

عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الى مدة فهو له الى مدة فلم يخرج بعد ذلك منهم مشرك
 ولم يلف بالبيت عريان ثم قد حصل رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان غيا من براوة
 فيمن كان من اهل الشرك من اهل الحب والعلم واللمدة الى اهل الحب للمسي يرواه ابن
 دغين ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر رضي الله
 عنه واداه ان ينادي بهؤلاء الكفالات فاستجوب عليها فبينما ابو بكر ببعض الطريق اذ
 رفاة تاقه رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج ابو بكر فحاشق ان رسول الله صلى الله عليه
 فاذاعلى خذع اليه كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اراه على الموم وامر عليا ان يناد
 بهؤلاء الكفالات فقام على في ايام التشريع فنادى ان الله يرى من المشركين ويرون
 فيجو اني الا من ابقا شهر لا يحج بعد العام معرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يخل
 الجنة الا من كان على ينادي بها فاذا نزع قلم ابو هريرة فنادى اخرجوا الحاكم وارجعوا
 انتم كره الوجع فقال انكفرت رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل الجدة اذا خلت على امار
 بنت ابي بكر فافترضا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حجابا وان زباله رسول الله
 وزباله ابى بكر واحدة ففعل العرج وكانت زبالته مع غلام ابى بكر قالت فجلس
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من الشق ابى بكر وجلس الى جنب ابى بن سطر فقام
 وزبالته متى تاينا فاطمة العظام منى مائة بعيرة قالت فقال له ابو بكر بن جبرك
 قال ائسنى اللية قالت فقام ابو بكر فريده يقول ارجعوا فاشكك انت فاجاب
 فنادى رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابى بكر فقام على النظر الى هذا الموم بالصح
 اخرج الحاكم وارجعوا ففعلت كجهنم انكفرت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فحينئذ
 صدق من يتهاكروا ففعلوا من امانت موسى عزوه ودينهم الى بيت النبوة عليهم

وجلست عائشة الى جنبه
 الى جنبه كما اراد الله تعالى

قال ابن اسحق قال انه يرى حديثي ابي بن بشير ان رسول الله خرج فاختار له حتى
 جلس على النبوة ثم كان اول ما تكلم به انه صلى على اصحاب احد واستغفر لهم فكثر الصلوة
 عليهم ثم قال ان عبدا من عباده خير الناس من الدنيا والآخرة وبين ما عنده فاختارنا
 قال ففهمها ابو بكر وحدث ان نفسه يريد نكس وقال بل نحن نعد نيك يا نفسنا وابنا
 قال فقال صلى رسلك يا ابا بكر ثم قال انظر واني هذه الابواب التي تقف في المسجد
 الاصب ابني بكر قال ابن هشام في بعض الروايات ان ابني بكر قال لا اعلم
 احدا كان افضل في الصحبة عندي من هذا فقال ابن اسحق وحدثني عبد الرحمن بن
 عن معمر بن الحارث بن اعين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يومئذ في كل يوم
 فاني لو كنت متخذ من العباد خليلا لا تقربوا اليكم خليلا لكن صحبوا وانا احبهم
 حتى جمع الله من الله وقال ابن اسحق قال ابن شهاب حدثني عبد الملك بن ابني بكر
 بن عبد الرحمن عن ابي عبد الله بن ربيعة قال لما استغفر رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فاما عنده في نفر من المسلمين قال دعاه بلال الى الصلوة فقال ثم كان يصلي
 بالناس قال فوجبت قلنا عرضي الله عنه في الناس وكان ابو بكر رضي الله عنه قائما
 ثم قام ففصل بالناس قال فقال عمر رضي الله عنه فلما اكتم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صوته وكان عمر رضي الله عنه جليلا قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاني
 ابو بكر يا اي الله ذلك والمسلمون قال فحدث الى ابني بكر فجاه بعد ان صلى عرضي الله
 عنهما تلك الصلوة فصل بالناس قال قال عبد الله بن ربيعة قال لي عمر رضي الله عنه
 وحدثك ما حدثت لي ابني ربيعة قال قلت لابي ربيعة ما حدثني رسول الله
 امرتك بذلك قال لا ذلك ما حدثت بالناس قال قلت ما حدثني رسول الله صلى الله عليه وسلم

و لکن چون علم انا ابدا را نیک ای من حضرت صلوة بالناس و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 استوفی شد اختلافی واقع شد در وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثنابت ترین مرد بود
 صدیق بود و این علامت شدت محو او است و بطن بر تیره خلافت و ارشاد و بعد از این
 صحابه بطوع و رغبت بعد از آن کبر معیت کردند و علی مرتضی بعد از شش ماه مواظقت نمود
 و اعتراف کرد و نفسی است صدیق و گفت مانع بچران نبود که ماراد مشوره ترکیب نکردند
 از این جهت معتمدی در خاطر خود گرفت و در خلافت خود اعظم مآثره که از وی ظاهر شد
 فقال اهل ردة بود و آن باب و جمعی بحسب اصحاب او شده بسوی او است اشاره
 نور عالی و من بر تیره شکم من دینه ضووت یا فی الله یقوم بجهنم و یجوز الایه و جمع
 قرآن نمود که شدت او بر جمیع مسلمانان ثابت است و شروع در فتح شام و عراق کرد
 اگر او را بی شام و عراق فتح شده و این فتح کو یا جمع فتوح اسلام شده و آنرا مآثره
 که از آنجانب ظهور رسید بحسب عربین خطاب بود و صحت را می او و بری باب
 کما لشری فی راجع الله بر یکشان ظاهر شد و الله اعلم و مآثره عظیمه که او را رضی الله عنه
 بعد از وفات ظاهر شد و حق است نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از آن
 از خدمت ابوموسی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر عباسی و میان شیخین نشسته اند
 و عثمان مقابل آنحضرت نشست ایمنی طریق اشارت فیه است و از آنجا معلوم
 که حق با آنحضرت صلی الله علیه و سلم می باشد که خدا تعالی شیخین را تان برگزید
 نه امر است اتفاق که کیفیت ممکن واقع شد با آنرا مآثره عظیمه که او را رضی الله عنه
 پس با آنحضرت است که قبل از اسلام در قریش نمکینی و مطهری تمام داشت قال ابو موسی
 قال الزیر صاحب النیب کان عرب الخطاب من انزوت قریش و ابیه کان من النبی

فی الجالبه فذلک ان قریشا کانت لواء وقت بینهم حرب او یلقیهم و من غیرهم
 بعثوه سفیرا وان ما فریم منافرا و ما فریم منافرا بعثوه سفیرا و ما فریم منافرا
 فکرمه فی الاستیعاب و انرا تجله انبت در سلام خود را و بفرموده مرید و مخلص میونه
 مخلص سخنان بری المرتبتین و کثرت اسباب مقصود سلام از همین جهت است
 گویند درین ماه ده در آمد تا آنکه از در و دیوار او را ندا گویند و برین وقت نیامده اند
 مگر در بهر زبان خوانده اند عن عبدالله بن عمر قال قال عمر بن الخطاب انما یم حذا العقبهم از جواد
 رجل یعمل فذبحه فصرخ یاصالح ثم اصبح صارقا فاطا شد صوتا منه یقول یا یاصالح
 یخرج رجل فیصیح یقول لا اله الا الله فوثب المقوم قلت لا یصح حتی اعلم ما یصیح
 نادى یا یاصالح ام یخرج رجل فیصیح یقول لا اله الا الله فثبت فما السیاق ان قیل بذاتی اخبر
 البخاری قال ابن اسحق و کان اسلام عمر بن الخطاب فیما یخفی ان اخیه فاطره بنیت الخطا
 و کانت عند سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و کانت قد اسلمت و کلم زوجها
 سعید بن زید و هم یستخفون باسلامهم من عمر کان یخفی من عبد الله انهم رجل
 من قوم من منی عدی بن کعب قد اسلم و قد کان یستخفی باسلامه فقام من قومه
 و کان حباب بن الارت یختمت الی فاطره بنیت الخطاب لیسلمها القرآن فخرج
 عمر یوما متوترا سمع سعید بن زید کلامه یطعن فی اسلامه و قد ذکره الله انهم قد اجتمعوا فی
 عبد الصمد و هم قریشی بن النبی من بنی عیال و نسوا مع رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فخره بن عبد المطلب ابو بکر بن ابی قحافه الصدیق و علی بن ابیطالب
 و عیال من المستلین من کلان تطیع رسول الله صلی الله علیه و سلم فیکتلم یخرج
 فخرج خرج الی ارض الحبشه فلیقنه نعم بن عبد الله فقال ابن زید یا عمر فقال له یخرج

الحمد لله

بذل الصبا في الذي فرق امر قريش وسبق اخطامها وعاب دينها وشب الهتها فاخذ
 خنقل لانهم والله لقد عبرتك نفسك من نفسك يا عمر اترى بني عبد مناف تاكليك
 تمنى على الاوص وقد قلت محمد انما رجع الى اهل بيتك فقيم امرهم قال واهي الى بيتي
 قال فتك وبني عمك سعيد بن زيد بن عمرو واثك فاطمة بنت الخطاب فقد
 وانتاسلوا وتابعا محمد اهل دينه فليك بها قال فرجع عابدا الى اخيه وخشعة
 فلو عنه جانيب بن الارثمة صحيفة فيها طة يقر بها اياه فلما سمعوا من عمر بن الخطاب
 جانيب في مخدع لهم وفي بعض البيت واخذت فاطمة الصحيفة فجعلتها تحت فخذه وسمع
 عمر حين وتالى البيت قراة جانيب عليها فلما دخل قال يا هذه الهينة التي سمعت
 قالوا ما سمعت شيئا قال لي والله لقد اخبرت انك انما تبعنا محمد اهل دينه ولطش
 كنه سعيد بن زيد فقامت اليها اخية فاطمة بنت الخطاب لتكذب عن زوجها فطربها
 فستجوها فلما فعل ذلك قالت له اخية وخشعة نعم قد اسلمنا وامنا بالله ورسوله
 فاصنع ما يدالك ولما راى عمر طابخة من الدم قدم على باصع فارجوى وقال لا اخية
 اعطني هذه الصحيفة التي سمعتكم تقرقون انما انظر ما هذا الذي جاء به محمد وكان عمر
 كاتبها فلما قال ذلك قالت له اخية انما تخشاك عليها قال لا تخافي وحلفت لبيد
 بالله ليروتها انما قرأ اليها فلما قال ذلك لمعت في وجهه وقالت له يا اخي
 لك نجس هل تمر لك وانما يحسنها الا الطاهر فطمع عمر فاعطى الصحيفة
 وفيها طة فقرأها فقرأها من جاحدها قال يا اخي هذا الكلام وكل من فعلها يمسح
 بذلك جانيب فخرج اليه فقال يا عمر والله اني لا ارجو ان يكون الله قد خطبك في عمر
 بنزة وفي طعة مس وهو يقول اللهم لا يبقا لبيد فام يا اخي الكليم في شياهم وبيد

فوائد

فاشرب منها قال فخرجت فجزت فلم اجد فقلت ملواني جئت الكعبة فظننت بها
 سبعاً وسبعين قال فجئت المسجد يريد ان يطوف بالكعبة فاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قائم يصلي وكان اذا صلى استقبل الشام وجعل الكعبة بين يمين الشام فكان يصلاه
 بين الركبتين الركن الاسود والركن اليماني فلما فلتت حين رأيت والله لو اني سمعت
 صوت الليلة حتى اسمع ما يقول قال فقلت لمن ولدت منه لا روعته فجئت من قبل الحجر
 فدخلت تحت ثيابها فجلست امشي رويداً ورسول الله صلى الله عليه وسلم قائم يصلي
 يقرأ القرآن حتى قمت في قبلته مستقبلاً ما بيني وبينه الا ثياب الكعبة فلما سمعت
 القرآن رقت قلبي فبكيت ودخلني الاسلام فلم ازل قائماً في مكان ذلك
 حتى قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاته ثم انصرف وكان اذا انصرف
 خرج من دار ابن ابي حسين فكانت طريقه حتى يخرج السعي ثم يسلك بين دار عباس
 بن عبد المطلب وبين دار ابن ابي هريرة عوف الزهري ثم على دار الاخنس بن
 خريق حتى يدخل بيته وكان مسكنه صلى الله عليه وسلم في دار الرقطاء التي كانت
 بيد معاوية بن ابي سفيان قال عرفتيه حتى اذا دخل بين دار عباس ودار ابن
 ابي هريرة فلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى عرفني فطن رسول الله
 عليه وسلم اني انما تبعته لادركه في هجري ثم قال يا جاك بك يا ابن الخطاب هذه الساعة
 قل قلت جئت لا ادرى ما بيني وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال فخر الله رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ثم قال قد يدرك الله يا عمر ثم مسح صدره وودعني بالقباس
 ثم انصرف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بيته واذا بخلب انت كجول سليمان مشاعلان اسلام خوكه وودعني

تنويعه بغيره بمقاسه منقذ قال بن اسحق وحديثه ما رفعه من عبد الله بن عمر بن الخطاب
 قال لما سلم قال اي قرين اقول الحمد لله قبل الجبل بغير الحجر قال فقال عليه السلام
 بن عمر وحدثنا مع انثرو والنظر بالفتح واما عذام اعقل كما رأيت حتى جاءه فقال اظلمت
 يا جميل اني اسلمت ودخلت في دين محمد صلى الله عليه وآله ما اصبحت حتى قام بغير دعاة
 واتبوعه واتبعت ابي حتى اذا قام على باب المسجد صبح يا علي صوتي يا معشر قرينين وسمي في
 اذنتهم حول الكعبة الا ان ابن الخطاب قد صيا قال يقول من خرج خلفه كذب ولكني
 قد اسلمت بمشاهدة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وشاروا عليه فمنا
 يقابلهم ويقابلونه حتى قامت الشمس على رؤسهم قال وطلع فقعد وقاموا على ما
 وهو يقول اهلوا انا بكم فاحلف بالله لو كنا ثمانية رجل بقدرتنا انكم وتركتوا لنا
 قال فبينما هو على ذلك اذا قبل شيخ من قرين عليه جلد جرد وشمس موشى حتى قال
 عليهم فقال يا شاككم قالوا اصبا فقال فيه رجل انما لنفسه امر انما اذا تريدون ان ترون
 على عدي بن كعب يسلمون لكم صابهم كذا اخطوا عن الرجل فوالله لكنا كما نرا
 فوالله لكنا عذ قال فقلت يا بني بعد ان اخرج الى المدينة يا ابن من الرجل الذي في القوم
 فبك بك يوم اسلمت وسمي يقابلوك قال فذاك اي بني العاصم بن جابر السلمي
 قال بن اسحق وحديثه عبد الرحمن بن الحارث عن عيسى بن عمر عن بعض اهل الشام قال
 عر لما اسلمت فقلت لك الليلة تذكرت على اهل مكة انتم لرسول الله صلى الله عليه وآله
 دعاة حتى اتيت فاجد اني قد اسلمت قال قلت ابو جيل وكان عمره ثمانين سنة
 ايمن للغيرة قال فاقبلت حين اصبحت حتى ضربت طرية ياي قال فخرج ابو جيل فها
 فها واخا يا ابن اخي ما جاء بك قال قلت لا خيرك اني قد امننت يا فتى برسول

بغيره بغيره

محمود صدقته با جاره قال فغضب الباب في وجهي وقال ففجك لقد وقع ما جئت
 به عن عبد الله بن عمر قال لما اسلم عمر اجمع الناس عند داه وقالوا اصبا عمر
 وانا فلما قدم فوق ظهر بني النجار رجل عليه قبا من دبرياح فقال صبا عمر فاذا لك
 فانما جاره قرأيت الناس تفتتوا عنه ففتت من هذا قالوا العاص بن ديار
 اخرى النجاري وازا جلد الستة مسلمانا بسبب اخيرت تدوا اعلان مسلم
 عن ابن مسعود قال ما لنا انقرة منذ اسلم عمر بن النجار قال ابن اسحق
 ولما قدم عمرو بن العاص ومثاقم عبد الله بن ابي ربيعة على قريش ولم يدركوا
 بالطلبوا وادعاهم النجاشي بما يكبرون واسبغ عمر بن الخطاب وكل من جلد في الشكينة
 من بني النجار لا يراموا ولا يظهروا امتنع به اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ويخبره
 عن اخبروا قريشا فكان عبد الله بن مسعود يقول ما كنا نقدر على ابن نضلي
 عند الكعبة حتى اسلم عمر بن الخطاب فلما اسلم قاتل قريشا حتى صلى عند الكعبة
 وصلىنا معه عن سعد بن ابى سمية قال قال عبد الله بن مسعود ان اسلم عمر
 كان فتى وان بجرته كانت نضرا وان امارته كانت رحمة ولقد كنا ما نصل
 عند الكعبة حتى اسلم عمر فلما اسلم قاتل قريشا حتى صلى عند الكعبة وصلىنا
 معه اخبر ابن هشام في زيادته على الشجرة وازا جلد الستة بجرته كقول
 از اخبرت صلى الله عليه وسلم وعن البراء بن عازب قال اول من قدم علينا
 مصعب بن عمير فابى ان يكنونم وكانوا يقولون الناس فقدم بلال وسعد
 وعلم بن ياسر ثم قدم عمر بن الخطاب في عشرين من اصحاب النبي صلى الله
 عليه وسلم ثم قدم النبي صلى الله عليه وسلم اخبرنا اخبرنا النجار وانا جلد الستة

كذا فرقه بدو شويلا انخاروق طاهر شد و عن ابن عباس ان النبي قال
 يومئذ اني قد عرفت ان رجلا من بني ناسم وغيرهم قد خرجوا كرا لا حاجة لهم
 لقائلنا فمن لقي احدا من بني ناسم فلا يقبله ومن لقي ابا البختري وابن هشام
 فلا يقبله ومن لقي العباس بن عبد المطلب عم رسول الله فلا يقبله فانما خرج
 مستكبرا قال فقال ابو خزيمة الفضل يا ابا ثناء وابنا ثناء واخا ثناء وشيئا وشرك
 العباس والله لئن لقيته لاحتمه استيف قلل فبلغت رسول الله صلى الله عليه
 فقال لعمر بن الخطاب يا ابا حفص قال عمر والله انه لما قال يومئذ كئاني خيرة رسول
 صلى الله عليه وسلم يا ابي حفص انضرب وجهه رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بالسيف فقال عمر يا رسول الله وعني فلا ضرب عنقه بالسيف فوالله لقد نأق
 فكان ابو خزيمة يقول ما انا من تلك الكلمة التي قلت يومئذ ولا من ذلك
 خائفا الا ان تكفروا عن الشهادة فقتل يوم الجمعة شهيدا اخرا من اخوتي
 وعن ابن عباس قال حدثني عمر بن الخطاب فذكر نصيبه الي ان قال
 فاستشار رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر وعليهما وعمر فقال ابو بكر
 يا بني الله يولوا بنيو النعم والحشيرة فالاخوان فاني اري ان تاتخذ منهم الهدية
 فكيفون باخذت منهم قوة لنا على الكفار وعسى الله ان يهديهم فيكونون لنا
 نصرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قال قلت والله
 يا ابي بلال ابي ابو بكر ولكنني اري ان تسكني من فلان قريب فاضرب عنقه
 حتى يعلم الله اني كنت في قلوبنا يا ابي بلال المشركين هؤلاء ضاويهم واعمهم
 وقادتهم فوالله اني رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال ابو بكر ولم يروا ما قلت فاضرك

باب من

العذراء فلما كان من الغد قال عزذرت الى النبي صلى الله عليه وسلم فاذا هو قاعد ويومكروا اذا ما يكلم
 فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم لم اخبرني طوافيك كيك لنت وصاحبك فلان وجدت
 بكاء كيكيت وانا لم احب بكاء بكيت لك كما قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم الذي هو من علي اصحابك
 من العذراء لقطعت من علي عذرا يكلم من هذه الشجرة بغيره فترجبه وانزل الله عز وجل وكان
 النبي صلى الله عليه وسلم في السجن في الاصل الى ان اصاب من الله سبعين مستكفما اخذهم
 من العذراء فمحل لهم الفنايم فلما كان يوم احدى من العام القيل عرقوا بما صنعوا
 يوم يذعن اخذهم العذراء فقتل منهم سبعون وقرى اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
 عن النبي صلى الله عليه وسلم وكسوت ربا عتيد وثبت البينة على رأسه وسال الدم
 على وجهه وانزل الله تعالى اولم اصابكم ميثية قد اصبتم ضلبيها فاتم اني هذا قل
 ثم قال اللهم ان الله على كل شئ قدير ياخذكم العذراء واخرجه احمد وعن عروة
 بن الزبير في قصة حمير بن وهب فبينما عمر بن الخطاب في نفر من المسلمين فوجد
 عن يوم يد ويدكرون ما اكرمهم الله به وما اراهم به عن عروة سم اذ نظرهم الى غير
 وهب حين لما نزع على باب المسجد متوشحا شئت فقال هذا الكلب حد قاتله
 عمر بن وهب ما جاءه لا يغير وهو الذي خمش كيتا وخرنا للقوم يوم بدر ثم دخل
 عمر بن وهب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله هذا حد والله حمير
 وهب قد جاءه متوشحا سيفه فاقبله على قال فاقبل عمر اذ بكما لا سيفه في عنقه فلقنه
 وقال لرجال من كان من الاضداد اذ دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاحسوا عنه واحدة فاطية من هذا الخبيث فانه غير آمن ثم دخل به على رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فخر اذ بكما لا سيفه في عنقه قال ارسلك يا عمر لوان يا عمر

که در فرقه بد و ناشایسته افکار و روش ظاهر شدند و عن ابن عباس ان النبي قال لا
 يومئذ اني قد عرفت ان هؤلاء من بني نادم وغيرهم قد اخرجوا كره لا حاجة لهم
 لقائنا فمن اتى احدنا من بني نادم فلا يقبله ومن اتى ابا البختري فابن هشام
 فلا يقبله ومن اتى العباس بن عبد المطلب عم رسول الله فلا يقبله فانما خرج
 منكركم قال فقل ابو خديفة يقبل ابا نسا و ابنه نسا و اخاه نسا و عشيرة نسا و ترك
 العباس و الله لمن يقبله لا محنة يستيف قل فبلغت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال لعمر بن الخطاب يا ابا حفص قال عمر والله لا اقول يومئذ كذا في غير رسول
 صلى الله عليه وسلم يا ابي حفص ان ضرب وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم
 باسيف فقال عمر يا رسول الله و عنى فاضرب عنقه بالاسيف فوالله لقد اتفق
 فكان ابو خديفة يقول ما انا من تلك الكلمة التي قلت يومئذ ولا اتصل
 خافوا الا ان يظهروا عن الشهادة فقتل يوم الجمعة شهيدا اخر صابرا
 و عن ابن عباس قال حدثني عمر بن الخطاب فذكر قصة بدر الى ان قال
 فاستشار رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر و عليا و عمر فقال ابو بكر
 يا بنى الله هؤلاء هم العز و العشيرة و الاخوان فاني ارى ان تاخذ منهم العزيمة
 فكيف ان ما اخذنا منهم قوة لنا على الكفار و عسى الله ان يهديهم فليكونوا لنا
 نصرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قال قلت لوالله
 ما اري لي بدارى ابو بكر و لكنى ارى ان يمكنى من فلان قريب فاضرب عنقه
 حتى يعلم الله انه ليس في قلوبنا بدارى له للبشر فكيف هؤلاء صناديدهم و محبتهم
 و قاديهم فدبى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال ابو بكر و لم يهوى ما قلت فاضركم

ابن

الفداء فلما كان من الله تعالى عز وجل من النبي صلى الله عليه وآله وسلم فافوا به فادوا به وبكروا في الجاهلية
 فنهضت يداه ليدخل الله تعالى به الجنة ولما حضر في ملأ أيبكيا كانت وصاحبك فلان وصديقت
 بها وبكيت وان لم احبها كانت بكيت لبكيا كما قال فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم للذين اضر على اصحابك
 من الفداء ان تقطعوا عن علي هذا يكمل اذن من فداء الشجرة ليعجزوا قريظة وانزل الله عز وجل ما كان
 النبي ان يكون له امر حتى يخبر في ملائكة الى اول الكتاب من الله سبحانه وتعالى فاستكم فدايتهم
 من فداء اذنهم لعل لهم الفداء فدايتهم فلما كان يوم أحد من العام القليل عوقبوا بما صنعوا
 يوم بدر من اذنهم الفداء وقتل منهم سبعون وفروا صاحب النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم وكسوت ربا عينا وشيت البينة على رأسه وسال الدم
 على وجهه وانزل الله تعالى اول ما اصابكم من فضيلة قد اصبتم منها ثلثها فاقم افي هذا فقل
 من عند الله ان الله على كل شئ قدير ياخذكم الفداء واخرج احمد وعنه عروة
 بن الزبير في قصة عمر بن وهب فبينما عمر بن الخطاب في نفر من المسلمين في حشد
 عن يوم بدر يذكر من ما اكرمهم الله به وما اراهم بعين عذوقهم او نظر عمير الى غير
 وهب حين اناخ على باب المسجد فتوحا لثقت فقال هذا الكلب عدا الله
 عمر بن وهب ما جاء لا يفسر وهو الذي خمش ثيابا وخرنا لقدم يوم بدر ثم دخل
 عمر بن وهب الله عز وجل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا بني الله بذاعد والله عمير
 وهب قد جاء متوحا سيفه فادخله على قال فاقبل من الله بكم الله سيفه في هذه فلبية
 فدخل رجال من كان معه من الاضياء فدخلوا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 فاجلسوا عنده واحدا فاحاطوا به من الخبيث فانه غير آمن ثم دخل به الى رسول
 صلى الله عليه وآله وسلم فغراقه بكم الله سيفه في هذا فقال ارسله يا عمر بن وهب

قد في الحديث بطول في معجزة اعرابنا حتى وان اجملة است كذا ثم جدد غزوته احد
 ان فارق فلهذا قال ابن اسحق قبلنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بالشعب مع
 اولئك النفر من اصحاب اذ قلت عاتية من قريش الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه
 اللهم انك تعلم اني ان اجلونا فاعلم ان عمر بن الخطاب يعني الله عنه ورثه من المهاجرين
 حتى اسقطهم من الجبل فلهذا في بيرة قال ابن اسحق ان ابا سفيان حين اراه والاعراب
 اشرف على الجبل فمصرخ يا علي صوته العنت فقال ان الحرب على عويم بن سفيان
 بسل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر فاجبه فقال الله اعلى واجل لا سواه فقال يا
 وتلكم في النار فلما اجاب عمر رضي الله عنه ابا سفيان قال له ابو سفيان لم انا
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر ايتنا فانا نطعمك فاجبه فقال له ابو سفيان
 انك لا تعلم يا عمر فقلت محمد اقل عمر اللهم لا والله ليس معك الا ان قال ابن اسحق
 عندي من ابن قيس وابر بن قيس لم انا قلت محمد اوزر فقلت انت كذا فقلت
 سعيها عن جابر بن عبد الله ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه جاء يوم
 المخذق بعد ما غربت الشمس حول كسب كفار قريش وقال يا رسول الله صلى الله عليه
 ما كنت ان انا حتى كادت الشمس تغرب قال النبي صلى الله عليه وسلم والله ما صليت بها
 فشر لنا مع النبي صلى الله عليه وسلم بل ان فتوتنا للصلوة وقوتنا لها فقلت
 بعد ما غربت الشمس ثم صلى عليه عليه السلام فخرجوا الجاهلي وان اجملة انت كذا فقلت
 في مصطلق فخرت صلى الله عليه وسلم فارق يا علي فمروا من فريز عيت
 واخره في كسب كفار فقلت ان ربي صلى الله عليه وسلم عظيم انما رسول فقلت قال
 ابن اسحق في فضل اجملة الغياض فخرت صلى الله عليه وسلم فقلت قول عبد الله بن قتيبة

[illegible]

وانه انچه است که در غرقه نغ در قصه جالبین ابی بلبله فاروق را غیرتی برکت
 پس انحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمودند که من حامله فعال حراند قد خان الله
 ورسوله ولسومنین فدر عنی فذا ضرب عنقه فقال المیز من اهل بدر فقال اهل الله الطامع
 الی اهل بدر فقال اهل الله انتم قد وجبت لکم الجنة او قد عرفت لکم قد جعت
 صیغره فقال رسول الله صیغره النجاری ودر ابی سفيان نیز عین واقع
 قال ابن اسحق فی حدیث العباس وشفاعة لابی سفيان مررت بامر من الغنای
 رعی الله عنه قال من هذا و قام الی فلأرای ابا سفيان علی عجز الدابة قال ابو سفيان
 عدو الله الحمد الذي امكن منك بغیر عقد ولا عهد ثم خرج يشتم رسول الله صلی
 علیه وسلم وركضت النبله فسبقه بالسبق الدابة البطيئة الرجل البطي قال فمحت
 من النبله فدخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ودخل علیه فقال يا رسول الله
 صلی الله علیه وسلم هذا ابو سفيان قد امكن الله من بغیر عقد قد عنی فاضرب عنقه
 قال قلت يا رسول الله فی قد امرت ثم جاست الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فاحذت برسمه فقلت والله لا ينجيه الليله ووفی قال فلما اكره في شانه قال
 قلت جئت يا عمر فوالله لو كان من رجال بني قديس بن كعب ما قلت هذا لك
 قد عرفت ان من رجال بني قديس ففقال جئت من قريظة فوالله اني لو كنت
 يوم السبت كان است الى من استام الظالمين لما استقم في قريظة ويا النبي في الظالمين
 ونمير الي بكر من قريظة ففقال من قريظة ففقال من قريظة ففقال من قريظة
 فقلت يا رسول الله صلی الله علیه وسلم عطف علی من قريظة ففقال من قريظة
 من قريظة ففقال من قريظة ففقال من قريظة ففقال من قريظة

ولا عذر

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا ابا واخواني اني قد اوفيت في حقكم ما اوفيت في حقكم
 فلكم من الخطاب يعني الله فدخل على رسول الله فقال يا رسول الله ما حديث حديث
 طوية رحمتك تلك قال قد قلت قال قال او ماذا افيهم يا رسول الله قال لا قال
 انما اوفيت بل رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاذن من اذن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قيل له بل حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين كلمة اليماني يوم حنين قال نعم جادة
 رجل من يميم قال له في الوصية فوقف عليه وهو يعطي الناس فقال يا محمد قد ايت
 ما صنعت في هذا اليوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل فكيف ايت قال امرك
 عدلت قال فغضب النبي سم فقال ويحك انما لم يكن العمل عندي فعدت من يكون
 فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نقضت قال لا دعوه فانه يستكمل
 شيعة تتفقون في الدين حتى يخرجوا منه كما يخرج من الرمية ينظر في الفضل فانه
 يوجد شيء ثم في القبح فلا يوجد شيء ثم في الفوق فلا يوجد شيء سبق الفوت
 الدم اجزا بين الحق في الشبهة وبعدها اخذت معلوم فاروق اعظم ورحلت
 نبي عظيم بقدرهم سانيه ووراياهم صديق نائب خليفة وشيخ او وجاهتي او ابوهم ابراهيم
 النخعي قال اول من دلى ابو بكر شيئا من امور المسلمين عمر بن الخطاب فانه انقضا
 كان اهل قاص في الامام علي بن ابي طالب بين الناس فاني في شغل اخذ ابو عمر
 ورجل من بني خزيمة فجاءني في راسه يسألني بدو من اوضاع منتهى خبرني
 بما اوتاه من خبره فحدثني بما اوتاه من الخبر فحدثني وكره قتل مسلم الا اعمل ما ايم
 وكره قتل مسلم الا اعمل ما ايم وكره قتل مسلم الا اعمل ما ايم وكره قتل مسلم
 فحدثني بما اوتاه من خبره فحدثني بما اوتاه من الخبر فحدثني وكره قتل مسلم

هذا الحديث
 رواه الشيخان
 في الصحيحين
 ورواه
 ابن جرير
 في المعجم
 ورواه
 ابن عساکر
 في تاريخه
 ورواه
 ابن قتيبة
 في المعاني
 ورواه
 ابن الاثير
 في الجواهر
 ورواه
 ابن السكيت
 في التكملة
 ورواه
 ابن خزيمة
 في المستدرک
 ورواه
 ابن حبان
 في المعجم
 ورواه
 ابن يونس
 في المعجم
 ورواه
 ابن فضال
 في المعجم
 ورواه
 ابن عديم
 في المعجم
 ورواه
 ابن عساکر
 في تاريخه
 ورواه
 ابن قتيبة
 في المعاني
 ورواه
 ابن الاثير
 في الجواهر
 ورواه
 ابن السكيت
 في التكملة
 ورواه
 ابن خزيمة
 في المستدرک
 ورواه
 ابن حبان
 في المعجم
 ورواه
 ابن يونس
 في المعجم
 ورواه
 ابن فضال
 في المعجم
 ورواه
 ابن عديم
 في المعجم

که شتم است بر عبادات و احسان و تدبیر منزل و سیاست مدینه و حکمت اخلاق
 و انواع تذکیر و فاروق اعظم بعد از آنکه نبش است غایب و رباب علم از آنحضرت صلعم
 باینده بود لکن فیما کان قبلکم محدثون فان کس فی امتی احد فانه عمره و قال
 ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلوب اولیائنا جمعهم ان السکینه تنطق علی ^{لسان}
 عمر و آنحضرت صلعم در روایات دیگر که قدیمی از شیخ را آنحضرت صلعم بر سید فخریت
 می رانست از برای یوحنا من الطغاری ثم اعطیت فضل عمر قلوا فی اولت و لک یا رسول الله
 قال العلم و در قضیه بشمار امایت بر حسب اجتهاد او نازل شده بعد و این را میگویند
 بر موافقت خبر عقلی نفس طلقه او بجز عقل حضرات انبیا بعد از این همه بشمار یک
 صدیق شده و تا این قرآن و در هر شهری مقرر و محقق را و ستاد و اتمام شایع
 نمود و آنکه کمی و زیادت واقع نشود و مسایل را که مخفی بودند نفی کرد و از آنها
 استغفار نمود تا آنکه حدیث ظاهر شده و اگر ظاهر شد صحابه را جمع کرد و در آن باب
 مشور و مشورت تا آنکه اتفاق بر قول واقع شد و ترتیب کتاب و سنت و اجماع و قیام
 آورد و دست برداشت و تحریف نمود و از خوض در علم و دانش نمی گوید و از نشو
 و رسن و غیرین آنچه فرموده ضایع علیه صحابه هر که او می خواند که وی را معنی اند
 اعلم زمان خلوت است و اماره او و حتی است تا آنکه بابت حق و استقامت صاحب
 و علی الخلاف بعد از آنکه بکر بولع له بهایوم مات البکر باک بنی هاشم و سینه شانه حشره
 فسار با حسن سیره فانزل نفسه من علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب و فتح و فتح
 الفوج بالشام و العراق و مصر و دون الدعا و علی بن ابی طالب و سینه الناس فی
 علی سوا بقیم و کان لا یجوز فی التعلیم و لا یجوز و سوا فی التعلیم و لا یجوز و سوا فی التعلیم

ندخل

الانشراح فبذرائع الناجح من اجرة الذي يهدي الناس الى اليوم وهو اول من سعى بامر الله
 وهو اول من اتخذ الدرة وكان نفس خاتمة كفى بلوت واعطى ابا عمر دكره كفا وفارق
 بعد ان اذ ان حضرت على الله عليه وسلم دين ابي بشارت عظيمه بانه يومهم استأثرت
 خربا فاختارهم من الخطاب فلم ارجع من الناس نزع نزع حتى ضرب الناس
 يعطى الذي نفس بيده ما لقيك شيطان سالكا فجا الا سالك فجا غير فجاك
 ودين دلالت يمكنه بر موافقت جزو على نفس ناطقة او جزو عقل حضرت انجيله
 همه نحل احبا ووجه منقوكة فوثر ان صورت كبر وقال الباغي في حشد
 الاربعة عشر فتحت دمشق صلحا من ابي عبيدة وعنه من خالد ثم مضيت
 صلحا وفيها كانت وقعة حبل ابي عبيدة وفيها فتحت بعليكم محض صلحا
 وهرب من قل عظيم الروم الى القسطنطينية وفي السنة الخامسة عشر كانت وقعة
 اليرموك وكان المسلمون ثلثين الفا والروم ازيد من مائة الف فبرزوا جلة
 الفالى وقتلوا الروم مائة بعد اخر من ابا ودهم بالنقل وهرمت البقية تحت
 الليل وفيها واقعة القادسية بالواق وكان المسلمون نحو اسر سبعون الفا
 والمجوس مستين الف في السنة السادسة عشر فتحت حلب النطاكية صلحا
 وفيها انتفاضة سبعة ابراهيم بنين كوفه وفيها نزل عرض الله عنه على بيت المقدس
 وكان المسلمون قد حاصروا تلك المدينة المباركة وطال حصارهم فقال لهم اهلها
 لا تقبلوا فاسم بغيرها من غيركم فله علامة عندنا فان كان اياكم به
 تلك العلامة سلمنا لكم فاقبلوا فاقبل المسلمون الى عمر بن عبد العزيز
 فركب منى الله على ارجله وتوجه الى بيت المقدس وكان من غلام له بياض

في الكوكب توتيه بنويرة وقد ترددوا اختيارا وتقرأوا زينا وعليه رقتهم يدي القطار
 الليل والنهار الى ان قرب من بيت المقدس فلقاه المسلمون وقالوا يا بني ابن يري الكفر
 بغير المؤمنين في هذه المدينة ولم يوافقوا على البيعة لها سائغوا له اكرامه وسأوا حبيب الفرس
 واحد شئ من العجب فنزل من الفرس ونزع اللباس ولبس الرقعة وقال اقبالي في غم سار
 في هذه المدينة الى ان وصل فلما راه المشركون من اهل الكتاب كبروا وقالوا هذا هو فخر الانبياء
 وفي السنة السابعة عشر اخرج اليهودي الازهار وفيها كانت رقعة عليه لا يقل من الشكر
 ملقة عظيمة بلغت الغنائم ثمانية عشر الف الف وقيل ثلثين الف الف وفي السنة
 الثمانية عشر للموصل والسوس ونسروا في السنة التاسعة عشرة فحقت بكبريت وقينا
 وفي سنة عشر من افتح عروبي العالمين بعض ديار مصر في سنة احدى وعشرين ففتح محرو
 وقد بناه وادخلت المصاف فيها ثلثة ايام ثم جارا النقرة وفي سنة اثنين وعشرين
 ففتح اذربيجان على يد الخيرة بن شجسته مذنية نهاده صلحا واكثافا مع جدران
 وغرة على يد يزداد وهو اهل العرب على يد عروبي العالمين وفيها فحقت جوارب ودر
 روفة الابواب فذكرت كدرة من خلافتي في هنار وسمي شرف شهر با توابع
 ولواحق ان فتح شد وچهار هزار كس وچهار هزار كس فربا كدرة وچهار
 وانهض منبر جوب حجاب على كبر خيرة بن شجسته كدرة وسمي شرف شهر با توابع
 باي فحميد يكا كدرة من هنار فذاتت كدرة وچهار هزار كس فربا كدرة وچهار
 عراق كدرة ففتح كدرة وچهار هزار كس فربا كدرة وچهار هزار كس فربا كدرة
 وچهار هزار كس فربا كدرة وچهار هزار كس فربا كدرة وچهار هزار كس فربا كدرة
 قال ابن بطيطة اناس في اثناء الامطار عجايب الخيرة بن شجسته كدرة وچهار

انی سببش که فی مغایرتی بفرقه قال نعم مقلدا و مثل من فیما من الناس من عدو المسلمین
 مثل طایفه راس و دینا جان و در میان خان کسر احد الجناحین و هفت الوطان
 بجناح و الراس خان کسر الجناح الاخر و هفت الاوطان و الراس خان متذرع الراس
 و هفت الوطان و الجناحان و الراس خان کسری و الجناح الاخر و الراس خان کسری
 فاسیفر و الاخر و الجناح و دیگران که فرق بسیار است و در میان فوج کشتی حضرت فاروق
 و فوج کشتی معی که بعد از آمدن در یکدور و عرب با و شاهین و فوج کشتی نبی و رسوم
 سپاهیان نمی توانستند و مقابل کسری و قیصر و خاطر ایشان نمی گذشت
 حضرت فاروق مردم را صنعت سپاهیان آموخت و لشکر آسانست و همیستی
 که در دل ایشان بود بر انداخت و معی که بعد از حضرت عرف و فوج کشتی که بودند از
 فوج آماده و مستعد کار گرفتند و چیزیکه رسوم آن معلوم بود و قواعد آن عهد
 با تمام سپاهیان در سخنان بنیما بالجم و در مقدمه ساد و سه کلام بطول انجامید
 و از حد اختصار بیرون رفت اما چون مضمون مندرک الصالحین منزل البرکات
 منظور بود که همان قلم از ان الطاب چی زداشت ملخص سخن آنست که اصل
 نبوت را از خیر است و نسبت از ادبی اعم و از اول جنایات و مظاهر را
 بدینست انسان که فضل از خود است و چون به خود شرفی تلوا این حضرت حق
 و آن انعطوا را دست خف و مملکت و غیب خلیفه که متمم باشد کار بر که اصل
 آن بنی مؤمنان است و در میان بنیما میر و است او و تبلیغ
 ظاهر و چون این اراده بنیما است و سخن از آن است و مقصود از تمام آنرا اول
 و تبلیغ همان شریعت سابقه است بغیر از آن حضرت از اصل نبوت چون باین

و الجناح قیصر

سخن بنیما صحیح

بآن مانع دارد

شده

ندارد و این معنی در شیخین خا که میباید همیشه باشد و یکی از خواص نبوت
 زیادت است و جزو علی نفس ناطقه و لوازم که در غریبی باشد فهم معانی مشایخ
 است بلکه محدث و علم باشد این خلقت و شیخین نیز ثابت است و دیگر
 از خواص نبوت زیادت است و جزو علی نفس ناطقه باعتبار ارشاد و تفهیم
 و تالیف بر هر خبر و ظاهر است که کسی غیر شیخین بر مرتبه شیخین نرسیده بلکه بعد از آن
 اختلاف آرا و تفکک و نادیده شدن سیوم از خواص نبوت زیادت است
 و جزو علی باعتبار فوج جمیع اهل اسلام و تالیف ایشان و تأیید الهی ایشان
 و اگر کسی در احوال شیخین و فتوح ایشان تامل کند بداند که گویا با و عنایت الهی
 در ایام شیخین ماجرله دل بر خیزد و گویا و فتوح لا تعدر علی شخصی احداث نمود
 و اعانت شیخین و حال ضعف اسلام نیز میرسد گشت و نشر علوم انحضرت
 صلی الله علیه و سلم که از دست شیخین ظاهر شد انهم من انتم است بلکه اگر کسی را
 دیده حق شناس باشد شک نکند در آنکه هر مسلمانی سایل دین که در زمان
 شیخین مبعوث نشد همان است محل اختلاف و تفاوت است بعد از اصل این
 از اوجه اجماعیات شیخین افتاده است و این سخن یکسکه بر پایه علم و تجربه
 قدر و وقایع نباشد توان گفت این را استحضار اهل ایمان است و بعد از این
 نیز شخص مبدی که در حال ضعف مملکت کند که بجز شیخین و پیروان ایشان نیست
 اول چیزی که بدان متعارف شده است قرآن است و جوامع قرآن و در جمیع
 شیخین از او احکام فقهیه و فتاوی و احکام کسبیه و مسائل اجماعیه و واضح گشته
 و مسائل فقهیه و قیاس گشته و شیخین و پیروان ایشان در هر عصری و در هر مکانی

و مقرر شدی از غضب کشنده حضرت عمر علیه السلام در میان بدان
 ایشانند پس بحقیقت منت اول حضرت حق است بلکه و تعالی که بحضرت فضل
 عرب و عجم را از مذلت مترکک دارند و رسول بطولیت نامش در سوره و قرآن
 نامش در عهد و ملت اسلام در اقلیم شایع ساخت و منت دیگر رسول گدیم است
 صلی الله علیه و آله و سلم که بر دست وی این همه نعمتها بر روی کار آمد و منت سیوم
 شیخین راست رومی است که در آن و سنت و احکام اسلام را بجا رسانیدند
 و کثیر کنیز و قهر و قیصر در ایشان واقع شد ایشان سبب هدایت
 عرب و عجم شدند و آن عرب و عجم سبب هدایت تمام عالم پس انچه فضل ایشان
 و قابل شدن بمنت ایشان از انکار بهستانت است فایده هیچ میدانی که اهل سنت
 و جماعت بر انفضیل شیخین و حب الخشین در عقاید خود ذکر کرده اند و این فرق
 از کجا آمده است بدانکه واجب اهل بر کلفت است که متفاد حکم خدا تعالی و
 پیغمبر بشود و دل خود را مستحکم کند که آنچه از خدا و پیغمبر او آمده است بر همان
 عمل کند عقیده که در علم و این مرتبه در اصل ایمان داخل است واجب ثانی آنست که طلب
 طریق که بان می شناسد که امر خدا تعالی و رسول او چیست و اگر این طریق را
 بخوید از ریفه تقیید بشر بر می آید و ملکه که خود با این طریق طریق مینماید که بود
 بواسطه شهرت یا اتفاق از اینان مؤدبی مقصد باشد و الا خدا و احکام
 ملت را از غیر اعتقاد باشد و اعتقاد منحصر است در یقین و غالب القرائی
 و پیش روی آنچه از ملت است بحقیقت و آنچه مؤسوس است در آن معتاد است
 و در ورطات لا تعد ولا تحصى افتد و در ملت مخدیت واقع آنست که آنچه ملایم

قرآن است و جامع بین شیخین اندر نزدیک است اختلاف حروف امر و نسیج
 طریق امتیاز در میان حق و باطل غیر اعتقاد بر شیخین نیست و اینرا اگر باور میکنی
 تا مل کن که اگر کسی پرسد که معوذتین چرا از قرآن شد و دعا و قنوت چرا از
 قرآن نیست و مانند آن هیچ جوابی غیر اعتقاد بر قرآن مصاحف عثمانیه و قرار داد
 ایشان بخوابی یافت و اینهمه فرع عمل شیخین است و آنچه مشهور است و متفق علیه
 در میان فرق اهل سنت همان است که از شیخین ثابت شده بعد از اتفاق که
 در زمان شیخین حاصل شده چیزی قلیل است لهذا این نکته کسیکه سرمایه فقر
 او شرح و قلیه و منهج بخند می تواند دانست از اعلی متبحر میباشد بالجمله از حق است
 تفصیل شیخین اصلی عظیم شد از اصول اعتقاد ما انرا استحکام نکند و عرض در مطابقت
 تفصیل علی و جمیع بصیرت نباشد و این سخن بدان مباد که در ادب فروع هر فقه
 بجز تمام افضلیت تمام خصوصیات میکند اصحاب فی ذلک ام اخطاء و بدون این
 افضلیت غرض تقلید او در فروع بیدار نمی شود لیکن این مقلدان بنویسند و شنیده
 بزرگ اصابت نمودند و یک وجه خطا حفظ شایا و غایت حکم شایا
 این سخن حق است که اعتقاد افضلیت و تمسک به قرآن و سنت و معیار
 برد و گذر خاطر و اخذ تراجم چنانکه بود لیکن اگر ایشانرا استماع در علم میوه میداد
 که کتاب و سنت و آثار فقه و صلحا و صحابه و تابعین اجتماعا و اختلافا باقی
 که از شیخین در ترتیب کتاب سنت و اجماع و قیاس مقول است بقدر میکرد
 بخدی شیخین باعتبار کلیه و اجمالی غیر متعین یا عنایا جریده و تفصیل پس کسیکه
 آن اسلوب را فهم نکند مفید شد و احکام شرع بطوری خاص و تفصیلی

که بعد از آن که مثل تفصیل این مذاهب است تخریج و تفریح و انرا نهایی نیست و تفصیل آن
 مروج نیست پس اگر این مقدمه را بر حکام منکشف کنی و اعتقاد و قول و ثباتی و ثبات
 که مشهور بالخیر اند و اختلاف و قول اولی و اولی است و عضا که بدون تشبیه بدان
 شیخین و اعتقاد و انصاف ایشان و تخریج و اجابیهات ایشان و پذیرفتن آنچه از جاب
 ایشان آمده است علایمی ندارد و نیز این سخن بدان ماند که شیخیه قابل شد و عقد
 بلکه امام میباید که افضل است باشد و معصوم و مقرر حق الطاعة منسوب من عند الله
 و رسول و این قول متضرع حق و باطل هر دو شده است قول محقق است که تفصیلات
 است نسبت اهل خلافت نبوت که مقتضی قوانین و مصلح شرایع و مروج دین ایشان
 لازم است و لا اله الا الله حاصل نشود و بجای عصمت حفظ الهی و تائید عافی بحسب عاده الله
 میباید اثبات نمود و بجای افتراض طاعت لایب من عند الله و رسول است و خلاف
 بقصر است راه میباید ذکر کرد تا سخن درست کرد و اهل سنت و جماعت به قول
 محقق منع و رنجید بلکه در خلفاء و ارباب اثبات نموده تفصیل این احوال آن که فضیلت
 که میگویند طبقه اولی میباید که منکام احکام دین و ترویج شریعت و تعیین قوانین
 آن بودند و ملک مخصوص از آن که در ملک مخصوص جلال علم دیگر شد و اصحاب است
 و کتب که فقهی در اصل موقوف بود بر علم غیر اهل حق هر چند چهار امتیاز گفته اند
 اهل عبارت وانی میباید و بسبب عصمت یا اعتبار جزوی علوت میباید زیرا که
 جمیع معاملات مردمین و مکاتیب معاش ایشان بر عادت است نه بر اصل معقول
 و این مقدمه را مستقام از عرف و ترویج بسیار است و در تخصیص نفس و اشاره به مقام
 انصاف مسلم بر صدیق اگر که صدیق اختلاف کرده فاروق را کافی است است

اصل این مسجد قدیم تر باشد که چند روزی اوراق علم بسیره بنجین جاری شد
 ملازم آمد که بحسب تاثیر چیزی از احوال سیره خفین و ماثر عید ایشان نوشته شده
 ماثر عید فی النورین رضی الله عنده پس از آنکه است که از اطراف قریش بود و بعضا
 بنسبت عبد المطلب عمه آنحضرت صل الله علیه و سلم حبه او ام المومنین و در حیات
 زنا و غیره را که بنسبت مقتضای عقل کامل عفو و دی از آنجا که است که در اول اسلام
 بنسبت اسلام مشغول شدند چنانکه بندی از آن بنسبت صدیق اکبر رضی الله عنه
 گذشت بعد از آن لیدای عم عفو را بر اسلام تحمل عفو و بعد از آن آنحضرت صلعم بنسبت
 مضامیر مشغول ساختند بعد از آن بجانب حشر هجرت عفو برای خدا تعالی
 بعد از آن بعد از هجرت عفو و دی یکی از آن جماعت است که جمع کردند قرآن را از میان
 و در میان آنحضرت صلعم حاضر شد لا بد و واحد و بیعت حدیث و عید الله بن عمر رضی
 بیان عفو که او را رضی الله عنه در هر یکی از این سه نوبت شرفی عجب حاصل شد
 اما در بدو سجدش چاروی بگرگوشه آنحضرت صلعم علیه و سلم فرمودند این لک
 اجر عمل من شهادت بدو او سجد و اما در احد پس خدا تعالی آیت فرستاد و الله عفو
 حکم پس خلف کلن لم یکن کشت اما در عید پس آنحضرت صلعم علیه و سلم
 عثمان رضی الله عنه را بجز مصلحت بگرگ فرستاد و این بیعت و بیعت او را
 پس آنحضرت صلعم فرمود ان عثمان فی حاجه الله حاجه رسول الله ابی و بنه یه
 عثمان و در خرید کردن بیرون و بجز مصلحت طسره از وی قضایاتی نمایان بود
 کار آمد و آنحضرت صلعم فرمودند تا غیر عثمان با عمل بعد الیوم و آنحضرت صلعم فرمود
 و من زید فی مسجد تا غیر از منافی الحیثه پس فی النورین موضع پنج سار غیره

و آنحضرت

در سیزده ماهه نمود و تهنیت نمود چنانچه عسره را بستیم و خیمه و خیمه فرس که تمام بودند
و آنحضرت صلم فرمودند اسکن یا غیره فاما علیک نبی و صدیق و شهیدان و کواشی
که این شخص در وقت فتنه بر حق خواهد بود فرمودند فعل الله یمسک فی صافان
اراد که علی علیه السلام را بکشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند من یضرب علیا یضرب الله
و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند ان الله استحب من ربه استحبی منه الملائکة و ان
سحق عقی و از و این است که اگر مصطفی در احوال حضرت ذی النورین تا مل کند
در یاد که هر بار که فتنه میباش حضرت عثمان خون جگر خورد و از این جهت
انعام تقاعد نمود و این معنی ناشی از انجام نفس است از خودی و مقتضا
جوش و خروش خود پیش از آنرا با قیام تغییر فرمود و بکثرت عبادت در
صبح سلم از آن منقول است ما جاور یوم الله و هو یزق علیه لطفه یعنی غسل
بسیار میکرد و این دلالت میکند بر وجدان نور طهارت و از صوم و روزه و تلاوت
قرآن و صلوة لیل و اعتاق و تقابل اتفاق بر سبکین مرتبه کامل نصیب
و از آن است که علم آنحضرت صلی الله علیه و آله نصیب از آن بود که عالم را متفق ساخت بر
مصطفی و مصطفی که در این امر متفق است متفق نیست و طاعت که قرآن را
چنانکه سلسله یعنی قلم سبزه با و میرسد و در آنجا و سبزه قلم و تهنیت
سلمان مرتبه ادنی از خوب او شد و تا اجماعی کابل در طرف مشرق بر دست
منتهی گشت و از جانبی که تا مشرق قطیفه اسلام رسید پس از آنجا و بود
به و خیمه و در دست شد و از خیمه او دست که روایت کرده شده است
از کلمات اطا و تهنیت علی فبرکی حتی قبل از آنکه تهنیت را بگوید و الهام فلا تسکی و تسکی

من هذا فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان القبر اول منزل من منازل الآخرة
فان نجاسه فاجده اسير منه وان لم ينج منه فاجده اشد منه قال وقال رسول الله
ما ريت منظرًا قط الا والقبر قطع منه اخره الرندي واز فضائل اوست قال رسول
صلى الله عليه وسلم هو في قبر من كبار المهاجرين لينهض كل رجل منكم الى كفوه
فنهض النبي صلى الله عليه وسلم الى عثمان فاعنقه وقال انت ولتي في الدنيا والآخرة
وقال طلحة باطمة انه ليس من نبي الا وله رفيق من امته سعدى الجنة فان عثمان
رفيقي ومعني الجنة وقال كثير بن الصلت اصحى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فيستيقظ
فقال لولا ان يقول الناس تمتي عثمان الفتنة لحدتكم قلنا اهلك الله فحدثنا
قلنا نقول ما يقول الناس فقال اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي
فقال انك شاهدت معنا الجمعة وعن ابن عمر ان عثمان اصبح فحدث فقال ايت النبي
صلى الله عليه وسلم في المنام الليلة فقال يا عثمان افطر هذا فاصبح عثمان صائمًا فقل
من يوم رضى الله عنه اخرج الحاكم هذه الاحاديث واما علي بن رضى عليه السلام فضائل
بسيار است وناقبه بشما اول ما شئى است كما دارا في غيابة وولد اود خانه كبريه
واين فضيلتي است كه بشما اندي بيان كسي مشتقت نبوتك كيت شخص وآن حكيم
بن خوام است كه اتقي المستدرك ودر حجة انحضرت صلى الله عليه وسلم تربيت با
واول كسي است كه بيان آورده كيت قول او بر قول ثانی الا ان سلم ابو بكر صدیق است
وهم انحضرت است صلى الله عليه وسلم واولاد انحضرت صلوات الله عليهم اجمعين ومانند
و در وقت هجرت بر فراش انحضرت صلوات الله عليهم اجمعين تمام در آن مكان كشت كه انحضرت
برآمده است و در وقت موافاة با انحضرت شرف و احوال با انحضرت و در بر ظاهر

مشرف بود و رب و مطالب بود این بود شرح قیام او بیک جناح نبوت که افتاد است
 و حضرت او در یک جناح دیگر از جناحین خلافت نبوت که افتاد است آثار جمیده
 از وی ظاهر شد که تعلیم قرآن است و تامل روایت او باقی است که بعضی قرآن شریف
 از وی روایت دارد یکی از کثرتین است در روایت حدیث و قضایا بسیار در ایام
 خلافت پرست او ظاهر شد و در بیان مردمان مانند آنحضرت صلی الله علیه و آله او را
 بعلم گواهی دادند که انا مدینه العلم و علی بابها و متفوق در فضا که افضا کم علی و کان عمر
 یقولون ما ینس من مفضل لیس لنا ابو الحسن و قال یضی الله عن فی المحضه التي امر بها و
 التي وضعت لبنا شهر فاراد عمر بها لولا علی لملک عمر و قال علی بنی الله عن سکون
 من کتاب الله فوالله ما من ایتة الا وانا اعلم الجلیل نزلت ام بنیها را و فی جبل و در عت
 انقال ذبح که شجره است عظیم از شجرات حکمت لیسب او فی او و فریخت قصص شیار
 روایت کرد که انداز محاسبات دقیق و ثبته باخذ سنه از کتاب سونت و قواعد مقرر
 منکر و در فروع و عایت احتیاج بیت المال و تجرد و کل مشرب طاعت و قلت سلا
 یسوی قریب من حدیث بیت المال و در حدیث عظیمه و شریفه و کتب
 من احادیث معتبره و در حدیث کثرت است و اما ما من صاحب سولی
 علی الله علیه و آله من انضایل و انکسار علی بنیها بطلب منی الله و من یسب
 که در زمان خلافت و رضی الله عنه و عمن متخلف شد و غیره و من یسب طبع انما
 من غیره و من یسب صاحب سولی و من یسب من یسب من یسب من یسب
 باشد و از آنجا که قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر هم کافی در حدیث است
 وانی علی بنکست فیکم التعلیق امیر اکبرین الا ان کتاب الله و عتلی فانهم و اکسبت

اولی

وقال له هذا امير المؤمنين وقال علي رسول الله صلى الله عليه وسلم المنذر وانا الهادي
 وقال يا فاطمة اما ترين ان الله عز وجل اطاع الى اهل فاختا كجليل واحد بها بوكة الاخر
 بعكته قدم لرسول الله فرج مشوي فقل اللهم اني حاجت خلقك اليك اكل معي
 من هذا الطير فاجاب علي فاكلامه وقال صلى الله عليه وسلم لاني عمر ايكم لواليني في الدنيا والا
 واقبل علي جعل مني فابوا فقال علي انت ولي في الدنيا والاخرة وابن واقع
 پیش از جبروت بعد از رسول الله صلى الله عليه وسلم نوبه فوضعه علي علي وفاطمة وحسن
 وحسين وقال انما يريد الله ليديب عكم ارحم اهل البيت يطهركم تطهيرا بنده منصف
 در كيه تطهير قوم را سه طوطا است قوی گفتند كه اين اينا را نشده در ازواج و سابق
 و سابق آية انرا كذيب ميكنند و قوی گفته اند كه قصه عار اخذت صلى الله عليه
 و ما به مقتضى خبر اوسين عليهم السلام واقع نشده است و اين نیز كذب است
 زير كه حديث در صحيح مسلم ذكر شده و اهل حديث مجمع اند بر صحت اين و قوی گفته
 اين آية دلالت ميكنند بر آنكه هرگز اشراف بغير و بروى عقاب و عقاب نخواهد بود
 زير كه مراد از ابا قحطه چنين آية اراد كه كوفى است و اين نیز خلاف است بلكه مراد
 اراده تشريعى است چنانكه سابق است بر آن دلالت دارد و معنى اراده
 تشريعى آنست كه او را مقرر فرمود ساخت بوجهى كه مقتضى شرف و مصالحي
 نقل آية عليهم بر عبادت بكم البشير و البشير بكم البشير و البشير بكم البشير بكم
 سبحان الذين من قبلكم و يتوب اليكم و الله اعلم حكيم و الله عز وجل يتوب
 عليكم و يريد الذين يتوبون الشيطان من عباد الله و الله اعلم حكيم و الله عز وجل
 در مخالفة ازواج است و معنى ارادة ارادة تشريعى است و اخذت صلى الله عليه

نظير كيه تطهير

كناور

در این کتاب
 شرح و تفسیر
 از حضرت امام
 علی بن ابی طالب

و اگر امیر المؤمنین مستیغای قصاص نماید کف بیعت نمود و بکس بیعت نکرده که این
 چون بسی قاتلین واقع شده بعد از این بیعت فتنه لغوی نمود و بعد حضرت مرتضی
 از حدیثی که بعد از صلح امیر ایشان بر آمد و چون کار از صلح گذشت از مدینه مد طلب
 و بکوفه رسید از اهل کوفه کیفیت ملائمت بیعت گرفت و در مقابل اهل بصره شکستید
 و حرب جمل واقع شد و شایسته شد بعد از آن معاویه بن ابی سفیان امیر شام
 بهین از او حرکت نمود و در صفین تلافی طرفین واقع شد و بعد گفتگوی بسیار
 حکیم حکیم منکر گشت و بسبب آن حکیم فروع متع شد و اختلاف زیاده تر بر روی
 آمد و دو یلاد اسلام حکم امیر شام جاری شد و اکثر امرائی مرتضی علیه السلام با او نمود
 که نهشته فراموشند و امیر شام از اهل شام بیعت خلافت گرفت و چون بیعت
 بر منوال شد جمعی از بزرگان بیان که انتظار فرصت می نمودند بجنبه و در روز
 جمعه شدند حضرت مرتضی بقبال ایشان بهشت فرمود و ایشان را قتل نمود
 و این واقع کی از مناقب مرتضی شد بعد از آن کیمی از آن خواجه که در حدیثی است
 اشقی القوم من غلبان ما کفره الله و لغوی بود و شایسته ساخت این است انما اهل
 تاریخ بیان می کند و در متون و روایات است که اهل کوفه و اهل بصره و اهل
 خلافت شده اند و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
 عقیده اهل سنت است که مرتضی از شکر است و قتل اهل بصره و بصره
 طوایف لغوی مکرر بر سر بیان فرمود و بجز این عبارت که در حدیثی است که در حدیثی است
 ازین کوشش بهیچ وجه از این صفت فرین مطلق نمی آن قاتلین و قتل جیس
 مرتضی و برون ایشان و بجز این مرتضی و عدم مستیغای قصاص از ایشان

انام

نشان دهند فاسد شد و تحقیقت اولی ازین مجراید است که بعضی از سید قال التور
 و اما خائن رضی الله عنه فخلد فی حلقه حیة بالاجماع و قتل مظلوما و قتلته فسق لان
 موجبات القتل مضبوطة و لم یخرج منه رضی الله عنه ما یقینه و لم یتارک فی قتله احد
 من الصحابة و اما قتلته بجم و راء سلطان من غوغاء القبایل و سفلة الاطراف و
 الارذل ثم ثواب قصده من معرفت الصحابة الحاضرون عن و فهم فحصره و قتلوه
 رضی الله عنه و اما علی رضی الله عنه فخلد فی حلقه حیة بالاجماع و کان هو الخلیفة فی وقته
 و لا خلافة بعده و اما معاویه رضی الله عنه فهو من العدول الفضلاء و الصحابة الخیار
 رضی الله عنهم و اما الحروب التي حرت فكانت لكل طائفة مشبهة اعتقدت بقصوب
 النفس بسببها و کلهم عدول رضی الله عنهم و متاوتون فی جرحهم و غیره و لم یخرج شی
 من ذلك احد منهم من العدالة لانهم مجتهدون اختلفوا فی سایل من محل الاجتهاد
 كما یختلف المجتهدون بعدهم فی السایل الدنیاء و غیره و لا یلزم من ذلك نقض احد
 و اعلم ان سبب تلك الحروب ان القضايا كانت شتیبة فاشتهت شتیبا بها
 اختلف اجتهادهم و ما و اختلفت اقسام قسطنطین و اجتهادهم الحق فی هذا الطرف
 و ان مخالفه فی قسطنطین و قتل الباغی علیه السلام اعتقدوا و غفطوا و کلم
 و لم یکن محال ان یخلفه و ان یخلفه من مساحه ملایم العمل فی قتال البغاة فی اعتقاد
 و قسم حکم مولانا فخرهم بالاجتهاد من الحق فی الطرف الاخر فوجب علیهم سبب
 و قال الباغی علیه السلام قسطنطین استلمت علیهم تحقیقه و یجوز ان یقال لهم فلیعلموا
 ترجیح احد الطرفين فاعترضوا الطرفین و کانوا یبذلوا القتل و الواجب فی حق
 هؤلاء لانه لا یحل الاقدام علی قتال مسلم حتى یظهر منه خروج من کلامه و لا یجوز

بسم الله تعالی همه مقلد و پیروان الی ما و الی صبیح فاحسن احوالنا الامساك فی فلكه و روحهم
 الی منظر جلیل و هو احکم الحاکمین و هو خیر النفاصلین و در اینجا گفته باید دانست که در حدیث
 آمده در باب تمام اعتقاد الباطنیة بر وجهی الی الحق و یدعون الی النار و معنی این حدیث
 نزد این فقیر آنست که مرتضی الفضل اهل زمان خود بودند و ایام خلافت خود و آن خلافت
 با فضل زمان راجع شود اقامت احکام شرعی بر صورت کبر و کبر با فضل زمان
 بر وجهی کند تا با اول و احکام شرعی واقع شود اول موصل است بختی و ثانی بنابر
 پس معنی این حدیث آنست که عاقلان با فضل اهل زمان و احوال ایشان بخلاف
 و وقت خود خواهد بود و چون معنی حدیث باین وجه تفسیر کردیم فضیلت عقلی با
 و حق مرتضی و طاعت مقابل معذورند بسبب غلط اجتهادی و قد قال النبی سلم
 الجندی خطی و یصیب جمعی و کثیر از فقها و صحابه مثل سعد بن ابی وقاص و عبید الله
 بن عمر و اسامة بن زید و ابو موسی و ابو مسعود و قاعد که نزد دلیل ایشان آن بود
 که آنحضرت مسلم امر کردند بقبول و در ایام فتنة و این حدیث متواتر است و از خاک
 و میان مسلمانان نهی فرمود ایشان باین جهت مثل حضرت عقیلی که نزد کبر
 مناقب او میجویند و در ظاهر و باطن باطلان از ایشان نیست و در اینجا هم بعضی از عقیده
 خلافت معلوم میشود و کلام خطی در باب کلام اکثر اهل آنست که متذکر
 این جاد و عوامان معنی اینست از زمان سلطین و آن بحقیقت مجتهدین است
 بقابل جهل و احمق که در میان ایشان نیست و در اینجا هم بعضی از عقیده
 بلکه ششده ایشان اظهار میکنند که در این زمان با جهل و احمق
 که در این زمان با جهل و احمق که در این زمان با جهل و احمق

مذکور است و معاینه طریقه منتهی به احوال بیرون بلکه از متبع احوال چنان متباین می شود
 که مستند قوی که قائل به وحدت قیاس است اگر حضرت خلیفه نکند فساد عظیم لازم می آید و کسی
 و احتمال فساد ما مورد است و در شرح و عموماً بابت جواز قائل باطلان و احتمال در حق قائل
 بسوابق و مضامین خود و مستند این فرقی خصوصاً که در آن قیاس درین مسئله کند و
 مختصر عموماً باشد و انتظام در اینجا فقیران است و قائل انشعاب که هر چند احتمال
 فساد و مطالب است بدون افتاء نفوس و بدون مرجع و مرجع میسر می آید اینها اجماع اهل حق
 واقع است بر آنکه نزدیک مکن خلیفه شرط مخالفت را جمع نکرده است قائل نباید
 و با خلیفه جابر راه مخالفت نباید سپرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله می فرمودند
 در یافتن که این فساد و ششستی نیست بلکه حضرت امام حسن علیه السلام در تفسیر سوره
 قدر در مفسر بیان کرده بنی الهی را بنی امیه علی منبره فساد و فکاک فترت
 اندا عطفیک الکوثر ای محمد یعنی هرانی البتة و فترت اما از زمانه فی لیل القدر و ما اور
 مالید القدر لیل القدر خیرین الف شهر بلکه بعد از بنو امیه با محمد طالع القاسم بن الفضل
 فعدوا ما ما و اسی الف شهر که از یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید
 و از اندام بزرگ و فرمودند که من فترت القاعد فترت القاعد و این
 انما ویت بدو و تو امر می رسیده اند و من فترت القاعد فترت القاعد و این
 صلوات بر علی و آله استحقاق در تعالی خلافت است و فترت القاعد
 و بعضی نواحی منتهی به اهل کربلا که هر یک از واحد و تعقی و درین و غیر آنست
 پیشکش گرفته و مستند بنی و نامش که آید بنی فترت القاعد فترت القاعد
 حیثاً و یقیناً و انما فترت القاعد فترت القاعد و نشان ایشان از آنست که در هر یک



شماره

در تقابل ایشان ظاهر گشته و معاندانه ایشان یکی از آثار عظیمه بر نصیبت و یکی از نصیبت
 که از آنجا بظهورش نمایده و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اشاره
 فرمودند بعضی از احوال که این شخص نیست و تفرق است من خواهد شد و در شان حضرت
 مرتضی وارد شده یا علی بن فیکر بن عیسی شهادت گرفته البیهود حتی یهدوا القلوب اجتهاد
 حتی از گروه بالمره الهی پس اینها و قال علی الاوانه بسلک فی محبت مطری ببالسین و بعض
 مغتری بجملة شغاف علی بن یحیی و درین دو حدیث مجزوه است بطریق اخبار را
 باجماع بین آید و باستقرا معلوم میشود که تفرق است همین سبب راجع است بقتضی
 این احوال آنکه مجرور راجع شده و سادما پیش آورده اند و تتبع احوال ایشان و تفحص اقوال
 صحابه و تابعین آنجا که بعضی بدعات را مجرور نسبت کرده اند استنباط میشود که صحابه
 باطله ایشان راجع بود بکلی اصل یکی بلکه آنچه در تفسیر معنی موافق معقول ایشان نقلی و
 بشرطیکه در قرآن باین تصریح واقع گشته باشد و میگردند و نگذیب داده میشوند
 مانند حدیث خداستعالی و عمار و عذاب قبر و وزن اعمال و شفاعت آنحضرت صلی
 علیه و سلم و عفو کبایر و خروج اهل کباب از دوزخ و آفرام و جوش کوفه و غیر آن و دیگر آنکه
 اخبار آحاد که مختص قوامی کلیه میباشد از جنس غیر آن معتبر نیست البتة مانند آنکه
 میگفتند قضاة قتلوه بطریق فرس و غیر آن و در حدیثی که در حدیث و درین حدیث
 احوال شایسته و غیر آن است و ما الیه راجع و غیر آن چون اینها و غیر آن است
 و حدیث حضرت مرتضی بر مردم و تحقیقاتی که درین فروع باقیانند و عقاید خود را بر یک
 نفر و در حدیث و حدیث اول با پیش رفتند و راه اول و درین از طریق دیگر
 که اینها از تفسیر است و غالباً اینها را صاحب الایمان و در این احکام معتبرند

و در او از اصحاب الهی آنانی که ترک اخبار احاد و کتب سبب قواعد متفرقه خویش
 نه اصحاب قیاس زیرا که قیاس اصل تابع است از اصول دین و متشقة از صوفیه
 اصل صوم را اخذ نموده و در او ازین صوفیه غیر سید الطائفة و امثال و اتباع او است بلکه
 جمعی که ترک کسب و تقویات زاید به پیش گرفته بودند و احادیث حضرت معصی که بعد از او
 شقی شدند ست کنندگان او بنیاد آن از بقایای ایشان جمعی در غلظت هستند و اجتناب
 او که حب ایشان از حد اعتدال بیرون رفت بسیار از آنان سه قوم بر روی کار اند
 اسماعیلی که نزدیک صرف اند و امامیه که بحقیقت تکوین نبوت اند و زیدیه که فتنه صفات
 بنی المسلمین را ایشان منشأ شده اند و از این فرق منشعب شده اند بفرقه ای که
 که بعد از ایشان عبیر دارد و حضرت معصی بری است از لوث ایشان و این معنی
 از طلب ظاهر است و متکلم مقدمه سابقه و بیان در جهان منجین بر غیر خویش
 و این فصل که مناد فضل کل اندر انبوه ایم و پیش از عرض در مقدمه مذکوره چند تقریر
 کنم تا عرض در مقصود بر وجه بهتر واقع شود نکته اول باید دانست که سنده الله
 جاری شده که بنده کان مقرب او تعالی و همه صفات کمال بر او بر نامشند بلکه متفقا
 بهشند و کماله حق هم بود که در کمال است چنانکه شدت هر چه در کمال است نمی بینی
 که بنیاد اسلام است که در کمال است و فصل تنی آدم ایشان اند و نقصانی
 هیچ و در ذریه ایشان نیست در خطای کمال مخالفت اند و او و سلیمان ملک
 و عیسی و یونس و غیره ازین کماله سرچشمه بودند و در کماله ایشان و اول
 ریاضت می کشیدند که از آنکه ریاضت قوی و حل عقده علی بن ابی طالب
 و در حقیقت این هفت چنانکه در بیانات معلوم است و در اول قلم کیاست و کار را

نصالح

مطلوب است کار ملک بدون اجتماع این همه علیه نیست و کار که از یکی می آید از دیگری
نی آید و در پیشینه اجتماعی سلطنت همه مطلوب اند همچنین در نبوت کبری که جامع قضا
و حکمت شد بر این امور مطلوب انصاف بن ثابت بن خروزمی آنحضرت صلی الله علیه و آله
در پیش نبوت نبوی بن کعب بن جعفر و آن و عبد الله بن مسعود بقره و قرآن و ظاهر تفسیر
و ظاهرا از بعد هر خصلت بعد از آنکه صفات کمال ابا اعتبار کثرت و قدرت مختلف
و متفاوت بودند صحبت دایم با طومر محبت و وفاداری و خود را در مرضی آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم گم کردن بوجهی که در هیچ حال راه مخالفت نکرده و از وی چیزی باشد
نیاید و جان فشان و نیکو مال و جاه و حب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در انشاء اسلام
خصیصه ایت که حضرت صدیق بنی تقوی عفو و قیام کللی و عدالت و تمهید اسلام
در اقطار ارض یا حفظه جانب تعلیم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خصیصه ایت که حضرت
فادق بنی تقوی عفو و اعانت بمان در هر موطنی و حسن سلوک با بصیرت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و صلوة او هم بوجهی که خوبتر از آن مستور نشود و کمال جایگاه عباد
از انجاست و در وقت نورانی داعیه شهوت و غضب با خطی تا و فرار از خود
طهارت و عبادت و تلاوت و قیام بعبادات بالیه از بندگان و انفاش
و خصیصه ایت که حضرت ذی القورین بنی تقوی عفو و قیام قریب و با آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در تربیت آنحضرت بنی تقوی عفو و قیام قریب و با آنحضرت
بروزن با نجابت کامل و شجاعت غلا که بر پهلوانی و جیره خود و نیکو کار و روح
که با آنحضرت صحبت و در کمال تاقب و معرفت اشغال با خدمت خود و رضای
از مقامات کمال خصیصه ایت که حضرت بنی تقوی عفو و خود و آنحضرت

صلى الله عليه وسلم يقول في كل باين خصال از سيرة سليم كرامى وادند اخراج الترتيب
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رحمتمنى يا فتى ابو بكر وانشد هم في امر الله وانشد
 حياء عثمان واقضاهم على واعلمهم بالحلال والحرام مغايرين جبل وافر منهم يد من ثبات
 وافرهم ابى بن كعب وكل قوم امين وامين بذهالة ابو عبيدة بن الجراح وانا ظلمت
 الحضرة ولا اقلت الغيرة اصدق لجة من ابى ورشبه عيسى في ورعه وافرهم الحاكم
 عن الزناد بن سيرة قال واقضاهم عليا رضى الله عنه طبيب النفس وهو يخرج فقلت هذا
 عن اصحابك قال كل اصحابك رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابي فقلنا صدقنا عن ابى بكر فقال في ذلك
 امر اسماء الله صلى الله عليه وسلم على اساق جبريل ومحمد صلى الله عليه وسلم وافرهم ابى عبد الله بن جابر
 قال جابر بن عبد الله بن جابر فقالوا اجنناك لتسا لك فقال سلوا عما شئتم فقالوا لى جل
 كان ابو بكر قال كان خضر كذا او قال كالمخبر كذا على حده كانت فيه قالوا افاتى رجل كان عمر
 قال كان كالمخبر كذا الذي يظن ان له في كل طريق شجرة قالوا افاتى رجل كان عثمان
 قال رجل التبه فومر عن بقطعة قالوا افاتى رجل كان على قال قد ملى جوده حكما وعلما
 وباسا ونجدة مع قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان يظن ان ابن عبد الله
 الا انه فاعذبه الى شئ فقالوا الحمد لله على اهل عقل منى فاذكفت عن غير حضرت منى
 ومعنى الله عز وجل ثمرة نسب ونبأه كذا كذا فان كذا حضرت منى فاذكفت عن غير حضرت منى
 كذا غير فاروق ورضي عن سيان است ورضي عن سيان است ورضي عن سيان است ورضي عن سيان است
 فكانه فميتوا فاذكفت كذا فميتوا فاذكفت كذا فميتوا فاذكفت كذا فميتوا فاذكفت كذا
 من اول شئهم فاذكفت كذا فميتوا فاذكفت كذا فميتوا فاذكفت كذا فميتوا فاذكفت كذا
 فميتوا فاذكفت كذا فميتوا فاذكفت كذا فميتوا فاذكفت كذا فميتوا فاذكفت كذا

مهتابی چون آن مانند ذی النور بن ابی جعفر هر کسی را بهر کاری ساختند میل آنرا
 در دلش انداختند نکته ثانیه باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترجیح میفرمود
 در آنچه از منافقین بر یکی از صحابه بیان فرمود هر کسی را بغضی کنی که در وی بود فاجبت
 الا بر بیان بغضت بر روی کلام اختصاص و ابوابی بن کعب اسید القراءه گفت
 و فرمود که خدا تعالی مرا فرموده است که سوخته کنم بکین و تعلیم تو کنم ای گفت او ستانی
 قال نعم قد رقت عینا ای هیچ میدانی که نکته در تخصیص ای چیست آنست که سلسله
 جاده عظیمه از قراءه است هر چه را بواسطه او جناب رسالت رسیدن مقدّم بود
 و حله بنی مسموم را بر او فرمود که ما هر کس این ام عبد فخره و ما تو را کم فخره
 برای آنکه سلسله فقره و قریه جمیع خیر از دست جناب رسالت بواسطه او بیرون
 مقدّم بود و چون مالک از فرموده حضرت من سیوف الله برای آنکه فتوح بسیار
 بدست او شدنی بود و چون سعید از فرموده عثمانی آن یتقنی حق یتقنی یک اقوام
 و انصر کن اخرون برای آنکه فتح واقع و حکومت آن بدست او شدنی بود و در حق
 ابو عبید میرا گفت این بده الله از هر چه بدیه برای آن گفت که عمل و عقد شام
 بدست او افتادنی بود و در حق عمار که گفت نعم المال الصالح للرجل الصالح
 برای آن گفت که ایالت مصر از حق او بود و در حق معاویه میرا گفت بن ولایت
 امر الناس فاحسن الیم برای آن گفت که خلافت آخرت را پسندنی بود و در حق
 ابن عباس میرا و عاصم بن النضر علیه السلام حکایت کرد که گفت که تفسیر قرآن بدست
 من شدنی بود و در حق انس بن مالک علیه السلام گفت که ولایت برای آنکه او را بعضی
 از شدنی بود و در حق ابی جعفر علیه السلام گفت که شیخ صدیق الزهد برای آنکه این صحبت بد

منفع

یہ ہوتا ہے

وجوب و اولاد خود را وجوب کامل را بسبب یافتن کمال وجوب و مقیم با اعتبار آنکه
 محل شققت است و محبت شیخ تمیز خود را با محبت تمیز شیخ خود را و هر یکی از اینها جدا
 از دیگری فحیده میشود و در بایره یک نوع بر نسبت فزونی و زیادت نوع دیگر بر نسبت دیگر
 مقبول میگردد پس اگر آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بگوید که ای شیخ صدیق را احب الناس الی من بعدی و دیگر
 اسامی را که میگویم با صدیق اکبر را و جای چهارم علی را و قاضی را تا قاضی نباشد بلکه در هر حدیث
 اشاره باشد به یحیی بن خاتم فافهم نکته حکما سیاق آنرا که در حدیث که حقیقت فعل وجود یک چیز است
 و در دو شخص و همچنان یکی بر دیگری و بدان فصلت کائنات باید دانست که این رجحان کائنات
 با اعتبار انواع این فصلت باشد پس در یکی نوعی ظاهر شود و در دیگری نوعی دیگر و نوع اول
 انفع باشد و ضار حق که سخن با اعتبار آن ضار است میبود از انواع ثانیه شجاعت و قسطنطنیه
 شجاعت بهلولی و شجاعت ملوک شجاعت ملوک انفع است و در خلافت کبری و مثلاً
 حقیقت علم شجره ای بسیار دارد و مرتبه اشغال و پس بر ما حدیثی در خروج از محل شجره
 و تهاوی اولاد و چنانکه این سخن در آن بیرون مناسب باشد نظیر آنکه در علوم مقبول
 هر که او حق باشد و خط و حریف او بکارت ندارد بهتر است از کسی که فتنه ناقلب دارد
 و او نام و حقیقت او حاصل شود و مثلاً در این نوع است زیرا که اولیای که نفرت است از دنیا
 و جنگ در این است آن را ساز و زیاده دنیا که طمع خود را طمع ساخته و مصالح عالم گسینند
 و در اخلاص نکند و در این وجه بود چنانکه بهتر از این مقصود نکند و در حق الله و کمالی
 با اعتبار خود را از این فصلت از یکی بکند از دیگری داشته شود که ملک یکی را نسخ است
 از آنکه دیگر فافهم که سادس عقل تجویز میکند که شخصی را با محبت و محبت خود داشته
 بلکه است داشته تقدیرهای داری شود بلکه این شخص را متمم بعضی کارهای مقصود

پنجاه مرتبه سازند و خداستغالی بنجامید را باین نیز مطلع فرماید پس بخامبر آنرا خلیفه خود سازد
 و وی بهترین است پسند و دیگران است او و این فضیلت علی حده است و نیز
 بخبر میکند که شخصی در اول محبت بنجامیر با حقیا اتفاق و الیف قوم و سعی جمیل
 و افشار دین و برهیزن اعلا دسترسافتن قوا و قدرت اعانتها کرده پسند
 و نظر رحمت الهی که بجانب نعمت میباشد با اختیار این مفضل درین شخص کار خود میکند
 و بعد از آن هم بخمنور بنجامیر مستوفی شود و وی افضل است پسند و دیگران تابع او
 و این فضیلت علی حده است از منت الهی و حق شیعین آنست که هر دو نوع فضیلت
 جمع کرده اند پس گردد فضیلت نامرئیه جمعی با شیعین مساوی الا قدم در کمان کسی باشد
 الا نسلم که فضل کل بر این و این پیش منیر که ایشان جمع بین الفضلین کرده اند نکته است
 خداستغالی خواست که دین خود را بوسیله بنجامیر خود در افان منتشر گرداند و این معنی
 بدون علما و فو که از آن حضرت صلوات علیه و سلم علم سنت و قرآن هدایت کنند مقصور
 نمی شد پس بزبان مبارک آنحضرت صلوات علیه و سلم فضایل مجاهد از صحابه خست
 تا هست پسند بر اخذ علم و قرآن از ایشان و این فضایل نیز از اجازة نامهای محدثان
 برای تلامذه صحف ناموسی که حال را با قوال می توانست داشت باری با قوال را
 باین اختیار شده و درین فضایل جمیع علما صحابه شکر نند چنانکه اگر کتب شد
 ظاهر است از حدیث العلم و علی باب و ازین باب است واقراکم این و اعلم بالجمال
 و اعلم محاذ نیز ازین باب خود این نکته که گویند باصل سخن رویم که شیعین
 افضل اند از سایر صحابه قال الله تعالی لا یستوی من انفق من قبل الفتح و قابل
 اولهک اعظم و ربه من الله ینفقوا من بعد و قاتلوا و کملوا و صاده حسن قال ابو

ما يستوي منكم من الغنى من قبل الفقه وقابل حتى فتح مكة قال فقال لا يستوي الفضل من الغنى ماله
 وقال بعد من قبل فتح مكة مع الغنى من بعد وقال قال الكليني في رواية محمد بن الفضل نزلت
 في أبي بكر قال صلى الله عليه وسلم كان أول من فقه المال علي رسول الله صلى الله عليه وسلم في سبيل الله
 وأول من قابل علي السلام قال أبو مسعود وأول من علم الإسلام بسيرة النبي صلى الله عليه وسلم
 بالفاق ماله قبل الفقه فيما أخبرنا حميد بن الحسن بن مسعود عن ابن عمر قال بينما النبي صلى الله
 عليه وسلم جالس هذه البكرة الصدوق عليه عيادة فدخلها على صدره فجعل يقول عليه
 جبريل عليه السلام فافروه من الله السلام فقال يا محمد مالي أرى أبا بكر عليه عيادة فدخلها
 على صدره فجعل يقول عليه السلام فافروه من الله السلام فقال يا محمد مالي أرى أبا بكر عليه عيادة فدخلها
 يقول لك كذب أراهم أنت عني في فخرك هذا لم ساخط قال ففقت النبي صلى الله عليه وسلم
 إلى أبي بكر فقال يا أبا بكر هذا جبريل يقول لك من الله السلام ويقول لك ركب أراهم أنت
 عني في فخرك هذا لم ساخط قال ففقت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لك ركب أراهم أنت
 أو لك عظم وجه من الذين انقضوا من بعد وقالوا قال عطاء ورجات الجنة تفانني
 فالذين انقضوا من قبل الفقه في الدنيا فقال الرجاء كان المتقدمين ناهيهم من الشبهة
 أكثر مما قال من بعدهم فكانت يضاهيهم في الدنيا الفقه وكلا وعد الله الحسنى كلامه العزيزين
 ووجه الجنة والله انفضى لك حين يمشي في الجنة كمن مشى في الدنيا
 إلى أبي بكر وعمر بن الخطاب رضي الله عنهما ومهاجرين أولئك من دأبهم من صفات خير كماله
 إلى من بعدهم من أئمة زير الكوفة إلى أئمة الكوفة إلى أئمة الكوفة إلى أئمة الكوفة
 وأما قالوا انفقوا ما بين يديهم من المال على عمار خالطهم سرورهم وحبهم
 فلو أن قالوا ما بين يديهم من المال على عمار خالطهم سرورهم وحبهم

في رواية محمد بن الفضل

شل

انکار نشد معلوم کرد لیکن حضرت عظام با حجاب و از ایشان جدا نشد مانند آنکه در حدیث
 بن سحر و معاذ بن جبل آنچه در انجیل آمده که حال مقتضی است پس میگویم با فضیلت شریفین
 با حجاب تشبه باراده نیست پس بدو چه بسیار است یکی اینست هر چه که در دنیا و شایع
 مستخرج اند بحال شریفین نه بحال مقتضی و دوم آنچه واقع شده و خارج از حد و جو خارج مبین
 و مفسر بشارت صادق و معصوم است پس آنحضرت معلوم در حق شریفین بشارت دادند که خطبه
 خواهند شد و کار وین از دست ایشان منقطع خواهد شد و قیوم بسیار بدست ایشان
 از کفر غیب بطن خود را بر سرید و واقع شد آنچه بشارت دادند بحجاب و مقتضی که خروج اسلام
 در آنجا خلافت حق متحقق نشد و خود چه امکان دارد که آنحضرت بشارت دهند بچیز که واقع
 سوال اگر کوی هر چیز یکبار عالم حادث میشود باراده الهیه است چه خبر و چه شایعات
 متبیین و بجز آنرا نیست پس بشارت و بشارت موجب فضیلت چنانچه باشد نشسته
 باقی از چه شایعات چه حاصل خود جواب گویم آری ولیکن عدلی که از کونین میگوید
 هم باراده الهیه است و عدلی که از انبیای عالم میگوید هم باراده الهیه و چنین تعلیم علی
 که از علمائش و تعلیم علی که از انبیای موجودی این ظاهر میان هر دو طبقه بونی باقی است
 پس قابل باید که در فرق از کما خاست میوه حق است که این را نیز لیکن چه میگوید
 کما خاست که میگوید و فیض او آنچه از لایزال است و فیض که در عالم حق میگوید و در تکمیل
 آن از او بهر چه میگوید و فیض او متناهی چون از او الهیه میگوید و متناهی
 برای حضرت باراده الهیه است که در کمال کمال است و کمال از انبیای کمال و کمال از انبیای
 تقویت دین نمایند و فیض است و کمال از انبیای کمال است و کمال از انبیای کمال است
 میباشند که بدو چه بسیار از ان که از انبیای کمال است و کمال از انبیای کمال است

و تعلیم علمای از انبیای موجودی است

و در آن زمان که در نفس او شبهه های بسیار ظاهر میگردد و بعد از آن قوی عقیده و قلبیه هر چه شد و آنچه
 بکار می نویسد توجیه میشود و نشان بین المصطفی و چون نبوت منقطع شد و نشانی از نبوت
 بجز آن صورت نمیکرد که همان اراده الهیه که در سینه پیغمبر ظهور فرموده و بعضی امور
 که مورد پیغامبر بلا را علی پیش از تمام آن مقدر شده است تا ما نماند که نوعی از نبوت
 پیغامبر و از آن مداخلت کند و بحسب رتبه و مرتبه و یکی ظهور نماید پس این نشانها
 نمونند با یکدیگر تمام این امور بر دست فلان و فلان واقع خواهد شد و این مناسبات و نشانیها
 با تمام کمال مضایق خود و آن بابت تربیت پیغامبر صلی الله علیه و سلم ظاهر و باطنی است
 و استخلاف ایشان بعضی و اشاره تهید اصول آن کار و تأسیس قواعد آن مملکتها
 مداخلت پیغامبر است و در آن امر پس حق تعالی میکند یا نبیا پیغمبر و حق تعالی و در یکسان معنی
 و بعضی ظاهر و بعضی قوی قلبیه و در بعضی معنی آورد و در بعضی معنی آید و گویا اجازت
 انجوار پیغامبر میگردد و در وقت خاص الهی که در حق پیغمبر مصروف بود حق او نیز
 چون نعمت کار میکند از این جهت این مناسبات معنایی و استخوان مناسبات نیست
 شدند و چنانچه گفته بخاطر اکثر علما و نویسنده است از این مناسبات برگرفته اند
 و در باب فضایل بر آن اعما و کمال کرده اند و لیکن ما حق ما اقل است اما فضیلت شریف
 باعتبار این و در هر عمل پس از جهت قیست که علم را در نوع است و علم که مخصوص
 بشخص است و در عمل است و در خلقت نبوت از نوع علم که مخصوص به نوعی است و در فضیلت
 این اجمالی حقوق است بر دو تحقیق تحقیق اول غرر و در بعضی امور و در بعضی امور
 برایت خبر و عمل تصریح اعدایت و صدق ابر و ملائمت مقتضی در حدیث اعدایت
 باطلان من بعدی الهی بگوید و هر چه که مقتضی می باشد ملائمت و در علم لیکن از تتبع

خیال

فخرج اليها ثمانية وراهم وقل هذا اذا عشتا تما اكلت الكا وطمه من طعامكما خشنا وعاونا
 صاحب الارعة الثلاثة لا ارضى الا ان تكون الدرهم بينا نصفين وازنفعنا الى امير المؤمنين
 على بن ابي طالب عليه السلام فقصت عليه قصته ما فعل لصاحب الثلاثة فخرج من عليك
 صاحبك ما عرض في خيرة اكثر من خيرة ك فاض بالثلاثة فقال لا والله لا رخصت خبره الا
 به الحق فقال على ليس لك في ماله الا درهم واحد فله سبعة فقال رجل سبحان الله
 يا امير المؤمنين هو يرضى على ثلثة فلم ارض واشترى على باخذ فلم ارض وقول ان لا
 انه لا يجب لي في ماله الا درهم واحد فقال له على عرض عليك صاحبك ان ياخذ الثلاثة
 صلحا فقلت لا ارضى الا به الحق فلا يجب لك في ماله الا واحد فقال لما راجع ففر
 بالوجه في ماله حتى اقبل فقال على ليس للثمانية الا رعة بربعة وعشرين ثلثا
 اكلوا وانتم ثلثة النفس ولا يعلم الا اكثر منكم اكلوا اقل فحلون في اكلهم على السواء
 قال لي قال فما كنت سالت ثمانية اثلاث واما لك تسعة اثلاث واما صاحبك
 ثمانية اثلاث واما عشرة ثلثة اكل منها ثمانية وبقى له سبعة واكل لك واحد من
 ذلك واحد لو اخرجك ولا سبعة فقال الرجل رخصت لاني اخبره ابو عمر في الاستيغا
 ووسعد عدل كلف ما رخصتها استغوا وماروني زيلوه ورموه وضاظروا ومشاوروا
 ورسائل فرعية تافهة متعارضة في الحق فلا علم الا بخير مني مست قال له وقلت
 ان ميان مروان مرفوع شوق واصل ثالثه كاجماع استحقاق فهو واهب
 انما مسعود كلفه استحقاق عمر واثباته سبوكا وجزءه سبلا ودرهاني حفر من قس
 اجماع في تحقده نكشت ومشاورتي باعل ورواين زياده وعلمي كد وهرم اهل السلام
 شايخ كفو فلا يبرئ من ابيهم في شغلهم كدوني عنوني يا ابا رسلت وشقة بلشدة وضع

شرح است

[illegible]

کشف
مرد

فدای کوشش خفاش چشم بنیادی که بجز رنج آفتاب نیم شبی است و این سخن نسبت
مستوفیان زمان ماکه معلوم سخته مشغول شده از میراث انبیا محروم اند که اند
بدان است تعالی و یا هم طریقی و از حضرت نفی مرد چیزی نقل کرده اند چون نقیض
این چه چیز از جهت استناد کرده میشود آن همه تلاشی میکرد و اما خبر این و صحت
فاطمه پس اهل است بطریق تواتر از نقیض نقل کرده شد عن ابی الطیف قال سئل عن اهل
رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی فقال باختصار رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی لم یعم
الناس كافة الا ما کان فی قراب سیفی هذا قال فان خرج صحیفه بنیما مکتوب لعن الله من
خرج غیر الله لعن الله من حرق منابر الارض لعن الله من لعن والد ید لعن الله من
محمد تا اخر صبح و اسامیه منواته ایحدیث هر که خواهد پسند انعام احمد مطالع نماید
والله اعرف و قیقه علم صحت بعد پس اهل است با اتفاق جمله علم از جناب بر نقیض
حمله علم از جناب او یا اهل سنت اندیا امامیه یازیدیه و با استقرار نام معلوم میشود که
غیر این است فریق جمع حجت بر اهل علم از جناب نکرده اند و اما اهل سنت پس علم و حد
در بعد صحابه و تابعین و تبع تابعین و کوفه و علما اهل نقل هر که اندر داشته اند از سلف
انکه این قابل شده اند سنت ایشان کشف است نقل از طریق اعتبار عن یازیدیه کشف
از هر چه است سنتیست اندیا پس راه وایت را بکل منکر اند این راه از سلف خود
نقل میکند خلفا عن سلف و اما امامیه پس اینان منکر اند که اهل نقیض پس این معلوم اگر
از حضرت رتقی مردی می بود که حال یکی ازین است فریق اثر نقل میکند و بعد از آن قابل
و اکثر روینا شده و بعد ازین پس حال آن ائمه رسا است که احتیاج مفر به بیان
دم شده باشد و اینها از انجلیب ثابت شده این علم سنت است و قیقه و تهذیب نفس

و حال علم اندی در بین ابواب با یکدیگر برسد و یا یک شغل اندوکی چون کمان در میان
 و اگر بعضی خبر از این ابواب ثابت نشود از بعضی خلافت نبوت نیست و یا بجهت این
 ندارد و آنچه از این علوم از حضرت مرتضی روایت کرده شد وی باین متغیر نیست یکی از
 عالمی صحابه است و در آیات او مدوش رعایات حبیب اللهین مسعود شده است و می گوید که از
 ادراک که می شود این خلقت است که در آن کریم اما فضیلتی شریف با اعتبار تفسیر و جز
 علی نفس ناطقه نسبت به سیاست مدن و ترتیب جویوش پس بر اینست ظاهر که انفس
 فی راجع الهی دارد و وقت شریف عالم محقق بود برای واحد و اختلاف در میان ایشان
 فی با هم هر متغی مشغول بجهت کفار بودند و اول الکفار را بدینهم صفت حال ایشان
 و در آیات حضرت مرتضی اختلاف در اختلاف واقع شده و در میان ابواب متغیر
 و سهوت سلبی از کفار نمود گشت و در میان خود و مسلول و هر قدر می کرد بر
 رقیبان و انطامی واقع شد و فرق را شمع ساخت و عائد باین و الهیانی نشد
 تا آنکه همه را از دست مرتضی رخصی الله برآمد و بخواری کوفه و یقوت غلظت آن نیز
 باین ازان منارعت معراجت موافق و مخالف بر اصل این حکایت متغی الله هر چند
 در تصویر و تحریف و معذور و شوق و کس آن مختلف باشد و حال اگر کوشی که فرغ
 عراق و شام و مصر و کسری و مصر و غیره و هر است را بمنزله یک نوع و مختلف است
 صلی الله علیه و سلم بخیل که بسبب او را بر جبهه و غیره متغی خلق که از این قزو و علا
 بیایند سلام و علیه سلیم بر کافران که قال قرین قائل و الله است بخت کلک
 تعالی و الله جلین اللهم الله تصور و ان یجندنا هم الغالبون و مثله در میان
 در عذر اول خودی فتنه و فتنه و این خلقت نیست است و در میان ایشان

پیدا شد و برکت محبت آن حضرت صلوات الله علیه و سلم غبت قویه گشتند و جدا و چون
 بدان آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بعد از شهادت برکت مستحکمت و در صورت این امور
 نسبت افضلیت نباشند اگر تقدم در زمان ستاوری بعد احوال ستاوری بدوی کاری آمد که
 ستاوری در آن تقدم میبود و احوال تقدم متحقق می شد جواب گویم که فیض الهی هر چه
 متوقف نیست بر استقادی و چون استقادی ممکن شده است بهمان جا می رسد که
 فیض الهی جاری می شود و مگر در دست کسی که مستعد این باشد پس از جرای فیض الهی بر سر
 فیض او می توان شناخت و دانست که در عصر اول خورشید نه شده اند یعنی که بعد
 وفات آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بسیار از ترک نشد و جوایم نباشد الا در دست مستحق
 و مسجد برین و مسجد حراتی به تدبیر حایب حضرت شیخین مسجدی که در آن با سلام و اگر جایز
 باشد که از شخصی که افعال مستحق ظاهر شود و اتفاق عمل کنند و انفعال یا اجتماع
 منسوب سازند قاعده عقل باطل شود و منقطع لازم آید که بر منست الهی حلال
 کنند و از آن محفل مدعی و ذمی بصاحب آن راجع نشود قاعده امر معروف و نهی
 و قاعده اصل این مناس بر این واقع گردد و در همین مقال جاری شود و در نفس و او صفت
 در حقیقه او را اعتدال نباشد سبب آنکه در ایهتانی عظیم یکی از دلائل اطلاق این
 آنست که صحابه که این جامع را دیدند در محبت و شهادت افعال ایشان و این افعال
 ایشان پس بر روی این افعال و مادی و مصلحتی که بیان نمودند چنانکه از برای صبا
 نقل کردیم و بعد از انشاء الله تعالی آنچه در افضلیت و خلافت نبوت است جاری و جاری
 بنابر این است و امام کار بنابر صلوات الله علیه و سلم بعد از صعود او بر فوق اعلی در
 غلغله و با اصل اطلاق مثل شهادت و حکمت که در این محفل و این شخص

معتقد فضیلت ایشان شدیم سوال اگر کوئی که مقصود حضرت مرتضی از خواب اظهار
حق بود و نفی باطل پس چه وسیله و نیز تحقیق نوعی از جهاد است جواب گوئیم غیبت
در آنکه قدر حضرت مرتضی بخیر اصلاح نبوده اند همین جهت کوفی ازین مقامات بدام او
نرسید اما عاقله بودن از جور و بیجا می غیر مسلم است نه اینکه اگر نفی این فساد و اعتقاد
می بود آنحضرت صلی علیه و سلم بان امر میکردند و بنوعی از تثبیت آنرا مداخلت
می نمودند چنانکه در فتح مشام و هلاک فرمودند و آن چیزها منتهی ثمرات خوبی بود
چون نفی این فساد واقع نشد بلکه هر قدر بری منعکشت و انشیم که از آن بگریخت
که آنحضرت صلی علیه و سلم از نزدیک خداستعالی بان موجود شده باشند و در
بینش ان تمام متوفی شدند و دیگری بان قیام نمود و بر دست دیگر صورت گرفت
آری این معنی در قتال و مراجع حقوق است و ثبات آنحضرت صلی علیه و سلم
نمودن صلوات واقع حضرت مرتضی خود این واقعه را بیان کردند بنی کثیر مولی الانصار
قال انت مع سینعی مع علی این ابیطالب حیث قتل اهل النهران و کلان انصار
وجود واقعی تقسیم من قتلهم فقال علی یا اباها اناس انی رسول الله صلی علیه و سلم
قد خدنا یا قوم یحرقون من العلیین کما یحرق السهم من الرمية ثم لا یرجون فیها ایما
حتی یرجع السهم علی فوقه و انی ایتة فکلفنا فیهم رجلا اسود و خضج الید اخذنی
تربیه کنت من انصاره ثم یحرقون کما یحرق السهم من الرمية ثم لا یرجون فیها ایما
اراه فیکفون فالتسوه و فکلف علی فقال الله اکبر صدق الله و رسول الله
استقامت و حال غریبه تا آخر کبریه فیجعل الخلیفین بیانی حضرت و یقول صدق
در رسول و کبر اناس من انصاره و استبشروا و ذویب منهم کما یحرقون و انهم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در حق تعالی که در این عالم و در هر کجای که باشد
 از صفات نامحدود و بی پایان و بی انتها و بی
 و محسوس و غیر محسوس و در هر کجای که باشد
 در این عالم و در هر کجای که باشد و در هر
 غیر و شریک و تو حیات ایشان احد و بی
 شد و محسوس و غیر محسوس و در هر کجای که
 آنها بر احوال و لطیف و مختلف از اینها و مانند
 است و جمیع و متبع احادیث و لغز و در هر کجای
 این و اینها و در هر کجای که باشد و در هر
 نیست اما در هر کجای که باشد و در هر
 میوه و نبات است و در هر کجای که باشد و در هر
 میوه و نبات است اما در هر کجای که باشد و در هر
 غرض و جمیع و متبع احادیث و لغز و در هر کجای
 از اینها و در هر کجای که باشد و در هر
 این و اینها و در هر کجای که باشد و در هر
 لیک و کمال و در هر کجای که باشد و در هر
 غیر از اینها و در هر کجای که باشد و در هر
 میکند و اینها و در هر کجای که باشد و در هر
 و در هر کجای که باشد و در هر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احوال خود را در حق خود تحقیق است و درین باب اوردی اما هنوز حق سخن نیست
 جعفت مشیت و عانت ملک بسیار در اینجا نیست به حضرت مرقی از کلام حق تعالی
 است و در این محلات در مثل حضرت مرقی نمی آید مگر در حق و در این محاسن و کمال قدس
 خانات خاندان حضرت صلاحه علیه السلام فرموده این روح القدس نقش فی رگها
 این نفس و صورت حق است شکل بدنها الا ظواهری الطبیعیه و درین حدیث اشارت
 بر قدرت و قیاد هم ملوک و حق است که اودی در ابتدا توجه الی الله تعالی با کمال
 میگرداند و وی بخصیفت خود نیست و در اینست که چه با عبادت نسبت بسبب این صفتها
 ترقی میکند و توحید پس هم حرکات عالم را مستند می بندد فاعل واحد شایسته حرکات
 نسبتا هر چه با باری باشد و در اینجا ترشسته است و وی در این حالت جبریت در قدرت
 دلبران هر دو صفت در وی جمع میشود و در بیت کی یادگیری مانع نمی آید و در اینست
 مستند به در قدرت و جبر و فاعل بسیار من هر چه در جمیع مخرجه جبریه و در اینست که
 کثرت در اینست و در اینست که در اینست و در اینست که در اینست که در اینست که
 را بر چند و اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که
 اما اینهمه احوال فی الطبیعیه است می آید چنانکه در کتاب بیان دی که در احوال
 و در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که
 فایده مقام بسیار و در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که
 ادلی بر اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که
 حین فکر کرده و در فکر ربانی مستغرق میشود بلکه این را نمی تواند کرد و بعد از توحید
 واقع میشود در میان ربان و وی و در اینست که در اینست که در اینست که

ذکر است و اینها اولیای است بعد از آن اولیای را با سلسله دیگر پیوسته اند و اینها
 می دهند بفرموده او در مقام ذکر آن می گذارند و این مقام انبیاست و اینها
 انبیای بود که با حق او رخ نامی بودند و در ذرات ایشان و اعیان ایشان نمی بینی روح
 بلکه از صمیمی خودی شده بودند. تنگ استنشا ابراهیم فوت است فی این گفتنی به
 حاضری مان است ای لب نادر و استنشا گفت جان او با جان استنشا
 و تنگ نیست و حضرت م با کل معنی استنشا و مصفت بودند معنی او را خود کرده
 ایشان را بر تنگ استنشا و چند روز و می نیاید و بعد از آن ناله شد و در فتنه
 ای فاعل ذلک خدا آید ایشان را الله و حضرت سلمان علی نبینا علیه السلام را حال
 بحقیقت استنشا و مصفت بودند معنی ابر تنگ استنشا و او را خود واقع شد و
 و تنگی ای بر جلالت گفتند اما اعلم پس بر هر کلمه کتاب کرده و نیز با خود تو را بر انبیاء و
 ایشان را می باشد بقصدی الله بود از آنکه از مسیحه الله و با خود هر فراموشی حاصل کرده
 و ستر اینهمه است و سلسله ای بنامیدند که بصورت اصل جلالت و پس انبیاء و
 جلالت و در اصل جلالت و اینها را در فتنه و فتنه ملکیت ایشان قوی تر که فوت است
 ایشان را بعد فوت حق تعالی این سلسله و معانی از وی بود نیز از سلسله ای که باطنی
 بطولت و بعد از آن صورتیکه ایشان را معنی شدند همان میل بطور و استعجاب فوت است
 فوت ملکیت خواه بود بوقت غیر ایشان و اینهمه در معنی و همان احوال غفلت میکرد
 غفلت نمیدانند که ستر بطریق ایشان فرمودند موسی اندر وقت انبیا
 ستر نمیدانند و نمیدانند که ستر و در هر مردی بعد از انجمن و آن مردی که
 و این را با حق تعالی که از غضب فانی و باقی و شد و ستر از غضب فانی و ستر از غضب فانی

[illegible]

و بعد از آنکه از حق جمیع اشیاء و تابعین و مجتهدین و محدثین و ادیان است و
 خداوند تعالی آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم داد و آری بعضی جزای خود بود و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم پس از یکایک مردم و وجه بر حق اعلی صود و فرمود و گفته و بگوید الله قریب
 پس از یکایک مردم و وجه واقع شد بر دست بعضی اصحاب آنحضرت پس بر وقت طبعین
 در طوم بیست و نعلی که ذکر کنند مقصود اینست که آنشب با آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در انصاف او باعتبار نبوت او و واسطه بودن در میان امت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بر هر وجه و واسطه را اگر اعتبار نکنیم سلسله اندک است که در قنایات آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم با جمیع مخرج او و خود و هر دست که هر نه باصل اخلاق و حال فضل
 کلی خلق خدا و آنکه با عرض و علم است در هر اخلاق و احوال تقصیر به نیابت آنحضرت
 که در فعل اصحاب و دعوت بواسطه او واقع شود و در زمان بنی اسرائیل مکرر بود که
 موفقی شود و جهاد و یا در ایام از دست او می آید بکشت و بگری تا برانند و وی بنی اسرائیل
 که بنی اسرائیل بنی الله است خود کرده بهر بانه و نیز مکرر بود که بنی اسرائیل را از آنجا
 کرده بهر داب و دعوت لا فخری فرود بهر محاسنه و جهاد و اتفاقا و وی افضل است باشد
 باینست که در دست الهی بنی اسرائیل را او شده و نیز مکرر است که بنی اسرائیل را در قریه و علیه و سلم
 غایت تمام شده بهر بنی اسرائیل از هر جهت افضل است که بنی اسرائیل را از کارهای بنی اسرائیل در مدت حیات
 خود کرده و بعد از فعل اصحاب و دعوت جزای از وی بگوید و بر سر هر نبوت منقطع است دعوت الهی
 بنی اسرائیل مکرر است که با فریخته با دلو و موهب بنی اسرائیل بر دست وی بعد از بنی اسرائیل در ایام قریه
 بسیار در دست امر خفت در ششین موقوف بودند و صاحب به بقدر استعداده و در هر موردی که در هر
 هر یک از احوال و مکرر است جلالتی اولی و در هر یک از ششین است اما آنشب بنی اسرائیل به بنی اسرائیل در حال با بنی اسرائیل

معنی

اجتماع تمام بود این چند شخص و چون خبر بر ما میآید که در معارضات و مخالفت مسکین این
 باشد مستند بر این امور نیست ضرورت است که کثرت جهاد و علم باید فی الواقع الهی
 مکتب اسلام علیه سلم فی غزاة بدر و امد و الاغراب و غیره چنین باید و نیست که مثلاً این
 تضایل اعدایت پیغمبر است در کل اعیان و پیغمبر علی اسلام و ان امانت بجهاد و در حق میگو
 هر چند چنین و در حق جامع بودند در اصل این وجه امانت شیعین قبل از هجرت و بعد و امانت
 حضرت مسلم بیشتر بود از امانت مرتضی و امانت در ایام دولت حضرت علی اسلام علیه سلم بعد
 هجرت بند بر ما شد آن را چنین زیاده تر واقع شد و از حضرت مرتضی شجاعت بیله ایست
 زیاده تر بر ما بود پس اینهمه چیزها مناقب علی حضرت مرتضی و تضایل علی علیه السلام
 و حق که ذلک امد و اصل شیعین تقوی و اولی و افضل هستند و اگر در هر وجه فضیلت و برتری
 او فضیلت واقع شود این محال است و منت اسلام بان جاری نشد است که مقرران همه
 در برابر ما و این باشند لیکن فضیلت باعتبار احوال این خصال است که کل اعیان دولت
 و در جهت اعیان این فی اکثر احوال جامع بعد قاطع باید و نیست که حضرت فاروق و حضرت
 مرتضی که در بیشتر از زیادت علم چنانکه در احادیث و بی حد است اعلی و در قسم است که اکثر
 احوال و این مانند مثلاً از شریعت با عقل دیگر نشست و این مایل شریعت و تامل
 کردن در احوال این احوال و دیگر در قواعد شریعت کدام مناسب تر است تفصیل
 این احوال است که احوال انواع معلوم است که خدا تعالی می فرستد به پیغمبر خود و می شناسد
 صفت آن باشد و حق را از باطل میزکند و چونیکه شنیده و در آن جا و مل نباشد و این
 مخصوص بضرورت این است و در آن مریض است از مایل بهبوط در طاعت که شنیده باشند
 بسوی جبر که در آن شنیده نباشد چنین شود و در صریح صاحب ملت و جامع طاعت با آنچه

قطع ثابت شد از ملت از غیر آن فرق کرده شود و نفع در ملت داشت معلوم است
 حضرت خادوق چون مسئله شنبه پیش بحث خروج از مضیق اشتباه بر سر حد مضیق شد
 میفرمود تا بنسخه که سخن که ام ایضاً خدوق است و این امر است مشهور و مکرر می گویند اگر کسی ظاهر شده
 ستایش او میفرمود و میگفتند لولا علان ملک عمر و این کلمه در حق مرتضی و زید بن ثابت از ایشان
 محفوظ است و ستایش کردن خادوق ابی بن کعب و معاذ بن جبل و ابن مسعود و ابی سعید بن
 الجراح بر اینست که کوه حقیقت حق را در کشف حقایق بر وجه ثانی لایست از شاد است و ستایش
 چنانکه نام که حضرت عمر را آورده و از نوشته است کوهی سید به بلکه حضرت عمر منظور نظر خود دفع
 کلام اسلام ساخته بود و از کار خود که برای ان پیدا شده و از تقاسیم رحمت که نصیب او گشته
 گرفته بود و اظهار مکرر می نمود و است بر چیزهای بسیار مثل تقی علم شریعت و مثل جهاد و
 و مثل سیاست مسلمین و هر یک مقتضی باشد با من ایشان و اطمینان ایشان و هر یکی از اینها
 خلعت خروج بسیار دارد و اقامت بر فرعی بدون معاذ مان غیر نیست و اگر هر یک از اینها
 در چیزهای ازان چیزهای یافت از استایش میفرمود و حق را بر ذمه خود میداشت
 چنانکه با دشمن عادل و ناما چون پیش نهاد خود دفع ملاد و ملک گیری میکند هر یک از اینها
 می نماید و قدر او میشناسد و چنین ابل علم را و ایلان را و چنین راه نمایند و با معزاد و
 صاحب را و صاحب مزارع را با دشمنان و انگیزگر نمی که در دکن واقع میشود بنام عالم صوبه
 کابل می نوست و او را خلعت خاص در مقابل آن میداد بان حسب آنکه دفع این ملک بود
 بر ارتقا و تشویش خاطر از جوش توران و ایران و حسب اقطاع تشویش صوبه کابل بوده است
 و بعد از این هر حکایت بر هم میخورد چنانکه در سند آمده که کوهت و لالت میکند بر خط خادوق
 من مطالب اساسی این بیان این سخن این سخن این مطالبی با بر آه عزت نامر بر جهاد

در این امر میفرمود و از اینها که در اینها

و چنین است



من اجل ويزيد فافهمه ولم يكن لاحد من لان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تغيبوا
 بطلع ذلك مطلقا حال صدق ابن عباس انما هو في تلك قضايای فاروق بنصرهم
 غير از قضای صحابه بود اگر في تلك انرا في درضا واقع ميشد در عرض مباحثه می آمد
 انکست نهادند که بر قدری بسیار و در ان سایل جای تفتیش باقی است و قضایای حضرت
 مرتضی بنصر صحابه واقع نمیشد و بکن که غلطای بسیار در ان مستور میشدند و چون عبدالله
 بن عباس بر سبب آن مرتضی مطلع شد عرض نمود من این را میگویم که کتب الما بن عباس
 اسال ان یکتب ل کتابا و یفنی فی حال و نه یصح انما اختار له الامور اختیار او انچه
 قال فذما بضار علی فعل یکتب منه شیئا و یرد النبی فیقول و الله انی یبذل علی
 الا ان یکن مثل ان یکن من مقدمه محبت من عدم ذکر خطرات حضرت حق در کتب
 بحسب اختیار علم او و اختلاط قضایای او است چون رواه است و حال غیر
 خطا بوده اند و قال النبی صلی الله علیه وسلم انما کم علی باید دانست که انحضرت
 صلی الله علیه وسلم بر خصی را از فضلا و صحابه بفضیلتی اختصام داده است و بجای
 شرف نموده در باب شریف فرموده اقتدوا بالکذین من بعده و سید اکبول الی
 انما یکره و در باب فاروق فرموده ما سلک فما الا سلک الشیطان فاما
 دور روی قیص و بن علم و دین بشارت داده و در باب حضرت مرتضی فرموده
 انما کم علی و در باب ابی بن کعب فرموده انما کم ابی و در باب عبدالله بن مسعود فرموده
 اقروا القرآن من اربعة این هم بعد قداریه الحدیث و در حدیث کم ما رضی ابن ام عبد
 و در باب معاذ بن جبل فرموده اعلمکم بالحلل و الحرام معاذ و در باب زید بن ثابت
 فرموده اقرضکم زید و در باب ابوجده بن الجراح فرموده لکل احد منکم و امین بنده الله

فصل في ما كتب ابن عباس

س

و

در باب زبیر فرموده الخلی فی جاری و جاری الزبیر و باب حضرت عایشه
 فرموده و قد اجمع العلم من هذه المراسل منقاص و ان یکی از فضیلتی ظاهر باشد فرموده است
 و اسلمی است و انتقام از آن شخص باین صفت محقق است خلاصه آن او عایت نظر باید کرد
 که گرامی که تفضل است سلامت فطرت بر آن گواهی میدهد که مقتدا بودن و سید قبول است
 بودن از برای اوست و اول است بر فضیلت تفضل این حال آنکه بعد از جمیع شروط چهار
 پر که در وقت انتقال با فقه مسلم بشر دارد و او را انضی گویند زیرا که در خدا اگر نه بطریق
 تحقیق باشد بطریق تقلید مثل تعاضد زمان یا آنچه زیاده از بر مطلوب است سر و انتظام
 این است و هر که حساب زیاده تر میدانند افرح است و هر که طریق ادای غایب باشد
 و خطا حرف محمود از زبان حضرت علی علیه السلام بشنود و او اقرار است و هر
 که حسن ما توده و بر مع و شکاکت و کتاب الاطعمه و الاشری و العیاس و غیر آن خوش
 کننده است علم بحلال و حرام است و هر که حافظ روایت بشنود تحقیق است بلکه
 علم از وی گرفته و هر که فقه و قرآن هر دو اشاعت با حسن دای و سلامت و حسن تحقیق است
 بلکه رضای او را انعام کنند این شریح خروج نفس است بحال خود در قوت طبع خود
 از خروج نفس بحال خود در قوت طبع خویش از غیر شعبای بسیار دارد و بعضی از اینها
 نشر فرموده و بعضی از اینها از خروج بحال خویش در فقه اخذ با هم مقتدا او سید قبول
 اهل البیت قهر فرمود زیرا که مفهوم مقتدا سید است و علم و کلب در بر او صفت
 بطلید و حضرت مرتضی این معنی را در دستر بیان کرد که گفت اما کلمه در بر اکلم منی امیر
 و استند الفضل فی جمیع العلوم الیه باید نیست که حضرت مرتضی یکی از کلامان
 و کلمات و تحقیق است بلکه جمیع فضائل را در دستر کند لیکن در غایب اگر کسی را دیده

حق شناس باشد بفرودت عقل مبداء که هستی و جمیع صفات بخشن از دست ایشان
 ایشان حضرت مرتضی خلیل این حال آنکه فضلا و چون بر کافیم چند حاجت ایشان
 فضلا و قدسین و مفسرین و اصولیین و موقف و سکلین و اهل عربیت اما قریب از ایشان
 نیست کس اند و اصل در سبب ایشان اختیاء موافقت روایت است با هم صحبت مکتب
 و مصحف عثمانی ما خود از ایشان است در روایت قرأت با انواع مختلف بود و بعمل کنند
 این اختلاف و جمیع است بقرآن و از ایشان لا غیر و سلسله این قرائت برسد الا بحقی که فاروق
 ایشان را بجهت تعلیم قرآن نصب فرمود مگر در چین پس و ابو عبد الرحمن السلی که بنده از آن
 قرائت را بر عبد الله بن مسعود که دانیده بود و بر مرتضی و دباره که دانیده غایب از امر و از
 روایت مرتضی پیش قرائت باقی است روایت این دو کس است نقطه بگزار روایت
 ایشان از عبد الله بن مسعود است یا آنها پس از ایشان تحفیان و شافعیان و با
 اند و بنای مذمت ایشان اما حیات ظاهر و حق است و امیات کتب ایشان از مرتضی
 روایت ندارند الا آنکه کسیکه در اینجا نبوده و او که موافق و مسند شافعی و امامان
 و مسند ابی جعفر من و اما محدثین پس ائمه حدیث و اکثران پیش ایشان روایت
 و چون هر چه از این گروه عایشه و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و انس و ابوبکر
 صدیق و جابر است و ایشان سنی مکتب من اند و بعد از ایشان بجهت فاروق ایشان را
 در اتفاق نصب کرده بود چون ابو موسی بصره و ابو ذر انصاری و عبد الله بن عمرو بن العاص
 و علی بن ابی طالب و چون تحقیق در حق مکریم علم بعد ایشان مسند است از ایشان بی نیست
 که از ایشان روایت کرده اند و از سال نموده یا نسبت که اصل حدیث ایشان را هیچ
 بود از حضرت علی بن ابی طالب و سلم اما تحقیق و تثبیت کرده اند از اسیر بنین و اهل بیت

و اهل بیت و اهل بن و اهل حضرت مرتضی روایت ندارد بلکه در غایت خلوت و اهل کوفه
 بسیار روایت دارند اما پیش حدیثین اکثر روایت حضرت مرتضی مستور الحال اند غیر خطا و در آن
 از اهل حق پس ایشان صحیح شده است بلکه از قبل اصحاب عبد الله بن مسعود و ابن عباس
 قال سمعت المعینة يقول لم یکن یصدق علی علیه السلام فی الحدیث
 منه الا من اصحاب عبد الله بن مسعود و از جرم سلم فی مقدمه صحیح و چون حضرت مرتضی
 در خطب و مجالس سخن مافرمایند و در شان و در سبایل فقه مشارکت میکرد و در ابیات
 علم حدیث استند او دانوده است از سخنین چنانکه از جمیع قرآن احوال ظاهر میشوند
 از تکثیر بن نسبت و از حدیث او صحیح شده است الا آنکه بلکه یکی از عجایب است
 که مثل ابو هریره که صحبت او با حضرت صل الله علیه و سلم قلیل است و در فقه به پایگاه
 بسیار فرودتر از مرتضی پنجم حدیث روایت کرده باشد و ثقات از وی انرا یاد کرده
 باشند و حضرت مرتضی با وجود صحبت و ایم و کمال غایت و تمام حفظ و انضمام استماع حدیث
 از حدیث بن و فاروق بسبب یاری از حدیث با سماعات خویش و عدم مانع از روایت
 که عبارت از خلوت بقا است بعد از حضرت صل الله علیه و سلم چنانچه در صدیق اکبر روایت
 با اشتغال با امور دنیوی در تمام عمر خود چنانچه در فاروق بود یا فقه استغفار و توبه و
 تقیید چنانکه در طایفه دیگر بوده و در آن بدین روایت کند و مردمان از او
 حدیث یاد نگرفتند باز در کتب چون روایت کند حدیث او را یا نقد برسد و آن نیز نقل
 کرد و بشرط صحت نرسد الا قلیل و لکن مدفعیل مایرید و اما اولین پس اول کسیکه
 نوامیدان علم ضبط نموده است شافعی است در مقدمه کتاب ام و در رساله که برای
 عبد الرحمن بن مهدی نوشته و آنچه از اصول ترتیب کتاب و سنت و اطاع و تقیاس

آورده مر با خود است از کلام همین استخراج است از این بیان بلکه این تقریرها را
 نشده است بر سبب اصولیه که ما خود باشد از کلام مرتضی فقط استخراج باشد از کلام است
 و بسیاری از مسائل اصول از کلام عرب و اسلامیست استغالات اینان استخراج است
 شاید از حدیث سیرافه خود مثل عموم جمع محلی بلام که حدیث او اقلت و مل جاز
 اصحابی اصحاب کل جدا صحیح فی السمار و الارض بران شهادت میدهد و بسیاری
 از مسائل اصول امر محلی است که بعلت انسان باین حکم میکنند مثل تریح حدیث را
 که احتیاط و صاحب واقع باشد بر حدیث خبر آن و مثل تریح بکثرت روانه
 ما خود از اوایل و درین جا با علم اصول تعلق ندارد و مجلس از ملائی صحابه علی السواء
 بعد از آن و ابره متع شده و بر جای بی تمیزی برای مذہب خود اصول درست کردند
 بر آنچه احکام مذہب خود اصل چند تر اندیشیدند مثل انما امر من فطرت الانسان انما عقل
 انما نفس منقسمه الخالف غیر مقبر الی جمیع کثره الروا غیر مقبر الزیاده علی کتاب
 ال غیر ذلک و غالباً بر اصول ایشان طیار فرق هستند و انداخته خلافت توابع
 مشهوره ایشان در تفسیر و روایت یافته میشود این را با کلام صحابه چه ربط و کلام
 تعلق و کلامی مثل مذہب ایشان عقیده اهل سنت و جماعت است مورد از
 دلائل عقلیه و اصول ان در تحقیق نقول است مثل سبب علی بن ابی طالب و ساد حسنی
 و صفات علیا و مذہب قبر و رویت حدیث و عصمت انبیاء و غیر ان اما آنچه ملحق
 کرده اند از مقولات غیر و ساحت امور عامه از کلام پیچکس از صحابه بر نمی نیست
 بر منی است صرف استناد ان صحابه و هیچ ندارد و با تفسیر و عرب پس مشا و اشتغال
 ان خار و فی بوده است چنانکه قصه های بسیار جوان و ملالت میکنند این صاحب

انما امر من فطرت الانسان انما عقل

اگر چه سواد است کاشند و جواب من سوالات نافع بن الازرق و البته است
 زیاده بر بعضی قصه الفاعل مرفوع و المفعول منصوب و المضاف الیه مرفوع و هم ذوالنوع
 می باشد و شبهه بقرابت است و اگر بعضی صحیح شود و باین خبر گفتا کند و استناد خود
 بحضرت مرتضی قصه بای بسیار مانند آن می توان آورد که فادوق در اینها مایل و قیقت
 عربی بیان کرده مانند آنکه قول فادوق لمن یطلب عسیر یسرین اگر چه مالک گویند آن
 اشاره است بقاعده مشهوره اذا اعيد اسم معرفة فهو مضاف و اذا اعيد نكرة فليس هو مضاف
 اما صوفیه پس تهذیب باطن صحبت و غیر آن از شیخین مرفوع است و اتصال من بصری
 بحضرت مرتضی و اتصال پس مرفوع بر نفس امر است باطل که شنید و اصل صحت بر دو شکل
 اند و درون انبیاة خزما الفادوق و اگر چه مذکور است که انبیاة کمال خود از اهل
 کمال خصوصاً بنیت صحیح مانند ترفیب باطن بر اشد علم از وی شلا مستلک نیست و این معنی
 از مرتضی و عبد الله بن سعید و ابی بن کعب و غیر ایشان منقول است من ابی الطفیل قال
 شهدت علیاً یخطب و یقول سلونی عن کتاب الله فوالله ما من ایة الا وانا اعلم
 ابی زلت ام نبیاد ام فی جهل ام فی بل اخر و ابو عمر بن صفیق بن سلر قال لما امر عثمان
 فی المعاصی با امر قام عبد الله بن سعید و خطیباً قال ما روئی الا انی اقر ان القرآن علی نزل
 از بن ثابت و الذی نفس بیده نقد اخذت من رسول الله سبعین سورة و ان زید بن ثابت
 قد روایته و یسب مع فیکم و الله ما نزل من القرآن شی الا وانا اعلم فی ای نزل
 و انا اعلم بکتاب الله منی و لو اعلم الله انی لعلی اعلم بکتاب الله منی لایسته ثم انشی مطلق
 فقال وانا انخیرکم قال صفیق نعمتت فی الخلق نبیاد اصحاب رسول الله صل الله علیه و سلم
 فاستمع الله انکر طبعه و لا یروى الا انی انزل الله و قال ابی جعفر بن محمد بن یونس بن ترک بن جعفر بن

بود چنانکه قصه بای بسیار برین معنی دلالت میکند عن الفحاک قال رای ابو جهم بعد من
 واقعا علی شجرة فقال طوبی لک یا طیر و اسد لود و دوت انی کنت شکک تقی شجرة و اصل
 من الغرة ثم تغرد و لیس علیک حساب و لا عذاب و اسد لود و دوت انی کنت انی جانب
 الطريق و مد علی کل فاختذ فی فاد خلنی فاه و طاکسی ثم اذرنی ثم اخرجنی بعد و لم کن بشرا
 و خرج ابن ابی سنیبه و عن عبد الله بن عامر قال رایت عمر بن الخطاب اخذ قنیه من الارض
 فقال یسنى هذه البنية یسنى لم اک شیئا یسنى ای لم تخذنی یسنى کنت نسبیا سنیبا و خرج ابن
 سنیبه و عن السور بن محرز قال لما طعن عمر رضی الله عنه جعل یلم فی حاله را بن عباس و کان
 یخرج به یا امیر المؤمنین و لا کل ذلک بعد صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم فاحسنت
 صحبت ثم فارقت و بوحک راضی ثم صحبت به یحسب فاحسنت صحبتهم و انما یحسب تقایم
 و هم حک راضون قال اما ذکرک من محبة رسول الله صلی الله علیه و سلم و به فانه
 ذاک من الله من به علی و اما ما تری من جری فهو من اجلک و من اجل ایضا کما کد الله
 لوان لی اطلاع الارض و بها لا قدرت به من عذاب الله قبل ان اراده اخرجه الخیار
 و در دنیا من عمرانه قال حسین افقر و اسد فی محرابه عبد الله طلوبا بنفسی غیر فی سلم
 و اصل الصلوة کلها و السلام و خرج ابو جهم و سرانیمه اختلاف حال اهل الله است به بقره
 الهی در یک حالت نمی باشند بگویند که غالب بر حضرت میس علیه السلام انبساط و
 بود و غالب بر حضرت میس علیه السلام خوف و خشیت و کلا در اهل طریقه در ترجیح بیان
 این دو حالت تکرار شده است شیخ ابنسوج در قول قدیمی بزه علی رقبه کل ولی من اولیا
 ترجیح طریق بنابین و توضیح میکند و اشاره ینماید بآنکه سبب شیخ و حاضر استوار است
 از انس و مع خدا خود را و این سبب در از نیست باطل است نسبت بخلاف انبیا و انصود است

بزرگوار طلبیم اینجا امواتیست عاصه را که ازین قسم کلام باز باشد تا در قسمه واقع
میشود چون سلبی در زمان حضرت صلی علیه و سلم نشناخته بودند الا بترتیب
سجده مقررین اطاعت اولی مرتبه شصتین بان اعتناء نمودند بیان فرق بود در بیان حال
پیامبر و غیر او عن ابی بکره قال فی ابی بکره یا خلیفه رسول الله
صلی علیه و سلم و اما من به خرجد احمد و عن ابی هریره الا علی قال انطلق رجل
لابی بکره صید بن فقال ابو هریره الا ضربت عقیقه قال فانتبه و قال ما منی الا بعد
رسول الله علیه و سلم و عن ابی قراس قال خطب عمر بن الخطاب فقال یا ایها الناس
اذا انما کنتم افرکم اذین یطربنا النبی صلی علیه و سلم و اذ یسرل الوسی و اذ یطأ
من اخبارکم الا و ان النبی صلی علیه و سلم قد انطلق و قد انقطع الوسی و اما افرکم
بانقول کم من الطیر منکم خبر الطیاء غیر او اجباء علیه و من الطیر منکم لنا شر الطیاء
و ابغضنا علیه شرکم کم ینکم و بن بکره احمد و ترک الطیاء کالات خود کو با بخت
بر و شش چنین مقصد ایم و نموده و بقوله تعالی و یقتضی المواقف و غیر
وجه الاستحاج ان قوله و یقتضی لم یر و به نفس النبی لان الانسان لا یر نفس بل الاله
به علی اولت علیه الاخبار فلیس نفس علی محو حقیقه فالمراد السادات و کما انک
فی النبوت فبقی بقیه الباقی و قد یمنع ان المراد علی و مده باید و نیست که تخصیص میباشد
با بصورت ازین جهت و کلمه شده است که عادت عرب در بیان اعضاء اولاد
و اقارب بود و لهذا آن حضرت صلی علیه و سلم اولاد و اقارب خود را حاضر ساخته
بس شاد این فضیلت قرابت است و ما را در اینجا بمنی نیست و فضل کل را باقی تعلق
ند و موت نفس تنها اگر چه بقول نیست در باب مناقله این و مانند آن جایز است

نفس

قال الله تعالى تعلم اني نفسي و لا اعلم ما لي نفسي و جمع ضمير ببيت شائست
 واقع شده و از تتبع احاديث معلوم شد كه انامى و انامك و مانند ان از باب
 صلح رحم است نه از باب فضل حضرت عباس رانيز بهمين فرموده و دره غلبت
 ابى لبب رانيز بهمين و قوم بنى ناصبه رانيز بهمين و معنى اين كله و امثال اين در كتاب
 بكميه است نه عام و در جميع جهات مثلا رايست اسد ابرمى بيان شجاعت ان را مى آيد
 و انبيا و اطهار و لكثيره من انبياء بايد دانست كه در انصاف حضرت مرتضى سنان
 و ساير اوصاف كمال اسبح شبهه نيست و نه در زيارت او در آن صفات بر بسيار
 از جماعه پسنجى كه در آينم تفصيل است و سخاوت و وقسم است سخاوت شخص از مال
 خاص خود و سخاوت او از بيت المال و تصرف ان بر مصرف پرده و الحال
 و جماعه بطيب نفس و كشادكى است چنانكه در حديث شريف آمده انما نزلنا
 الذى بطنى ما امر به بطيئه نه لك نفس الله المتدقين و حضرت شيبان را از جماعه نوح
 سم او فى غضب شده بود و زيارت از حضرت مرتضى انا نوح اول پس ابل سیر شوق
 بر آنكه صدق اموال كثير و قبل از هجرت و بعد از هجرت بر حضرت صلى الله عليه وسلم
 اختلاف است من بنام بن عروه من ايه قال سلم ابو بكر و در چون الف و هم
 و انصافا كلبا مل رسول الله صلى الله عليه وسلم و فى سبل الله افرجه ابو بكر من اسما و است
 ابى بكر قال فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم و خرج ابو بكر معه اقبل ابو بكر اليه كاله
 من تحت الاف و در هم و بسته فاطلق بهامه قال فدخل علينا جدى ابو حمزه و قد
 ذهب بصره فقال و الله انى لاراه نه فحكم ما رى مع نفسه قال قلت كذا يا ابا عبد الله
 رانيز كثيره قال فانه انما افوضها فى كوة البس ثم و جئت عليها و بانم اخذت

بیدار نشدند شیخ یا ابی بکر علی بن ابی طالب حالت موضع بده طلبه فقال لا باس اذا كان
 صبحكم ثم بذقه احسن وفي هذا بيان حكم الله ما ترك لنا شيئا ولكن اردت ان اسكن شيخ
 بهلكه فخره ابن سخن وفي تفسيره الذين يخفون امرهم بالليل والنهار سره وعلانيه هم قبل
 نزول في ابي بكر صدیق رضی الله عنه حين صدق بامر من العف وبنابر سره وعلانيه هم قبل
 بالنهار وعشيرة في السر وعشيرة في العلانية وان حضرت علی الله عليه وسلم تنويه فرمود در سخاوت
 صدیق در حدیث متفقین آن من امن اناس علی فی صحبت ومانه ابو بكر ودر فرود وچو ك
 جميع مال خود در آید انفق من قبل الفتح و قابل حدیث اتفاق حدیثی كه است و فاروق
 نیز در آن كثیره اتفاق نمود چنانكه در فرود وچو ك نصف مال اتفاق نمود و از حضرت
 رضی الله عنه این پس از اصلا منقول شد بلكه پیش از هجرت صغیر بود و در هجرت بزرگ
 از حضرت علی الله عليه وسلم بعد از هجرت معلوك چنانكه قسم ترویج حضرت فاطمه رضی الله
 عنها بر آن دلالت میکند اما نوع ثانی پس شخین گفتی بود در ایام خلافت خود با دین
 باقوم به العیش و از بیت المال اتفاق ایشان از آن واضح تر است كه بیان احتیاج
 داشت باشند و در ایام خلافت مرتضی عنتره آن واقع شد و قصه مقبل و منتهی
 او حضرت مرتضی بجهت قلت معاش و فرج او بسوی معلویه سپرد و در آن ایام
 بنام آن معاویه را حضرت جبر ابو بکر لولا علی بن ابی طالب من اید طاقام عندنا
 و ترك فقال مقبل انی غیر فی كی دینی داشت غیر فی دنیاى و قد اذرت و نیاى و نیاى
 خاد غیر و نیاى معاویه امت علی بن ابی طالب كان رجلا با طهر سره و كنت كذا
 و كان فی انبث بنده و كذا و كذا معاویه و كنت فی الطبع و اقله خلافا علی و لا طهر با حقا
 اهل قم اسك ان بعض هذه سید و كذا و نیاى دینه و لو طهر و ابه كان و نیاى و كذا

فکنت حسب الی قرین نه لانی کنت اعظم و کان یمنعکم علم و اب من قلمع الی و اخره
 و در اماره لایسین الارصف الجنادل شهرست قور و کان از بدیناس بعد الی
 صلی الله علیه و سلم باید دانست که حضرت مرتضی علیه السلام فیض اوفی و دینت الی الله
 و اخبار زهد و بیسار صحیح شده در جهان او بر بسیاری از صحابه نیز متحقق است و اینست
 ششین محل قلی است زیرا که بی رضی بدینا اعظم ان بی رضی است در خلافت و این بی
 در صدیق و فاروق بود اتم ظاهر شد قال ابو بکر و الله ما طلبنا فی میل و لانا رغبنا
 حضرت مرتضی که شهادت و طلب انشاء خلافت و استمرار ان بکار برد و اگر بخور سخن فرود
 و بگویند که این آقا است لا راسد بود پس همچنین قیام حضرت یحیی علیه السلام حضرت یحیی علیه السلام
 لا راسد بود و هم سعی ایشان در سعی حضرت مرتضی فاروق پیشین بود و سعد بن ابی وقاص
 کو ای داد با کلبه حضرت فاروق و زهد و راه این ابی سنیبه و آنچه از احوال ششین متفرق
 نقل و قناعت است غلیل و عسجد و در بیب لال و قصص این بی سنیبه است و اگر شما
 از عدم مرماه جمعی که جدا از ایشان سرانجام باید با عدم وضع و جوانی سبوان کبریم سلامت
 که حسب افضلیت لانی انفسیه زیرا که زهد و تقوی است زهدشان معروف و زهد شریف ایشان
 و پس ایشان و ششین است از اشغال کلی و ترک کتاب و ترک ماطت در معادله
 مردم و زهد شریف است که با وجود بی رضی مقتضای شریع و مقتضای حقوق بود که در دنیا
 از استقرار زهد است کار کنند و آن کار را بجا آورند سرانجام دیند با وجود بی رضی نام زهد
 کلی از دنیا و این زهد نصب انبیا و اولاد ایشان است پس چون ششین و خلافت آمد از
 با راسد و صدوقی الله و بجز الله و جوده الله بوسی سرانجام و آنچه که زیاده از ان مقدار
 نباشد و دنیا را درین سلسله نهاده است بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که زهد و جمیع او را

نباشد و کلام در بیب

و در آن شریف ایشان بنایت خود رسید و زبانه از این تصور نیست بابل و میال خود
 صحبت نیست و خطه ایانی حق پر پی حق میفرمودند و عاقبت امور خلافت بر چیکه عقل
 نادرگان از آن عاجز باشند بنمودند و ترمیر نادر و سلطو میفرمودند و در منصب مردم بابل
 و غیر آن میکردند و از سر حضرت مرتضی معلوم میشود که زبانه مردم القات ایشان به ترفیع
 در اعطاء و غیر آن ایشان را از دستگیری بابل زمان خود باز داشت و مرتضی این معنی را بیشتر
 بیان کرد و آن حدیث از وی متواتر است بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و شیعیان بوجوه
 و ثلث مرتضی الله تعالی با بعضی از اخبار ایشان قوله و امیدیم باید دانست که در گذشت
 عبادت مرتضی در حجاز و در بسیاری از محله و در آن فضیلت صحیح نیست اما فضیلت
 نسبت به شخص غیر مسلم است من الزهری قال انصرنی علی بن الحسین بن حسین بن علی بن علی
 ابن خطاب اخبر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده فاطمه بنت النبی خاتون علیها السلام
 قلت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم انی فاضلت فاصرف
 من تحت ذلک و لم یخرج الی شیء ثم سمعت رسول ینزل فذکره و یقول و کان الانسان کثیر
 شیء لا اخرج البعادی و فی روایة لاجه نقل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم علی فاطمه بن علی
 فاضلتا فاضلت قال ثم رجع الی بنی فضل هو یاسر بن علی قال لم یسمع فاضلتا قال فخرج
 فاضلتا و قال ففاضلتا قال فاضلت و ذاکم منی و اقول انما و الله ما فعل الاکابر
 انما انما فاضلتا ففاضلت ان بنی فاضلتا قال ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و یقول و یخرج
 بیده علی فذکره ما فعل الاکابر انما فاضلت الاکابر انما فاضلت الاکابر انما فاضلت الاکابر
 سر به علی فاضلت فاضلت علی فاضلت و علان و فاضلت و فاضلت و فاضلت و فاضلت
 ففاضلت ففاضلت ففاضلت ففاضلت ففاضلت ففاضلت ففاضلت ففاضلت ففاضلت

فرض می آید که اگر درین ای قاعده قال ان رسول الله علیه و سلم خرج بلیه فاذا هو بالی کبر
بیل و هو یفرض من سوتة و مرمر و یصل را فاعا سوتة ظاهرا متعاضداً لمتن علی الله علیه و سلم
قال یا ابوبکر رت بک و انت تصلی تحضن موتک قال قد استعنت من حاجتک بالرسول
صلی الله علیه و سلم و قال بمرمر رت بک و انت تصلی را فاعا موتک فقال یا رسول الله
او قضا بوشبانه و اطرد الشیطان فقال النبی صلی الله علیه و سلم یا ابوبکر ارفع من موتک
شیئاً و قال صهر و فرض من موتک شیئاً اگر چه بود و او در وی التزمی خود و اگر
این قابل ترک اینان فواقل زاید و او در وقت خلافت خویش دست او بر نموده
سقطه صرف است زیرا که جهاد و نیام با هر مسلمین یکی از طاعات عظیمه است و این طاعات
فماصل هستند یکی از طاعات غیر مستحب و در این حالت بعد از طاعاتی که بسبب این اشغال از
توانست کرد می نویسند چنانکه در حدیث صحیح آمده است و اعلموا ان شرفکم غایتکم
و حیاتی الواقعة حتی نسب الی الدایة باید دانست که حسن خلق و طاعات و غیره بین شریح
خط بکد مرتبه بر کسی شایسته است بلکه مرتبه یو لا یحسین الا صفت انجاء اول و اخلاصات تنک
المحصره و اضطرر منه ذکر الی هر چه با کلمه فاروق و لا فاعلی تنک عمر یا به سجده و معالک حضرت
مرتضی در باب فصلی است و فصل این سبب از وی جدا شده بنام رفت با خلق حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که عباس را مال کثیر تالیف فرمود و با یک سجده و کیفیت طاعت
و چه را با طاعت بر علی نیست الا بالعرض و ان است که این طاعت سبب تالیف خلوت
و ترک اختلاف بر علیست و با لیت و ترک اختلاف سبب امن عام و اطمینان
مسلمین میگردد و چون آن مطلب از دست یستمن خود بر آن حضرت مرتضی متفق شده
طاعت و چه را با کجا نباشد است لا غیره بالخطبه بعد من اول المده و بعد ازین جمله

2199

کتابخانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انقص می آید که با هر چه از او علی بیاضی هم عصر ملاسم هستند ظهیر و قی سید و به استقبال انوم
 قال تمام الی حسن بن علی بکله و بویکی قال قال بکله و بویکی قال قال بکله و بویکی
 اناسی بکله و بویکی قال قال بکله و بویکی قال قال بکله و بویکی
 عودت احلاها فلو کنت فی جوب ص بفر بوا الیک ابدا الابل حتی تسفر جوب من جوب فکصبی دنا
 انشدک باسمه ان تاتی العراق فتلک فینسنة قال قال علی ما فلو کنت انی که نام کن بالربل الی
 فی که و اما فلو کنت قتل اناس طمان فاذنسی انجان اناس فلو که بکصبی دنا
 پس سداوی متوان شناخت الا با که هر چه میری که اندیش مشهور کات کرد و با چون تمام
 واقع شود در آرا و می دانی زنده خارج صدق او کرده و اینجی در زمین بود انم ظهور شود
 بخلات مرتضی و اکثر هم بر حال اقامت حد و باید است که شک نیست در آنکه حد
 مرتضی و زمین بر عرض داشته بر اقامت حد و در پاهت در آن می که در یک اینجی
 باقی است و آن است که عرض بر اقامت حد و در قسم میباشد یکی که با وجود کثرت است
 اگر سکه مختلف میباشد در اقامت حد و دانی ناید تا آنکه اجماع متفق شود و اختلاف
 متلاشی کرد و حق باطل از باطل امتیاز باید و کو این علی و جهات مثبت کرد و این تالی متعین
 زیرا که در حق از اقامت حد و نیست که امتثال امر اقی و طلب امر تا امتثال او کرده شود
 طریق دوست بلکه احتمال در بنصورت مذموم است و همچنین تالی شون تا آنکه قوم را
 بر اقامت آن مایع کند تا نزاع از میان ایشان برخیزد و دندند نور ان که در نفس
 محدود و نفوس غیر او محبت بر بخیزد و این سنت آنحضرت علی اصد علیه و الله و سلم لهذا
 قصه آنکه فرموده من بعد فی رجل اذانی فی اهل و دوزخ و اینست آیه است که اگر سابق در
 و از الحرب سرقة کند در ان محل قطع بد نباید که در خیمه دو که بهیشتی مطلوب و نه

باشد و درین جهت فکر کند غالب بر چنین طریق اول بود چنانکه قصه فرود و یطی بران و کائنات
 نیکو و عمر بن عبد العزیز بن اشراقی مبطنه کرده است من المصحح قال قال عبد الملك بن عمر
 قرین عبد العزیز یا ایضا المومنین بانفسک ان تقضی الذی ترید فوالدی نفسی بیده ما ابا لی
 و فلب لی قریب غیر القدر قال و حق فانک یا بنی لو بیت اناس بالذی نقول
 لم امن ان ینکروا ما نأذوا لک و الم احمد به امن بسبت و لا یخیر فی غیره لای الا باسبب یا بنی
 انی ارد من اناس ریاضه الصعبه فان یطی لی عرفانی از جوان بنده الی شیئا من تعد
 علی فیه قد علم الله الذی اید اخرج بنی الی سبب و ان افق است سیاست و اقرب
 ۱۹) تسبیح و حضرت مرتضی و در ثانی را اختیار میفرمود و ابا میفرمود بن شعبه گفت در وقت خود
 اختلاف و تمییز اگر بر دست یابم هم کنم و او در همان شب بگرفت و با اهل شام پیوست
 و شد و شد و همچنین است قصه عبد الله بن عمر با وجود آنکه در قصاص ذی النورین توقف
 نرود بلکه همین استعمال است که با امت هم در نظام امر خلافت او شده باطله غالب بر حضرت
 مرتضی طریق او بیا و سکر و غلبه بود و غالب بر چنین طریق محمود ثانی و دو بر من و این را حضرت
 ابن عباس واضح توبیان نمود و است قال کان عمر بنی من بعید کان شد بر الخضر و کان
 علی لایسته شیشا الا ان یسبغ له فاضله و اعظم کتاب بعد بایر نیست که خط کتابت
 خطی است موجود در شیراز و ذی النورین و مرتضی و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و
 ایشان و افضلیت مرتضی و ان مسلم نیست قطع نظر از تفصیل اخبار و سیر ایشان اینقدر خود
 شقی است که حدیث و در غیر حال بعد از حضرت مسلم اقامت جمعه و جماعات نمود و فاروق
 سال کسری زیاده از جمعه و جماعات اقامت نمود و معلوم است که ایشان قرائت طوط
 بخوانند و بنیام بن حوده من امیرین ابابکر الصدیق صل الصبیح فقرأ فیها سورة البقره و البقره

و انهم استقالوا لک و انی صریحاً در بیان این است
 و انهم استقالوا لک و انی صریحاً در بیان این است

کلیتاً از خبر ملک و من بنام بن مرده من باید از مع عبد الله بن علی بن ابی طالب
 صلوات الله علیه و علی بن الخطاب الصبیح خوار و یا سور و یوسف و سورة الحج قراة بخیه قال ثبوت
 و الله اذ الله کان یقوم من یطلع الفجر قال اهل الخبر بالک و مرضی و ان بن کعب
 بن سعد لا محاله چه اخته انیکر و نه با و جو این بر معلوم نیست که کسی کاپی نکشت اقرب من
 در قراة قرآن بخین بنیاده باشد و هیچ شایه بر خطا حاطه بهتر از من تصور نیست که
 در از بر جمع و جماعات قراة طویله اینان بشنید و آنچه از حضرت مسلم شنیده بود نیست
 تر و متقی تر پسند چنانکه قاری چون تلفت قاری دیگر مدتی نازک دارد و طریق و خط ایات
 حکم می شود چنانکه هر قاری بر خود مجرب کرده باشد و این تثبیت و تحقیق هر قاری دارد
 هر چند فرد و تر باشد از حق اول قول و لا غبار به بالغیب و استجاده و مامور
 المعجزات نه باید دانست که خوارق از شین و مرضی بر ایشان منقول است لیکن اینها
 حقیقی باقی است و این است که کرامات شین با پییده اند بطریق نقل صحیح خلاف
 کرامات مرضی از انجلی حدیث زیاده طعام که در صحیح قاری موجود است و از انجلی قول
 عبد الله بن عمر که قاری چیزی را نمی گفت الله تعالی با ساریه البیل که بطریق متدوره
 روایت کرده شده است و قریب بر مرجم است و از انجلی قصه و جای قاری موت
 خود وقت رجوع از حج که در سوطان کور است بنسب و از انجلی خبر و ان و بروت خود و من
 از موت بدو و در آن قصه بطریق متدوره در سند احمد کور است و نزد یک معجزات
 و از انجلی خواب دیدن صدیق در ابتدا ارباب و بدو وقت موت خود که بنده قریب ناک است
 و از انجلی قصه بیل که بنده قریب لا باس به ذکر است الی غیر ذلک ما رویه عن خطا الحدیث
 با سانییم و این خبر بعد از آن است که تمام معجزات حقیقی که در کرامات بود و بنا بر هیچ خروج در

بر خط خاتمه است که در باشد و ایشان هیچ اعتراض بر تلاوت او کنند بلکه بر این معجزات استوار
 کوفت از کسی استوار و اگر کسی در خطای استوار است از این جهت که به بنا بر این

که در میان این دو قاری
 از دو روایت کرده و از خط

و این سر داده چنانکه اگر یک میل گشت و در حدیث منقرض شده که مقام خلافت حقین ملت
میل کرد است چنانکه صاحب فصوص بآن اشاره کرده است در حدیث حضرت سلطان ^{سلام}
تکلیف که این برود مانع هم آید پسند قور و اختصاص باقریه بایر و نیست که بجا
میشود در فریت این حضرت معلم ظاهر است هر چند اصل قرابت قریشیه معاشرت و توجیه
باشد شده اما از دست او با خطیبی که از امان کار است غیرین است و کاهی خلقت کرده میشود
انبات که از دست خدا و عطا انا غل می خدا بخالی میزاید و او که از امام معصوم اول یعنی
کتاب اسرار آن امام است در خلافت و غیر آن و اما عقل پس عطا و هر طبقه متفق از هر که بعد
از آن باو غایب باد شاه نمی کرد و ایند الا کسی را که از اهل بیت او باشد اتفاق طوایف اکاسره که
قیامه در دم و خواص ترک و تبا بدین و غیر ایشان برین امر واقع شده است الا بیست مصالح
مجد که در این دم فوت میشود مانند آنکه اعتقاد مردمان اهل بیت باد شاه اول را اهل بیت
از اعتقاد ایشان غیر اهل بیت او را مانند آنکه اهل بیت باد شاه اول اعتراف از طریق سنیست
از غیر خویش و اینهمه مخط صرف و باطل محض است از جهت آنکه این آیه نازل شده است در ستر
ال باخلاق است و در نص و امام جعفر بودی و مثل آن نازل نیست باخلاق است و در حدیث
نیز نازل نیست قطعا و الا اجماع بر شکاکت آن متقدم می شود و عادت قاضیه است بر آنکه شری
نظافت باین معنی در هر زمانی آن شک میکرد و پس ظلم و علی تسلیم حق باین عباس بودی و شرف
نیز که در ولایت ذوی الارجم بطریق او شاد و الا سوال عباس عا جب بود مرخص و او را این دیگر
در شرح مرسوم نیست و اتفاق طوایف که در این معروض آید در طرفی میگرداند و او بلکه برین اتفاق
مثل اتفاق ایشان است و بسط بر بیت المال بغیر اذن شری بلکه توجیه نیز خاص است بر آنکه
این حکم است که قاضیه است و در این معنی اسرار اهل باشد و در آن طوایف نیست بلکه

شکافان شدند

ایشان را در حق شناس چنانچه در مقام یکدیگر در خلاف نبوت و ابر نبوت پس خاکچه خواجه نبوت را
 مدعی اسرائیل خادون بنایع بوده و در جمیع کتب اسرائیلی بعد حضرت موسی بنایع بر پنج شمع شده
 شعله از آن حضرت بارون دانند و سبط لادی بعد از آن حضرت و از او از سبط بنود و اید باشند و از سبط
 لادی و مل بنی اسرائیل پس همچنین در قرابت طاعت حق قرین شدند و بنایع هست در بطون
 هر که از آن سبب با صفات سبع متعین شد حق طاعت است و تحقیق طاعت با فعل موقوف است
 بر جامع یا وصیت یا سبط کاین فی موصوفه و چون مصالح و مبین بود از آن یافته شدند و بخیر و کمال
 اعتبار اند و خود را باید دانست که آن حضرت صل علیه و سلم صدیق را فرموده اند و آنکه
 ای و صاحب در حق خادون فرموده اند یا ای اشرف کائنات و مانگ امانه موفات حضرت
 خاص است و از آن با نوبت بار طاعت عاقل باید کرد که در مصلحت تحقیق بین برود شخص گشته
 در عقد موافقه پس این شبهه است برین سبب پنج قرین مل است که حرب الموت بود و بعد از عام
 و اقرار یکدیگر را قصد میکردند و در حال مرض و در حال سفر و مانند آن و چون آنحضرت صل علیه و سلم
 و اصحاب هجرت کردند و در دست توصل اراکام گشت آنحضرت صل علیه و سلم عقد موافقات را
 بهما و آن در عام نصیب فرمودند تا بان موافقات یک نمید و دیگری نماند و در عرض و در حال نصیب
 و در حق کند یکی دیگری مانند حق برادر حق با برادر خود پس آن موافقات را بعضی ساخت بر این
 و حق و قصد بر خلاصه و غیره و در فضل و علم و مانند آن بعد از یک موافقه بعضی بسیار
 با قرین موافقات داد و در یک موافقه بعضی موالی را با صبح طرب و داخل و مقبول گشت
 از خمس و فقر موافقات در سیرت این حق و غیر آن معلوم میشود از آنکه در شایسته است
 و در حق طرب و بیاس است که دو سبب شهادتین در فضل با هم از حق گشته از غیرین و در فضل کم
 خانای اینها را باید باشد و مل بنی اسرائیل پس موافقات که یکی از فقر است در بعضی صواب است

در موافقی در حق طرب
 در طبیعت دو کس

عقوباً لقولنا بغیر ذلک ففضیلت رسول الله علیه وسلم حتی امر و جسد ثم قال الله فی نفسی بنده لا یزید
قلب رجل الا بان منی بحکم الله و لرسول ثم قال ایها الناس من امن منی حتی خذ اذنی فانما علم الا
منوا یندر الزیدی و حدیث او یا شریک یا ابن الخطاب ان عم الرجل منوا ید ایزید الزیدی
و در بخاری مذکور است و در باب عایشه صدیقه ایات نازل شد و ایزید او را خوف و ترس
او که موجب ایدار انصرفت علی الله علیه و آله و سلم تا کجا رسانیده قال الله تعالی و لو لا فضل الله علی
در حدیث لکرم فیما انتم فی ذلک فلیعلم ان الله تعالی باکم و تقولون یا فواکم ما لیس کم به علم و حسبه
بیستاد و موفقه الله علیه و آله از سمعته و فلتکم ما لکون فان ان تکلم بذا اسمک بزمینان عظیم
و حضرت شیخین ابوالانصرفت را علی الله علیه و سلم مثل امن و اسامه خویر زاید از وصف میکردند
من عمره فمن لاساته فی ثلاث الاف و مائه و فمن بعد الله بن عمر فی هذه الایات فقال
عبد الله بن عمر لایه فضلت اسامه علی خدیجه کسین الی شیهه قال لان زید کان صاحب الی رسول
صلی الله علیه و سلم من دیک و کان اسامه صاحب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فکانت
رسول الله صلی الله علیه و سلم علی من اخرج الزیدی و ابن من موجب فطیلق و نفس ابن کس
نیسانه کلفت اضلیقه با تبار شیهه بانیا و جنانکه صاحب الی بیت انصرفت مسلم بان است
از جواب شرع محبت شیخین و سایر اهل سوابق و اهل فضل نیز بانی است از ابواب
شرح کار و اهل انتم تار کوان صاحبی و قال بافتد و بالذین من بعدی و ابن منی در حدیث
مطل میگرد و تقییر اهل سوابق از میان عرب و انصار و بر همین ملاحظه مخرج است حدیث
و من ان ابی صلی الله علیه و آله ایان حب الانصار و ابی انصرفت بعض الانصار شفق
علیه و من ابی انصرفت رسول الله صلی الله علیه و سلم انصرفت لایبهم الامور
و لایبهم الا شافق فمن اجمع احب الله و من انصرفت کف الله شقی علیه و من احب الله

[illegible]

قال عطاء بن ابي عبيس بربر اليكروم وقال من ابن عبيس قال مد ثوبا عمر قال لما اغترل ثوبا
سلم ساروه وعلت عليه وانا من في وجه الغضب قلت يا رسول الله شيق عليك مشاق النساء
فان كنت طلقين فان صدحك وعاكيت وجريل وعاكيت وانا و ابو بكر و المومنون بمكة و قيل
ما عاكيت و احمه الله بكلام الامم رجوت ان يكون الله بصدق قول الذي قال و نزلت هذه
آية و ان ظاهرا عليه فان الله يوم لا اله الا هو نزل و صالح المومنين و الملكة عبيدة التي خرج بها
عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله و صالح المومنين قال صالح المومنين ابو بكر و عمر قال
الواحد و معنى الآية ان تعاد كما فعل و ان النبي صلى الله عليه وسلم قال فان ابو بكر و عمر و انما لا ينظر
مكلا فانما و يا رسول الله صلى الله عليه وسلم على التزكك ان اشرى ازنا ب ثابت ميسو و عتيق استك صا ح
المومنين منسب است هر که از صالح المومنين باشند در آن منسب داخل است اگر چه منسبين را ذکر کرده
باشند و منسب را اشکالی هم نبرد زیرا که فرض ازین برود و خیر تصور صورت صالح است
نه صحر و نه ایشان و رضوان الله عليهم در صالح المومنين داخل اند بغير شک و در حضرت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بذل کننده اسوال و سبج بودند و نیز ابراهیم و سید خدیجه و سادات الانبیا باید دانست که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در عادت بسیار تشبه داده از مجاری و ابواب و مسقط ایشان و درین تشبیه و حدود و متک
از اوصاف مخصوصه ان بجا هر چنانکه بود در آن حضرت عیسی تشبیه داده اند و زید و صدیق را
آنحضرت عیسی و در فوق باقت خود و حضرت فاروق را ب حضرت نوح و تشبیه پدر را ب است خرد
و ابو موسی را ب حضرت داده و حسن و حسین را ب حضرت محمد و آنحضرت را ب حضرت عیسی و آنحضرت را ب حضرت
عیسی و عمر و عمری و ساری جده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان توفوا في سواد ان مثل جبال
كنن انوة لهم كما كنن نيلهم قال نوح رب لا تزل الارض منها انكافوني و يا رب قال موسى رب
المس على اسوامي و محمد و علي و عليهم الآية و قال ابو جهم كذا في فانه من صلاتي و كذا

و قال می بینید این فتنه را که در میان ما است و این تعزیر هم ناکند است اگر را که می آید و من این می گویم
 این الهی صل الله علیه و سلم قال له یا موسی بعد طاعت خدای من و از امیران و او و خلق طاعت من
 این در قال قال رسول الله صل الله علیه و سلم ما ظلت الفخر الا لکانت الفخر من ذی بجز
 و لاه فی من این در شب می بینم بن بریم من فی الزید اخراج الزیدی و فی الاستیجاب و دی
 من این طاعت صلوة و السلام ان قال ابو ذر فی امی شب می بینم بن بریم من فی الزید و دی من می تو
 ان بنظر الی تواضع می بینم بن بریم بنظر الی این در اخراج ابو عمر باذ فرد تر آمد تشبیه داند
 قاری قرآن را به من و بسیاری از اصحاب و دلات میکند بر معنویان طاعت حق را بخیر
 می بینم اسرائیل پس تشبیه را با دلات میکند بر وجه فضیلت دین حق مشترک است
 و بسیاری از اصحاب نه بر فضیلت که دارد و بیان آنم قوله و غیر بطریق من قال کان
 عند الهی صل الله علیه و سلم طیر فقال اللهم امین یا حب غلک لیک یا کل من یطیر فواء
 علی فاکل مد اخراج الزیدی باید دانست که در باب شمس سر مثل بن ضایل دارند و بنده بملک
 لای بکر خاتمه و طاس عاتر و ما ظلت الشمس علی بعل غیر من مرد و نیز باید دانست که خدا حب
 در حق بسیاری از اصحاب دارند و است قطع معارضه یک از سه وجه می تواند شد با این است
 که گویم حب چند نوع میباشد حب مرد و خدا و کای حب خوانند و ان حب را که گویند
 و حب مرد را و لاد و اقداب خود را و حب مرد و تیم را و حب مرد شیخ خود را و حب مرد شاد که
 خود را در فضل می که در اصابت آمده تا بل و مکر می بتوان هر یکی از این معانی فرد آور و چنانکه
 عایشه صدیقه گفت کان اهل کربا حب الناس الی رسول الله صل الله علیه و سلم ثم عمره از ان خود
 عایشه صدیقه گفت لو استخلف رسول الله صل الله علیه و سلم کان خلف با کرم عمره از ان خود گفت
 و عمره از ان خود گفت کان اهل کربا حب الناس الی رسول الله صل الله علیه و سلم کان

نقیل من الرجال قالوا: وجاهل من التزنی پس دانسته شد که مراد از آنست که حدیث اولی حب
 تشبه در ضایع است که منافات اختلاف میشود و حدیث ثانی حب اولاد و اقارب یا نهیت
 که کویم حب تحقق میشود صفات محمود و کسب آن نزدیکند ایضا و رسول او محبوب و مرضی
 کرده و بر صفت امانی است از خدا و حب پس جایز است که یکی حب باشد بصفتی مثل صفت
 بهلوانی و مبارزت اعدا و دیگری حب باشد بصفت دیگر مثل مل و عقد خلافت یا این سهت
 که حب یعنی من الا حب باشد پس منعی از محبوبین بر جهان بر سایر محبوبین موصوف هستند
 و حب فعلی است که با آن هر فردی ازین صفت اخلاق میتواند و قوله و منزه سادگان
 بنصرتک من معدن ان و خاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان من یزله علی
 من موسی الا انه لا یمنی بعدی باید دانست که در کون این حدیث نیست الا اختلاف مرضی بر
 در خواست بنوک تمثیل دادن این اختلاف پس مصلحتی یارون را در وقت سفر خود بجانب
 طود و منی جدی اینجا خبری است چنانکه در آیه من بعدی من بعدی گفته اند بعدی زمانی است که
 حضرت یارون بعد از حضرت موسی باقی نماند تا ایشان را بعدی زمانه ثابت بود و در حضرت
 مرتضی از ایشان که پس مصلحت این است که حضرت موسی در ایام منیت خود حضرت یارون را
 غلبه خود ساخته بودند و حضرت یارون از اهل بیت حضرت موسی بودند و جامع بودند در آن
 نبوت و امالت در نبوت و حضرت مرتضی مثل حضرت یارون است و بودن از اهل بیت
 بنفرد در نیابت نبوه بحسب احکام متعلقه بحکومت مینه و در امالت نبوه پس انچه بطلان
 مرتضی منوم شد از نبوت حاکم سابق در بدنه و استحقاق او بحکومت را تشبیه به بغا بگری نه فضیلت
 بر زمین و چنان معلوم میشود که حضرت مرتضی امانت انحضرت را صل الله علیه و سلم در شهادت
 بهلوانی و مبارزت اعدا و محصور دانسته بود و با فاضلی که در آنجا است بیان شده است که در آنجا

[illegible]

[illegible]

عبدت ترك القنم و... كل و... لم ينفذ اليه الخلد حتى قال للدينه فلنقل
بذلك الثالث الكرم قد استقر عنه انه موثر الما ويرج والمساكين بها لقه واهله وكان
ذلك طرية قد رجة تصدق في الصلوة بكافه ونزل في شاد ما نزل مما مره تصدق
الضايه لها في صيام المنذورة بما كان في فطوره ونزل فيه ويطعمون الطعام بحسب
مكتنا ويتوا ويراء الكراي التي و... وتواثر مكافحة للحرب وقدر الالبطل وقيل الكا
بجانبه حتى قال عليه السلام يوم الاخر ارب لقوته على خير من عبادة التفلين وتواثر وقا
في غير وجهه فامس حتى خلقه قد استبرذ كمنه حتى نسب الى الهامة وقد قال عليه السلام
حتى خلق من الدنيا السادس من ريد قوته حتى قلع باب خير لقوته وقال قلع باب الظهور
لقوته جمانية لكن لقوة الهبة السابعة لقوة وقرب من الاول صلح لها ومصايرة وهو
حتى وجاب والكان في النبي صلى الله عليه وسلم لكن كانا خا حيد الله عز وجل والطلب
من الاله الام الشاخر اخضا ص لها حتى كفا طمة سيدة فصار الى المين واولين الحسن
الحسن و... باب اهل الجنة كما ورد في الحديث ثم اولاد ديولار عن النبي الامم
تعليم ما يروى انت كراصل سني وماده اختلاف در سنة تفصيل شفيحي حتى
شده ست و... ابن مسعود في تواني فحيه الله بعد قضي ارجي كراصل
في شوقه انت ابن طه را كرا طري بابوا و... كراصل كراصل كراصل كراصل
كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل
ان في شوقه كراصل ابو حنيفة و... كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل
بسا كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل
في رويد كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل كراصل

نمی توان کرد زیرا که باید محض است یا شکر بر بیست است پس از این گفته را اینجا طریقی باید آورد
 که نزدیک تا بان اینها صلوات الله علیهم اجمعین هیچ فصلی نیستی بالذکر از تشبیه بابی در کتاب
 که این را از جهت ثبوت حاصل شده نیست و بعد از این دو لیا در واقع چند گانه است
 از جهت امر معروف و بی فکر و جدا و اعداد از خصلت مقتضای آنست که بر او بازو
 زاید باشد بر این نیکوتری و از احوال و ممال و محاسن و امثال این و این مقتضای
 تیر بر بیست فکر آن مکار است باز این گفته را اینجا طریقی باید آورد که اخلاقیه و احوالیه که اکثر
 صلوات الله علیه و سلم کجاست بنوعی استراحت تمام اخلاقی را در جهت و از خیریات ان اخلاق
 بکلیات ان انتقال می باید کرد و ما در مقدمه را بر اینها باقی الهیه منع می خیم و در مقدمه
 بیان کردیم که کمال تشبیه اکثر صلوات الله علیه و سلم است که نفس شخصی پیدا شود پس با نفس
 از جهت قوت علی و علی بیک استحقاق است و این است که قوت علی و اکثر باشد از قوت علی
 زیرا که اصل ملت و انا علوم جدید و غیر بی اثر است کتاب کند از جهت استدلال یا از جهت
 تلقیف از عیب اگر بالفرض واقع شود کار نیست کار این یا معلوم نمی میرد فقط در
 بقوه علی کجاست حسن تعلیم لغوی چنانچه است یا استنباط احکام از روی یا تفهیم محمل
 دی یا ترجیح بعضی محملات دی یا کجاست اتفاق اگر اینچنین است معاندان باز قوت
 نفس با طغی معروف است بر وجهیک و چنانچه که بان نظام مرینه درست کند و چنانچه
 ان طه فرایساید تفاوت محله بر ملت حق معاندان باز بیان کردیم که چنانچه هر چه در خصلت دارد
 تشبیه فرایه در آن چهار خصلت چیست باز تشبیه در لغت که تیر چهار ایه بعد است چیست
 احوال اکثر صلوات الله علیه و سلم که در ملت بنوعی خود را با تمام می کردند چیست پس چون
 اینهمه بر او خصلت می کنند باید دید که چه به چه اجتماع و کدام می باشد پس می تواند شد مقتضای

بکمال

کلیه اصحاب شریعت بان اتفاق کنند پس این سخن را اگر اصطلاح اهل شریعت و اصطلاح اهل کتب علمیه
که جوایم خاص آنرا می نمایند جدا نمی کنند این را باید فهمیده و اگر اصطلاح اهل شریعت را باین
نمایند چون بعضی از خود آورده است سبب آنکه بعضی جهت ذکر اصطلاح دیگری جواب خود را اصطلاح
شریعت تر از لغت است خارج از بحث شریعت و بعد از این همه در بعضی مرقف به شیخین و در
صفحات منی جمیع جهات این اشکال قائم است زیرا که علم شیخهای بسیار در هر علم حریفی در
سرعت انتقال زیاد تر بود علم شیخین با حیات تکلیف و نسبت دادن زیاد تر بود که چهار
زید حضرت مرقف منقول است از حضرت شیخین میرزا علی ان منقول است و شیخین را از ده نهاده در جهان
است بطریق و تسلیم و است قول امیر را در بیان شیخین زیاد تر بود و از زمان حضرت شیخ
زید شیخین متوفی و اهل بوده است از زید حضرت مرقف ذکر شیخین در زمان آنحضرت صلی الله
عید و سلم از مال خاص خویش و بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نیت مال زیاد تر بود و نسبت
مضایف از کرم حضرت مرقف چه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از آنحضرت
اگر کسی را در این شبهه باشد باید در حکایات شیخین و حضرت مرقف را استخوانها بدو یکی را باید
بسیار تصدیق بخاتم دعوته و تصدیق در لای بیجا میزند و چه آنکه در یکی گفته تا بهین و اگر شیخین
نابت شود از انبافات حضرت صدیق قبل از حجت و بعد از حجت باید ببیند بلکه در حکایات
باینج قوه نمی کنند بان الا با جایی که اصل با جاران این مطلع نباشد و اگر در شجاعت پهلوانی است
بسیار حضرت مرقف راجع بود در شجاعت ملوک و سیادت من شیخین ارجح بود و این سخن غیر
موسس است متعجب کسی که مطلع باشد بر اجازت میرزا ان و دیگران که در حق شیخین بسیار
خواطر ظلمه سازد که شیخین ارجح بودند از حضرت مرقف و شیخین را نسبت به شیخین و شیخین را
حمد الله بن ابی بکر بیاد نام شنبه محمد الله لطیف مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و بی بی هم می باشد

بهد بادیه نقالتن عاقله شمشیر نیرالدیس بدینیم و بهای بکره مکان قنار
 نالیت لاشک منی شجته علیک و لا تنفک جلدی اغراء طعمه چنانچه رای شرفی
 اگر واهی فی البیاض و اهره اذ اشرعت فیہ الاسفله فافها فی الاموت قتی ترک المرح
 احره فزوجه زین الخاب علی اختلاف فی ذلک فقتل علیها لیم الیماته شهیدم
 شهیدها عربن الخاب بکنته الکی مکره من الهجرة فاهم علیها و عا اصررت رسول الله
 علیه و سلم و ینیم علی من لا یطالع فقال له باعیر المؤمنین و منی اکلم عا یز قال نعم فاحذر علی
 بکایز الخفتم قال باعیرک فیها الیت لا تنفک منی و قریه علیک و لا تنفک
 جلدی اصغرافکت قال مراد عاک یا یزایا احسن کل الناس و یضطن بذوخر
 و اگر محضرت مرتفع قربت فیرید بوجدهم میداشت قرب مدق و قرب سبقت قرب
 در دخول جنت معلنه ان و جرمیتار نشین شده است و اگر حضرت مرتفع و جرمیتار
 فاطمه رضی الله عنها داشت حضرت صدیق و خرمی داشت مثل علین کرده ایم از قرآن
 برات او نازل شده و یز علم از وی روایت کرده و سرف اختصار از و خیر الی
 حیر و در سلم فی الیما و الاخره یافته و خرمی داشت مثل خفصه کرمی صوانه و
 خوانده در شان او فرموده و اگر در اولاد حضرت مرتفع احیدر اسلام سپاشده اند غیران
 نیز پیدا شده اند که بعد از خلل عالم کشته و منی را سجده و نیاید و اما میگوید و ما یز
 قرصه عدوی را توان یافت کرمی کرده علی را پیدا داده اندا فرموده خود نیز میاد رفته
 و از او کسین بکس چنانچه الایمیری مثل جده الله بن عمر حضرت عاقله و ام
 قاسم و عبد الله بن عمر عربی و غیران فی و بعد از ان ایسه طریق مانده شیخ شهاب الدین
 سهروردی و الحی القنیف مانند امام رازی و صاحب مشکوٰۃ و غیران و جمیع عاقله

السنه

این منتهی شد که ما بگویم لا اله الا الله و لا نعبد الا الله و لا نستعین الا الله و لا نعبد الا الله و لا نستعین الا الله
 بخت و بدوین جسم می گویم اگر بودن شش تا شمی الا بوس در فصل کلی تاثیر می داشته باشد
 یا با قدرت و عطا فقره از آن بگرفت اولاد از صلب شخصی نوشته باشد می باید که غیر از این
 باشد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اگر گویند این فصایل را در حجت تاثیر می نیست
 اینها را مدون نمی است گویم این فصایل را چنانکه در حجت نبوت تاثیر نیست همچنان تاثیر
 نیست در حجت قیام باطن و کماله بنا که از حجت نبوت صادر شده اند و تاثیر این فصایل در
 مدون نمی و مدون نشدین باطنی ظاهر می شود و بدوین همه جمیع آنچه متاخرین
 بطعنه اند چنانکه امام رازی در کتاب اربعین از این نقل کرده و لفظ طریقه
 اختصار نموده همزج است در افضلیات حضرت رقیه بر جمعی که در ایام خلافت او بودند
 باصل این معنی بیشتر از آن تمسکیم در محل خود به نسبت ششین است اگر درین اوراق از
 جوایز بهات لفظ طریقه معجز میسر شده لا حول و لا قوة الا بالله سوال اگر گویند که ملازم
 در استخلاف افضلیه که صدر حجت ذکر کرده مسلم نیست زیرا که ملکی است که حضرت رقیه
 افضل باشد به نقل از چون آباد و در خوان و عتیر فریسن را در خود ذات الحقت علی علیه
 و السلام گفته بود و بر حق دعوت می نمود و آنرا با مدارات نمی اینست و در بعضا حدود
 استعمال بکار می برد عوام از تسلیم حکم او ابائی کردند و باطل مستغنی بودند پس حجت
 علی علیه السلام که طیب قوس بودند باین سبب عز او را در استخلاف بر وی تمام
 ساختند چنانکه ملا طیب می داند که ایام حیات در تحقیق و مانع اینست بیکر خون بر یعنی
 برای پیوند که او را بشیخ بختی نمی تواند کشید از امی که در ده و حدود می کنند معاینه دیگر که در
 شقیه و مانع مفضل باشند بکثیری از ارباب حیات یامید اند که خداوند تعالی ایشان را در

امراض و موی یکبار ضعف مریض می بیند و از آن در می گذرد و بعضی اشکری و بعضی
 در طریقت عربی هم اولاد ملوک را از مفضل می بایستند و در بسیاری از قصایل پادشاه
 می سازند چون می دانند که رحمت قبول افضل تواند کرد الا بعد تشریف بسیار
 گویم و وجه ملازمت ذکر کردیم از آنجمله آنست که در وقت اراده اصلاح علم توفیق
 اصلاح او به نسبت پیغام بر لازم است استخلاف مقید به پیغام بر اگر استخلاف مفضل یا
 تشبه به پیغام بر از جهت صفات پیغام بری یا راده این اصلاح مفضل و ظلم است و چون
 قبح از خداست و مصلحت و ظلم از پیغام بر او مصلحتی ندارد آنکه استخلاف مفضل
 مصلوب و مصلوب باشد و چون آباء اخوان آنچه باید دانست که از قتل آباء و اخوان
 فقط سبب طردن قریب بودی می بایست که قریش از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رها نه
 از حضرت مرتضی متنفذ می شد زیرا که هر کسی را که مرتضی قتل ویرانی را که غیر مرتضی
 از جوار جبره انصار کشیدند قتل محسوب است با حضرت صلعم و پیش پده او ای و تاج
 ظاهر بود که بعد از این مخالفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و با وجود اینکه با آنحضرت مخالفت
 و افتاد داشتند و امرا این مصلحت شد از آنکه اختلاف قال الله تبارک و تعالی علیه السلام
 را که گفتم اعداء خالف بین قلوبکم فاصبحتم فتنه اخوانا فقالوا و انی ایوی بنجره و بالمو
 ذالف بین قلوبکم لو انفق ما فی الارض جميعا ما انقبت بین قلوبکم و لکن الله لفت بینکم
 از غیر حکیم بلکه علت نمی تواند شد و در این سبب با عدم تالیف بر وفق تالیف ان
 حضرت صلعم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با قریش و سایر قبایل مخالفت
 و عیان آورده و صورت مخالفت نبیایت خود را به و توفیق طویل کفار نبیایت می نمود
 چنانکه در احادیث بسیار معلوم میشود و ما به این متنفذان میجو و آنکه در تفسیر آنکه آنحضرت

صلعم آید و بقدرت تالیف و جمع کار نفس نفیر انحراف صلعم جوشن می زد و شمول شدند انحراف
 از بیم کینه محبت و اخوان و تسلیم می آید آن شست من عیالته قاتل جوات بند نیست
 قتیله فغانته با رسول الله صلی الله علیه وسلم ما کان علی غیر الارض بل جبار احب الی غیره
 ان بدو امن اهل جهنم که اجمع الیوم علی ظهر الارض بل جبار احب الی غیره
 اهل جهنم که اجمع الیوم علی ظهر الارض بل جبار احب الی غیره
 ثانیة فالطی الی کل قریب صبیحة فاقبل ثم دخل المسجد فقال اشهد ان لا اله الا الله
 اشهد ان محمدا عبده ورسوله بالحد و الله ما کان علی وجه الارض وجه الغض بل جبار احب
 فقد اجمع وجهک حب الوجه کلها انا ما کان من دین الغض بل جبار احب وجهک فاجمع وجهک
 الدین کلها الی و الله ما کان من بلاد الغض من بلدک فاجمع بلدک حب البلاد کلها الی
 آخره سلم فقال عمر بن الخطاب حين احتقرانی کنت علی ثلثة اهل باق و ليس منها طی الله
 عرفت نفسي فيما کنت اول یسیر کذا و کنت انما انما رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فلو لم یومضوا جهنم بیه الذکر فلا باهت رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت اشهد ان لا
 حید منه فما ملکت عینی من رسول الله صلی الله علیه وسلم جبار منه فلو لم یومضوا
 الناس میثاقا نعم و سلم و کان علی خیر و مات علی خیر احوال فوجی ذلک فتمت ثم تمسک
 ذلک بالسلطان و اشهد فلا ادري ایضا ام بیا و خرج ابو عمر فی الامتنان ان یومض
 در یک حدیث در وی شده بلکه قصصی چهار بیان دلالت می کند و این رکعت
 عظیم از امان نبوت و اخوة و از این خصلت در شجاعت یافته شد که همه در خلافت
 این من موافق شدند و نزاع از میان این نبر حالت و در حضرت توفیق در فتح
 باری خلافت و تنازع در زمان خلافت این نبراده فخر واقع شد و این

در تمام

نیمی یک از وجه تعصیب چنین است بر حضرت مرتقی بلکه اگر کسی را دیده و شنیده باشد
 بداند که معترفی بیشتر بود از خوالی از حضرت مرتقی در وقت خلوت حضرت صدیق
 ابومضی پیش حضرت مرتقی آمد و گفت ای نبی عالم چه دریغ شدیدی با من خلوت
 در اقل ترین و اول این باشد لایا افراتقصه و چون حضرت صدیق کلمات حضرت
 فاروق و صحبت عنف کفنه که هر غلط و فطاطه دالیه چون خلیفه بود اقط و اخطا
 بود و در حدیث مشهور آمده در شان فاروق سرگزشتی عالم من صدیق ابوجعفر ایمنه لغوه
 که حدایتان در انفس این دو صحبت نهاده بود اینها نیز با متلاذات شد و محبت
 مکان آن نیز نه در خفا و این نشست و کلمه منقذ شد بر صدق در اسلام
 سه را یادشتم بر در پیران - بیاید تو ای خواهر سبقت کنی - هر حق و حق
 می نمود ما به دانست که اصل شریعت و نه قریه است و طلب غیبت از تقوی و طلب
 از حفظ جان که در زمان انحضرت صلعم در زمان شیخین واقع شد پس ملاحظه کرد پادشاه
 از رتبه انحضرت است صلا الله علیه و سلم منا ط افضلیت می تواند شد و در این محبت
 انحضرت است صلا الله علیه و سلم سبقت کلمه و اختلاف علوی که در طبع
 باید دانست که اینها مبعوث شده اند که بجز اصلاط نفوس عام که بعضی می توان
 بشبیه و چینه کاری کنند اگر این مردمانی جذبی بودند و بعد از افاضات نفسی
 حقیقی به بحث اینها می بود پس در راه باین نفوس در اصدان نبوت داخل است
 و همچنین در اینها از چنان امور که منشاء آن نبوت است به معنی مردمان
 ساخت چه توان کرد مردمانی ایمن اند بلکه اگر کسی تا ملین بکار برده اند که در
 دلی شام که از حضرت مرتقی واقع شد بسیار اختلاف قوم گشت و هفت خلاف از ایشان

با ششم و اقصی که در او ایمل خلافت حدیثی بطور آرد سبب اختلاف نکردیم و قول ما
 در عین حق که با وجود غوغا و تشویش که داشت در خلافت حضرت صدوق را خلافت
 زحمت نکردیم و موجب این فرق نیست الا تا بعد از آنکه بحقیقت وقت رسید
 و حج که از نفوس اینان فوری و صفت جوش میزد بحضرت قول طبعی و اندک
 نمی باید دانست و این قتال جوری واقع شده تقطیع آنکه کرد و ای باغراج اگر از
 آدم موافق افتد و باغراج قلیبا خلافت می توان گفت که نصف یکا این دو است و آنکه
 می توان نامید و اگر باغراج اکثر از اولاد موافقت کند و باغراج قلیبا موافقت کند و اولاد
 یکا نتوان داد و باغراج نتوان تغییر کرد بلکه استحقاق حج دین یا نیست که گویند که
 ضامیت دین دو اقوی است اما حکمت مافی در بدن آن استحقاق نتواند سمجین
 صورت صفت قوت تالیف و حج بسته اکثر از اولاد می آید و به نسبت حل و عقد امر
 خلافت نتوان گفت که نصف یکا مجموع است و بسبب مافی استخلاف موقوف
 در طایف عرب و عجم اولاد ملوک و ملکه موقوف باشند باید دانست که در هر یک
 تقریری واقع شده میان آن است و هر دو اندک آن تا میخ پوشیده نیست که ال فی بعض
 بودند و جاهلیت و چون اکثر از انبیایان این پیدا شدند ریاست این دو با هم
 خصوص حضرت رفیع که قرابت قریبه داشت با حضرت علی الله علیه و اله و سلم در با و پی
 چنان مفهوم می شد که خلافت او با همان نفوس و قبول طایف و عدم نفوس از آن پس
 این میخ که اقرب بود و ادنی بود و تالیف نفس عدول نکردند پس الا از
 امری جمعی که در بر ایران این وجه را تا پیشری نیست پس میان کانی کند که
 عرب عجم شاید عجمی ادست و بحقیقت این قصه شاید صدق است بر تقصید شیخ کثر

و ذکر کرد البتة فبعد که سخن را با حقا رانست و قوت بلای کرایان از آن بودند و چنانچه
 متفق بنقد و نه در هیچ خصیتی که اهل رسم و عادت بان اختیار می کنند بلکه اختیار نمی
 برای خلافت و رفق انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اولاد در اختیار و هیچ ثمره ثانی
 و ظهور رحمان این در امضای او و حقیقت با حسن وجه ثانی بختی بوجه رسم
 و نه آنکه نوغان اهل رسم او را آن گفته نیست بلکه بر وفق حکمت الهی است چنانکه در تفسیر
 طائوت آمده و قال لهم سهران الله قد بعث لكم طالوت طالوت قالوا انی یكون له الملك
 عینا و نحن احق بالملك منه ولم یوت منه من المال قال ان الله اصطفاه علیکم و زاد
 بطریق العلم و اجسم الله یوتیه مکه من ین و الله و اسع یعلم بالکمال ین یختار و کرم
 شد که حاصل کلام این مسایل بعد تفتیح و تمیز طلب دلیل طلعت است
 اختلاف کند که از افضلیه و ان شوا هر یک بر بنیاد وجه لیه و کرم و کرم این مجله
 کند کرم و لیزیم و ایراد نمی از اختلاف در تلو و قاع و در افضلیت نیست و منشا از
 غلط عدم اموالی است در تحقیق افضلیت که مادر عدد این پس خوا این مسایل اخلاف
 بعدم افضلیت انان جهت کرمی و اندر که اگر کرمی که لغت بنابر صلی الله علیه و سلم
 اسد و کرم الله و جهاد و عرب و جم و جم و زن و فتح بلدان و لشکرین و وحانت میلین را
 نصیب که دانسته سخن را افضلیت گفته در برین صیغه و الله یی و جهاد لیا را از
 یکا اند اشاعره در کتب خود مثل شرح مواقف و شرح خصایا فضیلت با حقا و کرم
 توفیر کرده اند پس وجه افضلیت بران ثابت کردن خرق اتفاق این بانند دوم آنکه
 اگر وجه فضلیت این امور باشد باید که جهاد و سایر مملوک فتح بلدان بر دست ایشان
 و از قوت عقل این امور باشد از حضرت زلفی و ان مخالف اجماع است کرم الله و سلم

و درین امور است بهت عارضه است باطنی بر آن باد و چون من بهت داشته‌ام می‌باید تا
 انصاف حاصل شود زیرا که در حدیث آمده است ان الله یبذل الذین یبذلون فی سبیل الله
 فاجران هم می‌آید چگونه سبب انصاف باشد چنانکه اگر بسیار بفرق بوده که یک یک و کس
 این بن ایمان نیار و نه پس معلوم شد که نشود پس لازم موجب نیست و در آنکه باطنی فتح
 بلدان و جمع قرآن می‌تواند بود و اگر نشد باطنی بر ما صلوات الله علیه و سلم مخصوصه اراده
 است بگویم که نشد ان اینها که جمع کثیره این نکر دیدند بجزرت پیام بر و نشود پس تمام
 اگر فتح بلدان و نشود پس بعد از انصاف باشد می‌باید که فاروق انقضال باشد از حدیث و
 باطل است با جمیع کتب که اگر نشود پس فتح بلدان ما تم بود از نشد غیر اینها پس نشد به پیغمبر
 دیگری باید فرقی بلدان و چاره دهد و زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم اراده کرده است
 حضرت مرتب اکثر بود در جهاد چنانکه در بدر و احد و اب و خیبر واقع شد و اگر بعد از حضرت
 صلی الله علیه و سلم اراده کرده است ان خود در زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 متفق بنود و لابد باطنی صفتی می‌باید که اتفاق صحابه بر صدق محمل بان تواند
 جواب بگویم سبب این شبهات عدم احاطه است باین کلام ما نه تنها احاطه کلمه الله
 و جهاد و حرب و جمع فتح بلدان و جمع قرآن را مبادار نصف کلی بنهاده ایم بلکه ان یک شعبه
 الیت معهود در شعبهای بسیاری که ان همه بشما اصل راجع می‌نمود یک نشد نهات پیغمبر
 در جرد علی و بیچ که معنی بودن و موافقت لای با و می و حسن سیاست مدینه و امان
 الفت و اجتماع هر کار حق از شعبهای است دوم احاطت پیغمبر در محمل الله
 و عذمت بندل احوال و جمع و شهادت و جهاد و کسب نیابت پیغمبر با تمام معنوی
 که خدا می‌خواهد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم برای ان بیعت ساخته بود و عده

ما تم بود از نشد غیر اینها پس
 پیغمبر را فرقی دیگری باید فرقی
 بلدان

و در حکمت الهی اقتضای نقل آنحضرت (صلی الله علیه و سلم) عبارت از احیای پیش از وجود
 آن قول است و در کتب خود افضلیت را با اختیار کثرت ثواب اثبات کرده اند
 بپیردانت که اشعار و وصف اند و غنی بیل حدیث و جینی ایل کلام مثل امام رازی
 و قاضی بیضاوی و قاضی عسکری و درین رساله ذکر کرده ایم اصل بنی مازندران و صاحب مجموع
 محدثین و متکلمین بر چند ترتیبی و مضامین و مضامین اختراع کرده ایم استدلالات نقلی و
 و عدالتی و ادبانه و علمیه و احکامات استخفافیه الیه امام رازی در این باب آورده است
 مناسبات و فض و اشار و محدثین در کتب اصول ذکر کرده اند و انواع تضایعات
 در کتب حدیث و کتب و متکلمین نیز بعضی از این استدلالات کرده اند مثل احمد
 بالفین من بودی امام امام رازی با محتاج استدلالات کرده و محدثین نیز حکایت
 میسب و نقل کرده اند و اصل احکامات را امام رازی تقریر کرده است فی جوامع
 ان حلیا کان اقریاد اجبت قال اجماعا و اقسام منها جماد مع النفس و منها جماد مع
 العدة و بالجموع و اجاب عنها و منها جماد مع العدة و بالیف و الثاني اما اجماع مع النفس
 ان حلیا کان اقری فی من الی بکر و اما اجماع مع العدة و بالی و الاذیة لا الله فی مکان
 امرای بکر خاتم الانبیا علیه و آله و سلم و اولی ما اسم الی بکر اثنی عشر فی تلك الیام بالذیوة
 یلک الله فی ذی عالی الله عثمان و طوی و لم یبر و سعیدین یلک و قاضی و عثمان بن مطعون
 و بود لایم الحار العیبه و جادیم الی بکر اول الله علیه و سلم فی اسلامه و بعد و
 حصل لیسب ذلک للاسلام قرة عظیمة فحصل لیسب اسلام الی بکر بنه العزة العظیمة
 اما علی فین اسلام الی بکر اسلام تسبیح اسلام فیه من العظم ان بنه العزة حاد و بکر بنه
 یسب من العزة حاد و الثاني ان الی بکر اسلام کان لیسب فی ذی عالی الله علیه و سلم فی اسلامه

یا بکر و عمر

و بقی رسول الله علیه و سلم غنم عشر سنه فیکلمتم انقل علی ذنوبه و یقه نبال سنه افراجم
ترتیباً فی القتال و الویله فی کل الموضع الطویل فی مکة الحرام فی الدین و الدین
و منایه رسول الله علیه و سلم و اما علی فانه فی ذلک الوقت کان فی
السن ما کان یحاط القوم ثم ان یجوز فی ایة القتال انقل علیهم فی الله من قتال الکفار
ان ابتداء الجهاد کان لایله بک و کان اخوه یحار فی الله علیه و اصل لیبذات مناهم و یجوز
علی و یجوز یحار ذکر کرده آمد در ضایع شیخین فخر و حدیث لو کان لودی بنی لکان عود
نذ کان فیکلم فراهم محدثون فان یکن من امتی احد فخرای فی ذلک اصل یحار فیکلم
کرهه در اخلاق شیخین و یست ایان و فتح بلدان و فتح قران و غیر این در لیبذات
ذکر ایان و افضلیت در ثواب است و کمال این همه ضایع است که بیان این کردم زیرا که یحار
در ثواب لیبذات کانی نفس است چنانکه این جاسوس ذکر کرده است فی شرح السنه و یحار
رست ایی بودن چنانکه اهل سوابق از جبارین و الفار بوده اند یحار است که اسلم
مقرع است بر اسلم تقدمان و در حدیث آمده است الدال علی ان لکان حدیث شیخین
جلی بود و درین سه فضیلت و آنچه ذکر کردم تفصیل و تیغ و حجه الزیاده ثوابت قوله الکریم
فضلیت ایی امور را که از حضرت مرتقی علیه السلام با پیروان است که یون باین صفت و یحار
تقی کردن زمان شیخین و تیغ شد و یحار یحار که بعد از تیغ حاقه شکر بیان ایان است
انقرت علی الله علیه و سلم بکمت ایان و تیغ شد و یحار جروج انقرت علی الله علیه و سلم جلا
اعا پس از اقام ایان مقدس است و ایم محبات پیش انقرت ایی بعد کمان موجود و کمان
رود پس شیخین را بکمت ایان خلیفه ساختند و شیخین نیز از پیروان او شدند و اراده الیه
چنانکه در تفصیل انقرت علی الله علیه و سلم تا یحار نموده قوی علیه و علیه را بکمت و یحار

و منقول من سماعه و غیره

نور و افضل است

ممنوعه و کسبی و غیره و کسبی و غیره
و ایی که از ان امور که لیبذات انقرت علی الله علیه و سلم

آورده بود و عالم اثر پذیران در داده گشته بچنان واسطه انقضات جهان الله عید و علم در حق
 ششین ظهور نموده تا بشر و عجمی احداث فرموده کرد ما و فیوض و فتوح را در هر کس
 و عالم سعادت بیاخت اثر پذیران فیوض گشت بوجهیکه هر یک از این بندگان تا
 نفعی است خایه از امور عادی این جهت اینها جویدند تا قیام بخین گشته نصیب
 این نماند بود که ان الله یملک عیال ان شر ما ملک عمر بن الخطاب فی حربه
 و قال عیال من سبوا فی السیفه ینطق عیال ان عمر و عیالیه الی و ترتیب ملک مصطفی
 این بود که از هر یک در هر تاریخ واقع شده بود و درین عصر بطور رسید که در هر وقت
 سال اقامت بشما میوه در وقت تصرف اسلام آمده اما ملک دیگر پس حال این نماند
 ملک و چهره است که از دست این کاری سرانجام می دهند و نفوس این از نصیبت
 عاری است و بسبب است که به نیت نفی نه جنگ گشته به چند تنقیح بخیر می باشد و اگر
 خنثی در فتوح خلفای ملکه و فتوح خوالی نماند کند فرق عظیم ادراک نماید بوجه
 بسیار یکی آنکه اقامی که در زمان خلفاء مضبوط شد مثل ترکستان و هند و ذلک و حشر
 برای اسلام منقوش گشته و شایسته اسلام در اینجا کاغذی جلوه نموده دوم آنکه
 خلفاء و بلاد و کثرت آن در زمان قبل از فتح شد و فتوحات جمعی که بعد از او بود
 وقت آن در آن زمان مطلقا و در صورت گرفت میبایست آنکه فتوح خلفاء و بوجهی واقع شد
 که بقا و نیت است بعد در مثل تقسیم خلیفای و در فتوح خلیفای و در فتوح
 ملوک که من بعد از او شده چهارم آنکه در زمان انقضات صلح و بعد از این جمیع بود در
 دو باد شاه کسری و فیروز ملک نواری این نیز بطایع می دادند پس سران دو باد
 بحقیقت فتح جمیع ارض است که به صورت فتح و فتح بعد و فتح منقوش شده باشد و گوید

تقریباً یک ساله و قیامه مطلع باشند و قیامه را دانسته باشند و در آنجا نشانی نماند
این وجه و مانند آن دلالت میکند بر آنکه غایب چنانچه که در زمان خلف و بعد از آن ملک ظاهر
نشده و غیره آن معجزه را بر باد می دهد و در این راجع اسلام کثرت برکت و معجزات
بسیار در جزیه احوال آفات است و بعضی از اینها و آن فضیلتی که در جزیه بسیار است
چندین بار گفته اند که در این باب عارضه است باید دانست که حال اکثر معجزات جدید
بودن در کلمات نبوت و اتم معجزات مشرق العظمی اسوان صدیق بنیم انقباض الموده و یوم
برسب چنانکه اینها نبوت و احوال است و بعد از اینها هم شیعیان و همچنین جمعی که بر نبوت و احوال
کاری اینها را انجام میدهند و احوال است و بعد از اینها هم شیعیان و همچنین جمعی که بر نبوت و احوال
قدم بعد کوفت از جری باقی معجزات قرب و بعد از اینها هم شیعیان و همچنین جمعی که بر نبوت و احوال
توجه و معلوم است که کاری که در فاجران می آید چگونه سبب فضیلت باشد باید دانست که در این
فرد جوی و واقع شده است اگر در مسایل نیست که شیعیان معاف بود و احوال برکت خداوند
این معجزات را در جزیه احوال باید برده کار خود بگیرد و کارهای خود کند چنانچه احوال
مستقره را که در فضایل شیعیان و بشارت ایشان دارند و گویا یکی یکی این در دست مردم
داده چه جواب ده گفت و اگر مرادش آنست که بر چند شیعیان از این فضل و کمال بودند اما نفی
و جهاد احوال الله ثوابی در احوال ندارد و موجب فضیلت نمی شود لایق نیست که از انقباض
الفتح و قتل او یک اعظم در جزیه احوال است و بعد از اینها هم شیعیان و همچنین جمعی که بر نبوت و احوال
درا بر کلام محل فرجه آورده است و از احادیث مستقره که در این جهاد دارند و در جزیه احوال
تقریباً بدان لازم نبوت نیست باید دانست که در احوال و فضیلت با اینها هم شیعیان و همچنین جمعی که بر نبوت و احوال
شد که حالت در صفت نبوت و این معجزه در اینها فقط ظاهر بود چنانکه حدیث الدین

نبوت و علوت بران دلالت می کند و نهایت در فضیلت کرد و خیر و انقیاد و دیگر
 را اعتدای نیت و بعد از آنکه مسلم کسی با این حق و انقیاد با آنکه نیت نمی تواند و بسبب
 انقطاع نبوت دیگر شایسته در خیر و صلاح نفس و طریقه و بعد از این خیر و خیر اینها
 مقصود است چنانکه حدیث یحیی بن یزید عن ابی حمزه الهمدانی دلالت می کند
 در شیخی متفق است چنانکه ذکر کردیم سیم موافقت در اعمال قریب آنکه حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بانی مأمور بودند و در اینجا اختلاف احوال و احوال
 است بعضی اینها چنانکه مأمور شده اند پس جهاد و رقی این از احوال قریب است
 تا با فضیلت چه رسد و در شریعت ما اعظم قریبات است و در افضلیت است
 چنانکه ایت دلالت می کند من اتقی قبل الفقه و قاتل اولی العظم و وجه فرائض
 الفقه من بعد و قاتل بران دلالت می کند پس در قول او لازم نبوت نیست
 پس مدار افضلیت نباشد اگر مراد لازم اصل صفت نبوت دانسته شد قریب
 افضلیت نبوت بران باطل است بهین آیت اگر چه اگر مراد قریب نبوت حضرت
 پیغمبر و آنچه از جهته پیغمبری انرا یکا آورده نه از جهته شریعت و نه از جهته امر
 تشبیه و مانند آن دانسته شد قضیه قائم باشد با آنکه قریب بدان لازم نبوت نیست باطل است
 بلکه مقتضای نبوت آنکه حضرت مسلم و از همین جهت یکا آورده شود و باید که فاروق
 افضل باشد از صدیق باید دانست چنانکه ان حضرت مسلم پس خود در امور
 جهاد و شریعت و شیخی انرا با تمام مساویان همه احوال بود و این همه تفصیل تکلیف
 صدیق تبیین نمود و این امور پس خلیفه ساخت فاروق را و ان بعد از حق و احوال
 شروع نمود و تمام این امور بر دست فاروق واقع شد حال فاروق بنی هاشم صدیق

(مجلس تفریق است حضرت علی علیه السلام فرمودند که من فریضه را باید دانست که هر روزی از
 شنبین در دو وقت واقع شده در وقت آنحضرت چهارشنبه از غروب تا غروب و پنجشنبه از
 چهارشنبه تا پنجشنبه و آن چه معلوم بود که در یک صبح و حادث و بیت بسیار است
 و آن که در میان دو وقت آن حضرت در آن روز و اصل آن در شنبین و پنجشنبه و در آن روز
 صفت و نوع و یک اتفاق است و شنبین و پنجشنبه با آن صفت و نوع و یک اتفاق است
 معنی در شنبین و پنجشنبه و آنرا یکی است با آنکه در وقت خلافت حضرت
 آنحضرت حضرت شنبین در آن روز حضرت مرتبه فریضه شهریه واقع شد و امری ظاهر که
 در میان و یکت و شنبین و پنجشنبه و آنرا در صورت یک وقت و آنکه یکشنبه از غایت باید که
 واقع شود که صبحی اتفاق صبح باشد مسند منعی تواند شد زیرا که خودی است با آنکه
 چهارشنبه و پنجشنبه و آنرا در آن روز حضرت علی علیه السلام فرمود که هر روزی از آنکه
 دانسته که کارهای عجیب و غریب است که هر دو شنبین و پنجشنبه و آنرا در آن روز
 است بودند چنانکه عبدالمطلب که آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 فتولی او که در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز
 بعضی و یونان و در آن روز حضرت علی علیه السلام فرمود که هر روزی از آنکه
 از آنکه در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز
 آنرا در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز
 را در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز
 خلافت اختیار کردند و خلافت او را در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز
 کردن که در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز و آنرا در آن روز

بگویند که حضرت مرتقی در این سخن بنا شده تا از فضیلت برسد و تحقیق شود و تحمل را اختیار کند
 در جماعت بگذشتن او یا لیب تالیف امر جماعت و متان باشد از آنچه قصد کیا
 که همیشه مادران است و امکان دارد که در حدیث رسید که اول اهل الخجسته
 مخصوص باشد مرتقی و در حدیث آنک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من الی
 مراد غیر اهل بیت باشند یا خود حضرت مرتقی بگوید و در قول مرتقی خبر بده الله
 او بگویم هر مراد غیر مرتقی باشند زیرا که مرتقی بمرد ذات الهی است و الله علیه السلام
 بود و هر چند لفظ است که کیفیت شایسته حضرت مرتقی است اما چون برای فضیلت
 مخصوص است می توان گفت که در چنانکه در بسیاری از مواضع استیصال از ادعای راد
 جماعات داخل نمی کنند و گویم مادر قصاص است که لای کرده ایم برای فضیلت
 واسطه بلکه از این قصه قضاای صبیحه مثل حضرت فاطمه و حضرت مرتقی و ابو جعفر و امیر
 مسعود و غیره از انصار الله لای کردند بخلاف آنکه در وقت خلافت
 بنو و عدم مانع از خلافت افضل و لای کردند بر آنکه مرتقی حاضر بود و در آن
 روی گفتن ابی بکر بن عبد الله قال قال علی بن ابیطالب لای رسول الله صلی الله علیه و آله
 مرض لای یلینا یا یلینا و یی با صلوة فقول مرد و یا بکر یی بیا باناس علی فیه رسول الله
 م نظرت فاذا الصلوة هم الاسلام و قولم الیوم فرحینا لدینا من ربه الله
 صلح لدینا فیا ابنا بکلا خیر ابو جعفر الخ استیجاب بگوید و احتمال تحقیق عوامت
 است که در مثل این نزاع باید از کجاست و مانند آن پس در این امر چرا بکنند و در اکثر
 طاق این حدیث الالبین و المرحیلین واقع شده و این معنی می باشد که فضیلت است
 یا که غرضی است در این مضمون داخل است جمیع حضرت مرتقی و پدر خود و بسیاری از

راشول

نمی باید کرد و لفظ بر منی و انامه
 در هیچ حکمی محصور نیست

از طریقی خبر ده الا قدر آن دولت می کند که بزرگ بر نفس خود قصد کرده عن حکم من فوق قل علی
 ۱/ که یقیناً حد علی ای بر و عمر او جمله از حد مغربی اخبر ابو عمر فی الاستیعاب و در حدیث
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی الیوم و ثلث عشر ثم احسننا احدنا می رسد و در حدیث
 در تفسیر جمله اسلام تفصیل بیانات قوی که در حدیث ناظرانه بطریق و در اقیقت از دو
 قسم می باشد و این است که نسبت می کنند با حادیش و اندیش و اقوالی که مومن خط
 شیعین است از اقصیای این است که شک می نمایند با حادیش و اندیش و اقوالی که مومن
 تقلید می نمایند بر شیعین چرا که این است که با سطر اعلام شده که در عالم
 است الا زبان بد گویند در قیاس او جاری شده تا آن حد که فخر له در فصل الفاء عقب است
 پنج یا شش می باشد با تبادلی حضرت آدم تا حضرت پنجاه را صلوات الله علیه اند که به وجه بسیار
 ثبت نموده اند و در آن باب باب است و احادیث نمک نموده و همچنین نمک در حدیث
 انواع فروع در حدیث آن نموده اند و همچنین از علمای قرآن عظیم شیعان بسیار آورده اند چنانکه
 بر شما نمک کان علم کلام تحقیق نیست و آن زیادتی نمی کند الا در قیاس و حدیث پیش از این
 و از اینک گفتی من ناقص فی السباده لی بانی کامل پس کی از وجه اقصی
 شیعین می توانی دانست که این بد گویند با وجه و کمال معناد و نهایی در احکام و این است
 بخبر عین حقیقت که در ادبی رایج از هم میریزند سیاقه باشند و نیز باید دانست که شرط است
 اشخاص هیچ مسائلی نیست بلکه وجود بلکه التماس بود معرفت کتاب جمله صلوات الله
 پس اگر در بعضی مواضع اختلاف واقع شود یا تفحص اول کند معانی اینها را خواهد بود
 بلکه نفی که طریق متناوبه و اجماع اعلی می است که در امت منظور کرد و در حدیث
 ناسر که اجماع شیعین بوده اند و سوال در جواب و میان آوردن تا صورت اجماع منعقد گردد

رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا ارجوز خبرين من المسلمين و خبر لغيره لا بد من فضل في نفسه
او خبر بين الفقهاء الجاهلين رواه ابو داود عنه عن عماري ربه لم ابي اباوا عثمان و
بن عوف و غيره و سجدت لم اشدكم بالله الذي ما يذبح بقرم السماء و الارض بل يقول
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة يدير رسول الله صلى الله
عليه وسلم لقول قال الربيع قد قال ذلك فاقبل عمر علي علي و عباس فقال ان الله كان الله
يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد قال ذلك فاقول قد قال ذلك قال عمر اني اشدكم
عن نبي الله ان الله هو خص رسول في يد ابي في يني لم اويل احد اخره ثم قرأ بالعاء
علي رسول منهم لا قول قد ير فكانت منه فاقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم والله ما
دوكم و لو انما يترها حليم قد اعطاكموه و بها كيم في يني منها بد اهل قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ينفق على اهل بيته من بيتي من بيتي اهل ثم ياخذ ما يقع في يني من بيتي
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يترك حيترة اشدكم بالله بل يقولون ذلك قالوا نعم
ثم قال صلى الله عليه وسلم اشدكم الله فاقبل عثمان ذلك فاقول قال عمر ثم ثوبه الله عليه
صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر اني ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم ففقهنا ابو بكر
فيها بي عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم والله يعلم انه فيها الصادق بارر الله تعالى
لاني احدثه العبادي و فاروق دبرين مسلمه و حبي توقيرك و كرهت من تفرع و اباد
ان سبه علم و قوة تفرير محال كبت فانه و دمجيس عباس بان بمر دمن و ذكاء و حسن
بان بغيره ان كبت پس ايش فقبيل كذا از شود بفضل شيخين است و در اين مكنه بايد
كه ايش حديق رخ كونه فقبيل ميراث خود عام در بني فقبيل قتل و خوار پس قتل
مع الايبا لارث لا نورث معين بود و فقبيل كدرش فصدق و فكر و فقبيل كدرش

بخود پس بگوشت و لاله عین میراث و عدم ملک رقیبه برده یکجهتین گفته مخالف شنیدند
 این شیخین در طریق استلال گفته برای اشکالی که نمی آید و می شود و است که حضرت فاطمه زهرا علیها
 السلام با وجود ظهور دلیل شرع و بیاض حقن حار منی چو افاضی شود و حضرت رقیبه و عیسی
 علیه السلام و عدم گفته زهرا را و افضی چو اشکایت کنند می باید که اهل سنت و تشیع تفصیلات
 فکر حل این اشکال بکنند و آنچه کما هو این بنده می کند و است که اقلیدض زهرا را می
 عینا اسری علی بود و غیر مقدور و تبرک آنچه واجب است از و سلام و عیاده و قتل آن نمی
 کشیده و اشکایت حضرت رقیبه و عیسی پیش از ظهور دلیل بود و بعد از رقیبه در ایام خلافت
 خود در قان نکرد بلکه اثبات آن بخود و اما قصه و گواهی دادن ام ایمن و امام حسن پس
 باطل محض است چو جا را اینجایان صحیح ندهد و اشکال بر آن بشت است و پیغمبره قال ان عیسی
 عبد الله و روحه من روحه و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان له
 ذلک فکان یفقی عندها و یجود منها علی صغیر غریب و ثم و نزع منها ایمنهم و ان فاطمه
 سالت ان یجلبها لیدانها و کان له ذلک حیوة رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی لم یسجد علیها
 ابوبکر علی خیمه با علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حیوة حتی لم یسجد علیها ابن و
 عمر بن الخطاب علی فیها بمثل ما علی حتی لم یسجد علیها ثم اقطعها مردان ثم صارت لعمرب
 بن عبد العزیز فرایت انما انما رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه لم یسجد علیها و ایله
 و شهید کم انی رود تنها علی ما کانست یعنی علی عبد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ایله که عمر
 رده بود و او و شیوه غایب سخن میراث و غیر در ضلع پیش ایشان است فی لیس و عیسی
 نه کتاب کلینی بران دلالت می کند بلکه تخصیص است بلکه دلیل شرع بر این نکرده
 می آید که این نزدیک موضع است که این ان خلافت کتابی گفته بلکه در چندین جایان
 فعل

مستعمل الشیعی و الحنفی و محمد بن ابی سلیمان و ابنه بن ابی لؤلؤ و ابی داود و صاحب الرای
از راه فی شرح السنه که اگر قولا بعد ترجیح متوجه شوییم قول صدیق ارجح و اوفی است حکایت
خدای تعالی از پیدایش ارجح و الا فی فقه و ابوابها و بعد از آنکه تقطوع الهی با
و اسم سارق به یی منطبق است پس حکم قطع بدیرویی جاری باشد و سیری مستثنی
است در حق وی و این بلد قطع بر جل سیری بکمت اجماع ترک کردیم و در غیرین
صورت واجب باشد بکل برآید و اثر جوابی نیست از کتاب سنت و استخوان عقلی که
انی الکسیمی من هذه ان لیکون لرید کل منبأ لیسجه منها در مقابل ظاهر است
تواند پس ظاهر شد که اجتهاد صدیق اتوی و ارجح است و عمل جمهور بر همان
و من متبع از متکلمان که چو افالت کرده اند در ابداء احتمالات و ایراد منوع با وجود
بطلان حق در روایت قضیه و معرفت مذایب فقها و از آنکه انت که صدیق در
میراث جبه توقف کرد تا آنکه میفرماید بن مشجعه محمد بن مسلم خبر داد باید دانست که
را در هر مسئله که واقع میشد تخصیص احادیث می کردند و اگر نمی یافتند متشاوره می نمودند
تا آنکه اجماع متفق میشد و این اصل است در اصول دین و یکی از مناقب علمیه
است که ایشان باین تنفرد بودند چه بجا و چه نیست که این صفت را در باب مطلق ذکر
کنند بجا بود این ذیبت عقولیم و از آنکه انت که صدیق از استیضای قصاص مالکین
نمبره توقف کرد باید دانست که اهل تاریخ درین قضیه مختلف اند جمعی نقل کرده اند که
بن نویره مرند شده بود و جمعی نقل کرده اند که مرید بن ابی خالد بعضی کلمات از وی
ر بود حکم بگو و کرد و بجا و در قصاص از خالد اتفاق دارند از جهت آنکه او با رجعت
سینه مستدانی الاستیعاب و لزمه می خالد ابو بکر الصدیق علیهم السلام قطع الله علیهم

[illegible]

مسلم بن الحجاج اخذ بآية رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم بنى فمات قاتلا لا شدة يدان ثم رجع اهو
ذو شهر ربه ان ابا بكر الصديق بختة في الجاهلية ثم علم عليها قبل قوله اذ بعث
في ربه يوفون في الناس ان لا يحج بعد ان لا يطوفن بالبیت عربان اهو
و در غزوة تبوک عرض انک کجواته صديق مقرر است و در جاتي ديگر خبر و ثابت متعقد
چنانکه در کتب معتبره ذکر گشت که چون برای رساندن پیغام بر اتره می باید
که آنچه میست درین باب است که حدیثی را برای امانت حج فرستادند و او ازین ولایت
مزدول شد با اتفاق رواته و روایات مختلف آن در ولایت نیلین بر اتره ولایت
اعاد شد بر آنست که ان خبر حواله صديق بود و ارسال بر نفسی بجهت آن شد که عرب
و عقد صلح تا دقت کسی از اهل بیت ولی امر حاضر می باشد اعتدای می کردند پس امیر
درین امر خبر صديق بود و مرتضی معین و بکیر او و بعضی روایات و لایست که در
مرتضی درین امر مستدل بود و این مدلل و ضعیف آن در تقدیر تسلیم حاصل کمال صديق
چراست و حاصل جواب آنکه برای موافقت حادث عرب کرده شد و عن ابي هريرة قال
بعثني ابو بكر في تلك الحجة في المودنين بعثهم يوم النحر ليعلموا اني لله كما بعد ان لم يشرک
بطرف بالبیت عربان ثم اذ ان النبي صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب معه و ان
میراثه قال ابو هريرة فاذا من حضا علي في اهل مني يوم النحر و اتره و ان لا يحج بعد ان لم يشرک
للطوف بالبیت عربان الا الذين هاجدتم من المشركين و نحو هذا في ربي و من هاجد
قال بعث النبي صلعم ابا بكر و امره ان ينادي ببولار الکلمات ثم اتوه عليها فبنا ابو بكر في
مر بعض الطريق اذ سمع رغانه نادى رسول الله صلى الله عليه وسلم انقصوني فخرج ابو بكر فاذا
فلن يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا على قدر فاليه قارب رسول الله صلى الله عليه وسلم

ست

آنست که ابراهیم رضی عنی میگوید که
کتابت در ص ۳

ودر حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: **مَنْ تَشَاقَقَ عَلَى آيَاتِ التَّوْحِيدِ فَهُوَ كَمَنْ تَشَاقَقَ عَلَى آيَاتِ التَّوْحِيدِ** و هر که که شتابان بر آیت‌های توحید استقامت کند، همچو آنکه که شتابان بر آیت‌های توحید استقامت کند. و در حدیثی دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: **مَنْ تَشَاقَقَ عَلَى آيَاتِ التَّوْحِيدِ فَهُوَ كَمَنْ تَشَاقَقَ عَلَى آيَاتِ التَّوْحِيدِ** و هر که که شتابان بر آیت‌های توحید استقامت کند، همچو آنکه که شتابان بر آیت‌های توحید استقامت کند.

مسیحی که در حبس گیران و در محفل غمی فرستند و بر سر ایا امیر غمی سارند زیر او کار می عظیم تر از محل و پشت
 بایان حواله شد دست و پیکر این حکایت مشابه اوست که از محمد بن ابی حمزه سوال کردند که
 بنده کوه بود و درین حوض تیرا کار می فرمایند و حسین را غمی فرمایند منتظر این صفت که حسین
 در راه دیدن سخن برتر و چشم اند در بدن ایشان تا کار از دست و پاس انجام می یابد
 چشم را چنانچه باید بود و این سخن گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر دو بنی امیاس
 بر شمعین و اسامه را بر فاروق و اگر ایشان افضل است می بود و غیره برای آن امیر
 ساخت باید دانست که تیرا خاص و طاقت نمی کند بر فضل کلی زیرا که اعتماد آن در مصلحت خاص
 است که در جمل کار مخصوص باشد و جایز است که از شخصی میان کار خوبتر از این کار می یابد
 مثل توفیق عمرو بن العاص یا تسبیح شخصی خاص مقصود باشد مثل تسبیح اسامه بعد
 موت پر او و آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود تصریح فرمود بآنکه اختیار عمرو بن العاص
 یکست و جیت او بود و عمرو بن العاص ان البی صلی الله علیه و سلم بعد علی بن حسین
 اسلحه مسل قال فاستبیت فقلت ای الناس ارجب الیک قال عایشه قلت من الرجال قال الیوم
 قلت ثم من قال عمر فکذا رجلا فقلت فها قد ان یحلی فی اخرهم و تحقیق درین باب است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم برقی ظاهر و باطن بودند پس می یابند استخلاف شمعین مقصود
 بود این تیری خواستند که شمعین را در برونه بیاخت اما زنده تا مثل دینب خالص تر است
 بشمل آنکه در کتب مقامات متشیخ صوفیه خوانده باشی و این خلای خود را که تمام
 است در تربیت این مقصود داشته اند و زیاده از یکس در برونه ریاضت می انداختند
 نزد این معنی مشابه است که چون حضرت مرتضی در روزه احدی میباید که در حفظ آن شد که هیچ
 بخاطرش و او باید فرموده قل این استی فلما اتمی رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الله

ناول سید ائمه علی مرتضیٰ علیه السلام را علیها فقال انما من هذا من بلقیته فوالله قد صدقتم و ما کنت
 علی بن ابیطالب سید فقال و بعد ان فسل عنه و قد صدقتم فی سید فقال رسول الله کنت
 صدقت فقال قد صدق ملک سید بن حنیف ابو و جانه اخو بنی السیر و چون در خیر سید بن
 ابی و قاصح عیسیٰ سیده فرموده و علی که در آنرا من مصعب بن سعد علی بن ابی طالب از فضل علی
 من دونه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بل یخرون و نزلت فیهم الا ان یخفوا کم افرجوا فیهم
 و صدیق را از حقایق فلان مثل آنچه می گفتی فرموده و در آن بر سره ان رجلا شتم ایما و ابی
 صلی الله علیه و سلم جالس بنی و تبسم علی اکثره علیه بعض قوله فقلت لیس علی الله علیه و سلم و قال
 فقلت ابوبکر قال یا رسول الله کان یشتی و یرت جالس علی ردت علیه بعض قوله فقلت فقلت
 کف ملک ملک یر علیه علی ردت علیه بعض قوله و قد شیطان ثم قال یا ابوبکر فقلت لیس حتی
 ما من عبد ظلم بحکم فقیه فیه من الله عز وجل الا و الله به لصره و خلق رجل یأبى علیه برید به صلی الله
 علیه و سلم که در آن فتح رجل باب مسافر برید بکثره الله و الله به فقدر و ده احمد من عیاله فانت
 ابی بنی هم بابی بکر و یومعین بعض رقیقه فالتفت الیه فقال لیس من و صدیقین کلام و رب الکعبه فالتفت
 ابوبکر و میده بعض رقیقه ثم جاء الی ابی صلی الله علیه و سلم فقال لیس ما عو و افرجوا لیس فی حقیقت
 لیس جان و یکی از فرمایان امرانت که این من مطلع شونده بر حرابت لشکر و امیر خود و تعجب
 بر یکی حسب حال او نمایند چنانکه در کتب تاریخ یافته می شود که هرگز در آنرا و ترکان هم لشکر و سپاه
 یاقین چنین می مانند و ترتیب این با حسن و جوی تواند کرد و اینها فایده می شنود علی الله
 فاروق از تاریخ اسلام است و فکرماتش که چون ابیطالب از تاریخ است و فکرماتش
 منی شایع از خاندان او از خط و فکرماتش او شد دوم آنکه فاروق عمر را با عمر بن الخطاب و بعضی
 مسائل مناقشه افتاد و صدیق در آن فرمود و تسلیم و ترک مناقشه و این منی سبب بیان حدیث

بگویم اینک حضرت شیخ در ایام خلافت خویش لشکر و ارباب و جمعی می داشتند که تطبیق بهتر از
 مقصود چون این سخن از حضرت میامید یافتند و از آنکه آنست که بعضی محدثین ذکر کرده
 اند که در استخفاف نفی موجود نبود و الا صحت وقت بیعت صدیق بر وجهی و اقامت نمیکردند
 بلکه همان لفظ ذکر می نمودند قلل السنوی فی شرح مسلم فی حدیث عایشه که کان ابی صلی الله علیه
 و سلم مختلف و مختلف ابی بکر که در لایزال السنه ان خلافت ابی بکر نیست بعضی ابی صلی الله علیه
 و سلم علی خلافت صریحاً بل اجماعاً علی عقد خلافت و قد عیر بغضیه و لو کان بنی بکر
 علی غیره لم یقع المنازعه من الانصار و غیرهم و قد ذکرنا فی النسخ مایه و ارجو ان الله یکن تبارک و تعالی
 لم یکن بنی بکر تم اتفاقاً علی ابی بکر و استقر الامر و اما ما ندعی الشیخ من البصر علی علی و ابی بکر
 باتفاق المسلمین و اتفاق علی الجبلان و عویم من زمن علی و اول من کذب علی رضی الله عنه و قد
 عرفت ان الله فی هذه الصیغه قد ثبت و لو کان عنده لفظ نکره و لم یقبل ان ذکره فی یوم من الیوم
 ان احد ذکره و الله اعلم ما قاله صلی الله علیه و سلم فی کعبه رث الذي بعد من المراهه بین کعبه
 یا رسول الله انی ان جئتکم انما جئتکم قال فان لم یکن فانی انیکم فیسرف فی لفظ علی و قد
 بل بر اخبار با غیب الذي علیه الله تبارک و تعالی و الله اعلم و تهی باید دانست که جمل این حدیث
 بر تفسیر مقدمات چند مقدمه اولی ترویج و می بر حضرت صلی الله علیه و سلم با و
 بود قال الله تبارک و تعالی ان یظهر الله الایه و ان یمن و لو جاب اویر رسول الله فی یوم
 ما ان و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایما نابا نبی مثل صلی الله علیه و سلم و بعد از آن
 می و قد دعیت عنه قال و ایما نابا جئت لی ملک رجلاً فیکلنی قاعی ما یقول قاعی
 و قد را تیره نیز علی الوجی فی الیوم الشدید البیر و یقیم عنه و ان جئتکم فیکلکم
 انحرجه البیاضی و قد دریا الانباء و می و ان النوا و می یکی خرافت ما و قد سبب چنانکه در

قفسه سپیده باطلات القصور و ما ذلک بما یخلق و لکن جسمها حایل فیصل و الله
 یسألون فیما حرات الله الا خلقت ذلک و حیثما که حصول یقین باین انواع معنی
 بشایع است پس چون شایع اجزاء فرماید بآنکه مراد نوعی از انواع حتی چنانچه
 یقین حاصل شده است بحال توقف در قبول او نماید لذا اعتقاد کمالی بخیرین است
 تحقیقش آنکه فلان حکم چادر قرآن مذکور شد و فلان حکم چادر قرآن مذکور شد و فلان
 حکم چادر قرآن مذکور شد و چادر جنت رویا و فراتست یقین باین حاصل شد ممکن
 و درین مقام بجز توفیق شایع و انقیاد او چاره نه پس غنیمت آن گفت که مسایل
 صوم در قرآن مذکور شد و چادر مسایل صلوة که حاجت باین پیشتر است در قرآن
 نشده و منتظران گفت که چادر حضرت علی علیه السلام در قیام به رمضان بر سر سینه گذران
 شود و در صلوة عید کوفت بر سر سینه و منتظران گفت که در فلان امر چادر چنان
 شده خبر داد و فلان امر چادر یا شکست گفت ای فرزند من ای که ای که ای که ای که
 اگر کسی بگوید که در قرآن عظیم نام حضرت صدیق و خدایتی چادر یقین مذکور شد و چادر
 و عدد الله ابابکر و عمر و عثمان با بگوید چادر این مجمل را بر دیار حضرت علی علیه السلام
 گذاشتند نه بوجی متلود قرآن یا تمثیل حضرت علی بر پیش او باید خذید و یکی از علامات صل
 و حق او باید دانست مقدمه شایع را در پند چادر بقوم خود طرق مختلف است اگر
 قرآن بر قوم خود تلاوت فرماید و این لغز یا ظاهر باشد در چهری آن نیز تبلیغ است و اگر
 درست چهری مذکور نماید آن نیز تبلیغ است و اگر ایجاب و تحمیل را بایشان لغز و بی
 او افزایند بعد از علم از علم فعل کذا کذا و معن الله ان من فعل کذا
 همه انواع تبلیغ است و در سبب تحقیقش تحقیق از تریج بعضی انواع تبلیغ بر بعض

۱- گویند که پس از کسی گوید چرا آنقدرت صلی الله علیه وسلم خلافت خلفا را نپذیرفتی و مناسبت
 فرموده و بگوید که یکم علیکم ان شغلوا ابایکم و عمر با گوید چرا در قرآن مجید نگویند که
 نسبت مفصل این خبر را آنست که سبیل چند بر کرد و نش زنده اند که متعرض جواب است و
 مقدمه نماند که یکی از انواع تبلیغ اخبار است بخبری با اقامت قراین بر کمال رضا و کرامت
 باین مثله گویند که درین حدیث چنان چنین واقع شد بکمال تحسین و تحسینان آن
 فعل با تمام تفسیر و اظهار بر آن پس این اخبار مراد از حدیثی باشد در احوال و ایجاب
 چنانکه حضرت عیسی علیه السلام بشارت دادند به پیغمبری که او کذا که اسم او احمد باشد و
 همین اخبار بعینه ایجاب ایمان باین شده و باین تکلف شده تبرکاتی
 یا آنقدرت صلی الله علیه وسلم بشارت میفرمود به رسول حضرت عیسی علیه السلام و ظهور مهدی علیه و ان اخبار
 بعینه ایجاب قبول این شده و اخبار کردند به حال و اقامت نموده و دلایل کذب پس این
 بعینه تخیم متابعت او شد و نظیر آنکه اخبار معتبره امرونی می شود و در شرح بسیار است از آنکه
 نه اخلاق الدینیه و الدنیه و المؤمنین که او کذا است باین اخبار که او کذا و غیره
 الشیاطین و اهلک المنافقین که او کذا است از آن خبری که او کذا است یا گویند روایت
 فی جنبه من فعل که او کذا روایت فی ان من فعل که او کذا یا گویند فعل رجل کذا که او
 ففعله و فعل رجل کذا که او کذا یا گویند من لا شئ له و لی از انواع تبلیغ و تفصیلی
 لغایت حکمی را و مثال اقتضای است که او گویند فلان شخص از او کرد بجلال را پس بکلمه
 دلالت می کند بر آنکه بجلال عباد بود و همچنین او گویند که این شخص را عالم ساختیم بر
 شما پس این کلمه دلالت می کند بر آنکه واجب است بر شما قبول احکام او پس خداوند
 وقتی که در حدیث او مسلمین را باینکه جمعی را از این خلیفه سازد و در مقامات ارفع

کرد این که مراد از این بیستم شخص اندوین هر یک از انسان و بهائیه و تحسین و این است
 خلقت ایشان چنانکه بشارت حضرت مسیح و ارج کرانده ایما را با محضرت علی علیه
 علیه و سلم بخلاف اخبار باحوال ملوک جاریه که مقرون است با فتنه و قیام ایشان و این
 و حساب مصایب این امت شمرده اند و و قیام محضرت صلعم فرموده و حکیم لیسلی
 و ستمه خلفه الراشدین من بعدی باز تفسیر فرموده که ملوک تحسین و انان امر به
 ایشان فتنه و استخلاف ایشان شد و انفسا و و قیام فرموده اند و ادوی با بقای کیم
 و با لادین من بعدی الی یوم و عمر طلبه افتد اینص حدیث معلوم شد و استخلاف ایشان
 مقتضای نص و این غیر تبلیغی است و تقدیر از امور فرق است که میان نص و مجتبی است
 و رضای بان و تفریح بانکه موافق مرتبه ایست و یوحی و ان اخبار است که می باید
 میسرید و در عقد استخلاف بالفعل و میل این حق است که گاهی یکی از ویکی شوق
 شود مثل حضرت مسیح چون بشارت محضرت صلی الله علیه و سلم دادند که نص شد حضرت
 نبوت ایشان را است و این شد بالفعل و چون انحضرت صلعم انچه که در مجتبی
 بعدی ان نص شد و در محضرت خلافت بعدی نه استخلاف فی بالفعل همچنین و اگر مردم میگویند
 بر محضرت شخصی که محضرت را بشارت با نقیال شرط ان عقد خلافت باشد نه تفریح باشد ان
 استخلاف مرتبه است و بر وجهی که می بایست و اقرار در عرض و و میگوید باین قول
 شده اند است که باین احادیث دلالت می کند بر محضرت استخلاف در وقت ان شرع خلافت
 بالفعل بلکه عقد با مجامع بود و عرض ایشان ان نیست که دلالت بر محضرت استخلاف نمی کند
 کیف لاه اگر این انصوح بر محضرت استخلاف دلالت نکند اخبار حضرت مسیح نیز دلالت
 بر و حواله انصاف حضرت نبی مرسل صلعم و بان محضرت قائم شود بر نصاری و میگوید که این نص

کتابت جمیع اختلافات این عبارت خود و عین اختلاف این است بمقتضای بعض
بسیار محل اختلاف عین گفته و واقع شده است و قدری که این تفصیل سخن ثابت کرده شود
محقق علیه السلام در این مقام میفرماید: پس از آنکه نفس شایع یکی در وجه اختلاف است
و نفس تعویجی شود و ترکیب دو نفس که یکی مبهم و یکی خبر و یکی واقع باشد با هم مطلق در عنوان
یکی با هم مطلق در عنوان محمول و بعد از آنکه این امور با هم متحد در یک امر است که حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بترقیب فرمودند و بعد از آنکه حضرت صدیق و بعد صدیق فاروق و
مجمع خاص شد و در اختلاف شیخین و مشایخ آنکه و ابوالدین بعدی الی بکر و عمر این عنوان
مقتضای واقع شده و اسم همین سخن خود و در حدیث علیکم السبی و سنت خلفاء و از آنکه
من بعدی و از آنکه تحقیق واقع شده و ذکر شیخین بعنوان عام و علی بن ابی طالب و اقیاس نفوس
بسیار است که دلالت می کنند بر اجتماع بر اختلاف شیخین پس اگر سایل بگوید که از آنکه
باین قدر تحقیق نمی شود بگویم چرا این حکم ممتاز شد از احکام دیگر و اگر بگوید حکم و آن
چیت کرد یک نفس با هم معین در جانب موضوع و محمول تغییر نکرد و چرا که کنیم بر مقتضای
مقتضای جمیع اصحاب را که اصل ثابت قرار داده اند از اصول را بر با وجود آنکه جمیع
نفس و الا بعد قیام و بیلی از کتاب و سنت و قیاس برای دو نایده است یکی آنکه بسبب جمیع
مسئله قطعی می شود و اگر اجماع نمی بود بسبب آنکه قطعی نباشد مثلاً صورتی مستند اجماع است
خبر واحد باقیاس باشد و دیگر آنکه غالباً چون مجتهدین بر مسئله اجماع کردند تا حدیثی
می سازند و در حدیث نقلی مانند فاطمی کرد و بچکت کفایت اجماع از آن بلند و در اکثر
مسائل اجماعی مانند اینها حتماً می باید و می شاید منقول نبیست پس اصحاب فقہ
منقول شدند با ثبات اصل ثابت پس چون اصحاب در وقت اختلاف صدیق و بعدی و بعدی

که باید بود آورد چنانکه حقوق است که حدیثی بنیض الامت من قریش انصار و غیره
 اختلاف و وجه خصوصیت این روایت حدیث است که سعد بن عباد بنیر حدیث
 را از آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیده بود و پس حدیثی را از اجماع حدیثی پیوسته
 اقیع باشد بشهد او را دروغ باشد شجب انصار و او این بی ارزوایت احمد مضمون می
 شود و حضرت فاروق لبوابی حضرت حدیثی است که لایزال حضرت زینب و ابوجحید
 و ابن مسعود بتقدیم او در امامت خلافت با یکدیگر می کردند و مجتهدین را به مسلک دانستند
 و دلیلانی باین نحو که همه محقق اند و حاصل دلالت و جایز است که بعضی حدیث روایتی
 نیز اختلاف کرده باشند اما لیسبت است که از آن تفاسیر استقامت العقاد اجماع
 الصمغلال اختلاف در راه اجماع بر آن اولی توفیر نکرده و در حقیقت و در وقت
 دیگر روایت آن نموده و جایز است که چون سبب اولی بار قلته و حق شد و حقیقت
 حاضر بودند و بیرون کردند از ذکر آن دلیل و بعضی توفیق ربانی الهام رحمانی افاضی
 ختمیت نموده و در وقت سخت نباشد آن همه دلایل که طایفه آن رسید و لیکن بتقریر
 آن حاجت نیفتاد و جایز است که اعتقاد افضلیه در سبب این قول نباشد
 چنانکه این خبر خود است که آن رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرمود که عثمان و نهادهای
 اعتقاد خود را بسیار با شنیدند و در حقیقت معتقدند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیده باشند
 در وقت اتفاق اختلاف میان اعتقاد و ما خود از دلایل گفته خود و در میان معتقد
 میافزودند که مخالفی از ما و مسلم از ما حتی بعد از الامم با یکدیگر در پیوند میافزودند و این را بعضی
 متقیان عدم وجه این را نمی گویند و جایز است که چون اکثر دلایل اختلاف مرکب از روایت
 و یکی احدی از این من القبطه میباشند و در دیگری مقصد فرجه از ما در بعضی

کما تسمعون وخرق جهان فرسائی و اقرار حقارت صلی الله علیه و آله وسلم خداوند بزرگوار
 پس خداوند متعالی از خلقت شده تا بیکان بخاطر این اختلاف صیغی این نام و نمود
 دان منتهی را بنظر غریب و دل زایل سرانجام عود تا عود به یالی الله و المومنون و خیرای بکر است
 بعد از آن بمرانی دلایل و استند و شکر آتی بر حوافض و تقرب یافته مطلوب بود اگر در
 و جانم است که چون بگویند این نصوص چه است نه نفس دیگر روان و دیگر نفس دیگر
 نه این نفس و نمیدانستند که این نصوص در پیش کر باشند در آن وقت قادرند بر
 ترکیب نصوص با لایم ای بی سی من و تو کار سرانجام یافت تا آن نصوص را دانستند
 اما در ترکیب آنها از خود و دلون مطلق بر حقیقت غنی و موجب بود و مستند تر سیده
 نه اگر در از نصوص لایم در میان آید و روان فرقی می طلبد و وقت استمال بود
 پس انتقال از بد به دل دیگر و کار را بجهان ادله پسند الله و دل تمام نموند و در نتیجه
 مستوحش از قول خدای تعالی بگویند که این نصوص و کلمات و شریعت و اولی است که بکار
 می آید و در بعضی از آنها سکوت صحابه از نصوص مستلزم عدم نصوصی بود و مستند به
 لفظ اختلاف و لفظ هیچ نفس که در کلام خودی و غیرانی و توحید و محتمل می آید بسیار است
 گاهی اختلاف ذکر کنند مراد از آن اختلاف بهیته مقادیر و وقت و صیت بود و است
 چه باشد و در وقت قرب محبت همه اهل حل و عقد و جامع کنند و امر نمایند بر
 این سخن و گاهی اختلاف ذکر کنند مراد از آن ايجاب مختلف شیخ و تفسیر خلافت او
 اگر چه در وقت قرب نباشد و بگویند اهل حل و عقد و اخذ محبت و مستند آن شیخ و بگویند
 احکام شرعی که از حق است و الله علیه و آله وسلم باین ان خود و بدین نصوص مستند نیست که
 نباشد و این وجهی باشد در اخذ دلیل متعارضه سلف و گاهی لفظ هیچ ذکر نمایند و مراد

باشد که اصلا محتاج فکر باشد و ترکیب لغتین و ترکیب بر مقتضای معنی
 نه بعضی مقتضای لغت یا لغت یا ترکیب معنی و در این میان باید که دال باشد بر معنی
 یا قطع که ترکیب لغت یا ترکیب معنی باشد یا مقتضای لغت یا ترکیب معنی که هر یک از اینها
 صحیح و مختار در فهم مقتضیات لغت و معنی است و اینها را باید از بعضی و اینها را
 و به تطبیق بین آنها و به تفکیک می شود چون این مقتضیات مجید است بر اصل
 رویم و گویم که حکم است که اصل بدو وجه ممکن است و چه اول تقریر کلام نویدی بطریق
 مخالف مختار را در اصل عرض نماید پس گویم عرض نویدی آنست که هر چه است
 آنکه این استخلاف بر وجهی که خواهد بود موافق رضای حق باشد و باید بود با و
 ثابت شده است و حدیثی که در آن رسول الله صلی الله علیه و سلم متعلق است به استخلاف
 می باشد و در آن دو عقد خلعت با فضل با جماع بود بنقض و این اجتماع بسیار
 حدیثی واقع شده و مجرد اتفاق و لهذا قال النویدی و اجمعت الی انما علی عقد خلعة
 و تقدیر نفیست و اینچه در اصل عرض ما که قول است بنقض شکی با قطع منافات
 ندارد بلکه موید است و آنکه گفته است که نیست بنقض غیر این صیغه الله علیه و سلم
 خلافت قریبا اشارت است بآنکه این لغت بسیار اند که باید که ترکیب تطبیق و دلالت
 کند یا با قطع است از می نماید و آنکه نویدی محل امر است به دال و این نزاع نیست
 لغتی و به ثانی آنست که گویم امام شافعی که مقتضای نویدی است بلکه مقتضای جمیع مقتضیات
 و عقاید لغت خود است بآنکه حدیثی در این است که نیست است خلافت حدیثی
 را در حق ائمه است با اختیار و هر که فاقه است با اختیار و حق است با و این است از
 آیات الله و از معنی کلام و می آنست که حدیثی بر چهار مرتبه است این مجزیه را باید که در حدیثی

پس در این وقت است بطریق کثرت باید که صدیق خلیفه خود را بدین حد که گویند غلام برسد
 نشسته و غلام متصرف در بیت الحال شده گنایست از امارت و خلافت پس بطین
 انجیریت اخبار است بخلاف صدیق و چون انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انرا معلوم
 کردند و کرامتی از وی ظاهر نمود پس نازل شد حال او از حال تقویر و حال او
 انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انرا حوالی بنی اسرائیل تا برکات انکار پس بطین انجیریت
 است خلافت صدیقی را در اینجا باید فهمید که شافعی از حدیث بجهت عظم علم او فهم این
 محتاج نموده است چه جای ابرو عبد الله الدین انموالیه تخلصیم با جادویی کرد است
 می کند بر همین مبهم این است و حدیث عظیم لبتی و سفته ای که از انستین و یا سفته
 و حدیث اقتدای انستین من بعدی الی بکره عمر و همچنین احادیث بسیار که تمسک با آنها
 از حدیث است از انکه بحدیث مجزیه و چون میرانی طریق حج کنیم منو از انستین میوه مال
 بشر بالقطع و انکه بگوید اگر فی یوم المبتدئ استلال می کردند لکن وقت استخلاف
 استلال نمودند برود مقدم اش ممنوع است بلکه بدلیل استلال کردند از انکه
 حدیث امامت این اشاره می نماید است یای هر چه استخلاف چنانکه اگر چه
 از انکه از قرآنیان خود برکت نشانند و همه خواص را امر کند بتعظیم او یا طیبی در
 توبیخ عوت شعی از انکه از ان خود را ندانند پس در حلقه درس قرصیت خود
 از ان صاحب خود را ندانند یا مخفی کسی را برود و کان خود قیام کردند از نزدیک حالت
 خود اینچنین پیش جمیع طایفه کالهری است با اختلاف و ولایت محمد و حکم انعامه حکم انستین
 بدست و سر است کجا و در فی حدیث و ادوی بر انستین و انستین اشاره جمیع است و در
 حکم انستین خود انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غار از انستین طاعت است بخلاف صدیقی

هر دو فرموده تا مستحق وقت را در ضمن آن بوی رضی الله عنه تسلیم نمایند و حق را بجا آورند
 همه این رضی را در روایت یافته و در اول قبل و قالی و دین الله و با جمیع همین دلیل ذکر کرده اند
 همین نفس اینهم پاشیده اند مثل این اختلاف اختلاف بود و در موت آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 اصحی نقل آن عجز و ذکر نفس واقع شد پس دفع گشت که منشی یا نقلی را مثل نفس بود استدل
 کردند در استخلاف و از میان نفس قدس گشت که آن حضرت صلوات حضرت صدیق را خطبه و خطبه
 و در مفسور است مایه گویم که استخلاف مسئله مخصوص است نه مستند با جمیع و منشی اجماع که
 قضیه تحقیق است که استخلاف با افضل است برینه و فتاوه بنا بر بیان نفس و در کسی از آن
 جاری شده است در ولایت امامت بر استخلاف بعد از وفات اجماع جاری شده و مستند آن
 اشتراک استخلاف است عرفا و در بیان دو منشی قال ابن اکتی حدیثی محمد بنی ابراهیم بن محمد بن
 محمد بن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال حين سمع تكبير عمر رضي الله عنه في الصلاة بين يدي
 يا ايها الله ذاك رسول الله فوالله اني لاقابلها عمر رضي الله عنه عند وفاته لم يزل يقول ان رسول
 الله صلي الله عليه وسلم قد استخلف ابنا بكره وكفره قال عمر فان كان اختلاف فقد استخلف من بعده
 مني و ان تركم فقد تركتم من بعدي ثم في نثر النسخ ان رسول الله صلي الله عليه وسلم لم يترك
 احدا وكان عمر رضي الله عنه يترجم على ابني بكره في الصلاة بعد اذ ياتي به منعه و مرارة و در ولایت
 بر استخلاف مجرد ترايع لفظی است و در این ترايع لفظی تفرق یکایب است و از آنکه ابوبکر
 صدیق بن ابی سعید محمد بنی قریظ قال ابوبکر است اخي انما من بعدك اول من اسلم اليك كتاب
 كتابك صاحب كذا خرج القريدي و ولدك من حر سكون و عدم لغيره و حال بنه منوع است
 جانی که نقل قدوق در این حالت بوسه را با بیت آنک میست و انهم میستون فراوان
 و از یک طرف اظهار در شیب و مناقه باشند و از یک طرف حرف اعاد می مسلمین از حوائی

عنه قال جلدوا ما لم تحرم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل امانا حرم عليه
 وعن علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مرض لثالي وثاني ^{بأدي}
 بالصلوة فيقول مرد اياك لعلي بالناس فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاذا الصلوة هم الاسلام وقولهم الذين فرمت لثيافا من رضى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لثيافا جلدنا اياك وقوله ذكرنا هذا الخبر في اكثر اشهر في معناه من بعد قول رسول الله صلى الله عليه
 وسلم مرد اياك لعلي بالناس في العتيق والحمد لله انتي ما في الاستيعاب فحقرا وحقا له
 حال قول ذوي معلوم كردي بدانك قول ابو عمرو استخفافه في قوله ركن من ركن الدين
 نزدك تا من ابراهيم ميرزا زيرا كه بعد اغراض بوجود تبليغ بختايش كه قيام مقام نقيب باشد
 و اظهار محبت و وفاء ان عدم استناد ان بوجي اصلا سمعي في ثوابك و اكر بعد تبليغ نبيا
 در استناد وحي باشد تمام مسائل فقيهه كه بوجي تسلو ثابت نمي شود و لفظ اوحي الي كذا
 مصرع نيت مانده باشد سبحانك يا ذا الجلال العظيم بلكه مقرر در بيان اهل اسلام است
 كه بعد و صرح طلب منع از ان حضرت صلى الله عليه وسلم محل توقف نمي ماند و واجب مي شود
 انشال بان اعتقاد او محلا زيرا كه آن مسئله مستند است بوجي ظاهر بيار اجتهاد و بلكه مقرر
 داشته شده و ان وحي باطن است پس قول او كه اين اختلاف بوجي نبود باطل است
 مانده كويم معني كلام ابو عمرو است و لم يصح بذلك لان لم يورث في ذلك و اراد بالقرآن
 بعض ما ذكرنا و حاصل اين توجيز رجوع به ميله حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اسلوبه في تمثيل اشارة و كرسايل نمود كنه و كويده كه انص به اختلاف بود صديقي چرا
 گفت بيت كينه سلمي ادين دو كس ابو عبيده و عمر بن الخطاب و مقدم بر مفتح غري
 در حضرت و اتم است كويم كه در بيان قصه مضمون مي شود كه حضرت صديقي مي دانست كه

این که در حق است و غرض او از تقدیم ابو عبیده و عمر بنود او اظهار حجت خلافت خود بر زبان این
 ناسی نوحی از خلف است در برابر حجت چنانکه حضرت ابراهیم فرمودند و بنابر این که بنابر نقل از
 بنوید من برای نقض خود چندی نمی خواهم لیکن از حاضرین پرسید که حق نیست اگر حق این باشد
 این حق بگیرند و اگر حق دیگری باشد با او بدیند و غرض از این کلام اظهار حق خود باشد باطن
 و وجه کویا می گوید با او احدی از این رفیق بدست و کم این مومن القی باید که عاقلان
 بدست خصم خود این دو عزیز را زیر آید و است که اینان میباشند نص را در ای این مستقیم
 است در آن دو میل بر این میخیزد حدیث ابی سعید خدریست قال ابوبکر است احق الناس بها
 است اول فراسم است صاحب کذا است صاحب کذا و از این حدیث است که ابوبکر در است
 بحث می کند در حدیث ابی عمر و آنرا مسلم می دارد و از مع نقل می کند که فیصل حضرت صدیق
 حضرت فاروق در این مضمون است که ابی فاروق را باقی فیصل در حدیثی صحیح
 نیست و می گوید که فیصل در سلف اختلافی واقع بود در فیصل صدیق بر مزین و فیصل عبد
 الحی و بوی نقل می کند در مسند فیصل اختلافی است جمعی ظنی گویند و اکثر ظنی بگویند
 کلام صحیح بان دلالت می کند که قول جمهور بر این است ابوبکر اما ظاهری و امام الحرمین و امام
 قاضی حنفی و امام احمد و فقار ابی هریر می گویند بطنیت از جمله بحث می کند در حدیث این
 عمر باید دانست که ابوبکر در ترجمه ذی القربین می گوید روی بچشمی تسبیح و عبید الله بن
 و بعد از بنی ابی سلمه غریز عن ابی ابن عمر قال لما قال علی علیه السلام رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم اکت فیصل بن ابی النضر و قبل فی الحلقه و در ترجمه مزین
 میگوید عن یزید بن ابی اسحق قال سمعت جسی بن معین یقول من قال ابوبکر و عمر و عثمان
 و عن عثمان و سالمه و فیصل و ابی سلمه قد استقرت له بولاه مالک بن یحیی و ابوبکر و عمر و عثمان

وليستون فتعلم فيهم الكلام غلط وكان في بن مسعود يقول ابو بكر وعمر علي وعثمان فيقول
 عنهم عبد الله بن عباس ما قيل به كذا قول يحيى بن معين را قال ابو عمر من قال محمد بن علي بن عمر بن علي بن
 علي بن عبد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي بن ابي طالب فاعلم
 الله في امر يحيى بن معين وتعلم فيه الكلام غلط لان المقام بذلك قد قال بخلاف ما عليه
 اهل السنة من السلف وخلف من اهل الفقه والاشراق عليا افضل الناس بعد عثمان
 في احوالهم فيكونوا فيه وانما اختلفوا في تفضيل علي وعثمان واختلف السلف ايضا في
 علي وابي بكر رضي الله عنهما وفي اجماع الجمع الذي وحنفا وييل على ان علي بن ابي طالب
 عمر بن الخطاب وعطية بن اسيد وعنه والكتاب السناد وصحي الحديث من قال به في القول
 بحديث جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله
 عليه وسلم وهم لا يقولون ذلك فقد انصروا بالحدوث في الحديث بعد ان شرع في كذا
 خود اذ اختلفوا في تفضيل علي وعثمان واختلف السلف ايضا في تفضيل علي
 ابي بكر وميكو بن قال ابو عمر وحقت جملة من اهل الحديث في حق علي وعثمان فلم يفضلا
 واحد منهما على صاحبه منهم مالك بن انس ويحيى بن سعيد القطان واما اختلاف السلف
 في تفضيل علي فقد ذكر ابن ابي شيبة في كتابه في ذلك كيفية كتابه واهل السنة اليوم
 باوكرت كذا في تقديم ابي بكر في الفضل على عمر ولقد علم عمر على عثمان وتقديمهما
 على علي وعلى هذا حادثة اهل الحديث من زمن احمد بن حنبل الا حواص من اجله
 انفقوا واحكاما على ما فهم على ما ذكرنا من مالك ويحيى بن القطان وابن معين
 ما بين اهل الفقه والحديث في هذه المسئلة هم اهل السنة واما اختلاف سائر المسلمين
 ذلك فيطول وقد جرت احوال في التفضيل قبل في خلافة بين ائمة من ائمة

در این کتاب مختلف اند در تفصیل ذی الثورین و مرتب جمیع قابل از تفصیل ذی الثورین برتر
و هم انچه در این حدیث بیان نموده اند که این ترتیب در تفصیل است و از اخباری و
و جمیع تفصیل مرتب میزدی الثورین قابل اند و هم سرفته قبله تاویل این حدیث بر این
است که این ترتیب بیان خلافت است پس صحابه پیش از وقوع خلافت بی واسطه
ترتیب واقع نموده اند و درین تاویل حدیث وارد می شود زیرا که این تاویل وقتی درست باشد
که لفظ این هم همین است و واقع شود که ابو عمر ذکر کرده است و تحقیق اصح الفاظ
است که بخاری روایت می کند عن یحیی بن سعید عن ناخ عن ابی ابن عمر قال لنا یحیی بن
الحاکم فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما یلکم ثم عثمان بن عفان و ترویه
بر دو لفظ اخراج کرده پس لفظ لنا یحیی را بر دالتن وقوع خلافت بر ترتیب حمل
کردن نتیجه است و اگر سایل محو کند و گوید غرض این حدیث است که لنا یحیی بن عمر
فی خلافت ای نقول انتظام امر خلافت غیر فی زفر ای بکر و بده فی زمن عمر و بده
زمن عثمان گویم در تصور خلافت واقع داد است باشد زیرا که انتظام امر خلافت در
زمان فاروقی بهتر بود از انتظام آن در زمان صدیق با اتفاق جمیع اهل تاریخ و اگر بنا
خلافت صدیق در جای بده اهل رده که نیست و اگر بنا بر بکر و بده گوید ای نقول ابو بکر
میراث خلافت من الصفات کسب الراهی و منعم و غیره ثم و هم گویم این منی لازم فصل
کلی باشد زیرا که خلافت نبوت جمیع صفات کمال که سابقا شرح آن شدست متوجه
پس رجوع کرد به ترتیب در تفصیل اما حکایت این چنین پس بعد از تاویل در سابق و
کلام فاروقی است که غرض ابو عمر است که انکار بر سکوت از تفصیل مرتب است زیرا که
بر سه تفصیل چنین دانند استلال می کند بآنکه اتفاق واقع است بر آنکه حضرت عمر

یحیی

افضل من است بعد عثمان بلکه اختلاف دارند در تفصیل علی و عثمان بلکه کلمات نیز در تفصیل
 سنی و جم تفصیل مرتبه است بر حدیثی و این اختلاف همیشه بر عدل است بر آنکه اعتقاد فضیلت
 مرتبه و مرتبه از مراتب محقق است پس بعد سکوت از فضیلت او با کماله خلاف اجماع است
 باری که یکتا است بعد عثمان اگر چه حدیث این عریض شده ظاهرش حمل بر نسبت برابر است
 اجماع است پس تاویل برای او ضرورت است مثل تاویل حدیث بیع اموات او را و تاویل حدیثی از
 اصحاب مطیع خودند بر ترمیم آن از این جهت بهائرت آن می نمودند چون نص ~~در حدیث~~
 عثمان شریف آن قول متلایست چنان سکوت از تفصیل مرتبه فی مرتبه من هر مرتبه است
 اطلاع بر قبایل این واقع بود چون قبایل نظیر کم عمل بان می پذیرد پس کسب
 فقط نکت تاویل کند و قصه بیع اموات او را و تاویل کند با خود در منافعه است
 با یکدیگر در اصل محقق تفصیل مرتبه در مرتبه از مراتب بختی نیست و اما حاصل حدیث این هم
 اختیار است سکوت بر ترمیم بعد تفصیل پس کو یا بعد الله بن عمری کو یا در جمعی کو یا در جمعی
 روایا شنیدیم و آن اخبار بکثره است حاج خودم و رای این در ترتیب تفصیل است
 در آن ترتیب حضرت مرتبه را و داخل نیافتم و سبب این است که این محقق تفصیل
 بود که امت برای آن مجمع شده است بر غرضش و است بر حضرت مرتبه بختی پس فضل مرتبه
 بر غیر میثاق نشانی علی علیه است غیر باری که در آن مباحثه داشت با کوم ما خدا این صید از اعدا
 روایا و غرضی است بودند از فضل مرتبه بر غیر میثاق نشانی پس سکوت از جهت انحصار محبت است
 میثاق نشانی با انحصار دلالت اوله ما خدا این در آن زمان بوده است که فضل مرتبه در
 دیگر ظاهر نشانی این غرضی کو یا در مرتبه در برابر مراتب افضلیت مذکور است فی الواقع بلکه کو یا
 اصحاب سکوت بودند و این مسأله از انحصار بود که اصحاب حدیثی نگذاشتند مثل بسیاری از سنی

بهین نقل بله روی کند اثر ابرو و نقل دی وینج این جرمی تاویل می کنند قول عمر را باینکه نقلی که
 عمر ذکر کرده است نه نقل کلی است بلکه نقل بوجه من الرحمه پس درین جوت بر چه کی ذکر کنند
 کنایه این است این تاویل احترب می نماید بعد از آنکه ابونت اند و هر قدر که در مختلف
 السلف الی غیره نقل ای بله علی باید دانست که در ابرو این جمله را در نقلی
 کلام خود مخصوص برای آنست که منشاء شد برای اتفاق بر نقلی متغی بر مرتبه از مرتبه باشد
 از سیاق و سباق کلام که واضح است پس لابد برت از وجهی که سبب تری می شود باشد در یاد
 از آن که من نیست و نه نقلی ابو عمر است و هیچ یه نقلی اما وجهی که بال سبب می شود نقلی است که
 از سلف احوال که موم نقلی مرتب باشد بر حدیثی منقول شده است و از ظاهر این احوال را
 بگوئیم در باب ششم یاد و بار می آید نقلی که در حدیثی نقلی که در مرتبه از مرتبه بوده است
 می باید که در آن احوال را می بود از آنکه نقلی بر حدیثی نقلی که در حدیثی نقلی که در مرتبه از مرتبه بوده است
 نقلی که در آن احوال را می بود از آنکه نقلی بر حدیثی نقلی که در حدیثی نقلی که در مرتبه از مرتبه بوده است
 منتبه به البته می باید انبات کرد و در این فضایل جزیه در تفصیل تفی بر خرمی است که در حدیثی
 بود و بر این که این قدر برای سبب کایه است آنست که با احوال غیر اهل سنت که این را در حدیثی
 و عقد و نقلی نیست بر تری می کند می بود بر چند احوال فرق است و در حدیثی نقلی که در حدیثی
 مختلف افتاده است اما قدری است که نقلی است یا بر تری بر حدیثی نقلی که در حدیثی
 ثم فسکت بر طایرین نمی توان دانست و اما آنکه نقلی را ابو عمر فریاد و بر حدیثی نقلی که در حدیثی
 هم بر این وجه نیست آنست که در حدیثی نقلی که در حدیثی نقلی که در حدیثی نقلی که در حدیثی
 که در حدیثی نقلی که در حدیثی نقلی که در حدیثی نقلی که در حدیثی نقلی که در حدیثی
 سلف این مسئله در حدیثی نقلی که در حدیثی نقلی که در حدیثی نقلی که در حدیثی

بچشم می بیند و اگر دویم مقدم چند در حل این اختلاف بخاطر می باید آورد یکی آنکه اصحاب تابعین
بعد از یک مرتبه نبوده بلکه بعضی ایشان مجتهد بودند و بعضی تقلید حال الله تعالی علیهم السلام
نستوی مندرجند و حقیقت اجماع اتفاق مجتهدین است و غیر مجتهدین را در حل و عقد دخل نیست
پس دلیل ثالث از راه اول بود که خدا بآن واجب است اتفاق مجتهدین است لا غیر اگر در مسند بعض
این تعلیه قوی گفته باشند مجتهدین اتفاق نموده باشند بر قول دیگر دلیل قطعی که خدا بآن واجب
است همان قول مجتهدین خواهد بود و غیر اقول این آنکه باشد و اگر نباشد موافق باشد
نمی آید پس این است و دیگر آنکه پیش از وقوع اجماع احوال علی اختلاف می باشد و آیه
تقریری گفته و بعد از آنکه موافقان و مخالفان منقولی رود و اگر استوار کرده شود و اجماعات
جامعی نتوان یافت الا در اول این اختلافی بوده است و بعد از آن وقت بعد از منقول شده پس اگر
سلطان بر حق الله عزوجل صدق فرماید اصحاب او اخطا و اگر چه این را پسند نیست
که گفته اند گفته بخاطر می آید از جهت سواقی صدیق و تقویض امامت بوی اصحابه خود
و از جهت سواقی مرتضی و قرآنی که خطا کردند و متعین است محل قول او بر این منی زیرا که خدا
و خطا بر دو بام تقیض اند پس قول پرور می تواند بود الا از جهت نقد و جهات و اعتبار
و اقره این قول او رضی الله عنه محمول است بر آنکه قبل از آنکه در ترجیح و قبل از مراجعت و مناظره
گفته است و بعد از آن ترجیح بر وی ظاهر شد و اتباع سپل موافقین نمود و عده یابی الله
و المؤمنون متحقق گشت پس آنکه بعضی اهل آن عصر که خود بدرجه اجتهاد و تحقیق رسیدند
از مجتهدین تحقیق می کردند و می بیند که در خاطرات ایشان جای گرفته محمول کرد و موافقین را قائل
نی توان گرفت مگر آنکه ابو حنیفه گفته است که در داخل من مستلک شده بود که مرتضی
افضل است از همه تا آنکه مرتضی بکفر غیر تقوی فرمود که غیر بنه الله ابو بکر ثم عمر از آن باز این خطا

از ظاهر من مرفوع شد چه تمام آنکه اگر سلف فضل را هم از فضل کلی و فضل جزئی می گویند و کلیت
 این است که ظاهر آنست که من می بینم چون اقاویل را بر تفراده لطیف فرود آوریم آن تمام من
 از هم باشد مانند آنکه از نام مالک نقل می کنند که لغت من تعریف نمیدم بر غیر من پس هر کس
 مراد از فضل جزئی است چون بر چهار تفراده را بکار آوری باید تا ضایت حال آن اقل بود
 شرف فایده که موجب خلاف مدعاست روشن گردد و ما در آن نمی گوییم بلکه از آنکه مالک
 را بدست تو دادیم قوله احوال بسیاری از حکیمان دلالت می کند بر اینست که حسن باید داشت
 کما بر این اشکال برود و هر می توان تقریر کرد و در اول هر چند حکیمان اشهری مختلف اند
 قطعیست و اینست این مسئله که این اختلاف ایشان شاید در است بر آنکه همه شریک اند
 بر اصل تعریف و از سلف خود افتد تأکید و تصریح درین مسئله دیندار که با وجود در دست
 از جانب مخالفان و بجز در رد بسیاری از آن شبهات ممکن نمی شود و ایشان را هر دو
 مشرب کرده و چرا آنکه لایزال و قطعیست اقطعا و قطعا بدین قایل اند و در دهها کتاب
 اشهری که راس و رئیس علی هستند و اندک این مستحق برای حق صواب و با صحت تعریف شده
 قال المذنبی و اختلف العلم و فی ان التفضل لانه لو تفضل لانه خلق الله ما من قال بالفضل
 و اشهری و قال هم فی الفضل علی تریتهم فی الامانه و من قال باندهما قدی طینی و بیکرین الهما
 اثبتی و چون شیخ اشهری می بایست ما باشد مبالغت نداریم چاهون او و میسرین اول کار و در
 کسرت این در یک مسئله است که شیخ ابو الحسن و متاخرین ما هم در آن منازعت دارند بلکه بسیار
 از مسائل کلامیه از همین جهت مثل روتیه و کلام و توحید و بعد با اوست و منصف صفات و غیر آن
 که و نمی می جانی علم الکلام ما از هر این مسائل بحوال الله و قوت و ثباته فخر شیخ می گویم بدین
 غیره و هر که دارد و بیکرین و حیدری می گویم اما الله می بیند می حیدره او می بیند با قطع کل الله

و سبب بسیاری ازین جنس آنست که اشعار و قسم از متکلمان در ظاهر و مخفی همه سبب
 اینست اما در حدیث چیزی و توسع بنامه مثل الیوم بالما قبله و ادم را ازین و قاضی
 و قاضی حنفی و ملا صدوق و شیخین که در حدیث و توسع روایات قدح ادبی یافته اند اما در ظاهر
 نمی آید و راجع به زخم زده اند مثل اعراسی و بعضی و بعد ازین همه ما مردم ازین بزرگواران تندرست و
 و کاره بر دو فرق مجیدیم پس مجیدیت که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر دو
 تنها موجود بنوعی ازین اشیاء که ساقی درمی آید و حریفان را به سرمانند و سوار
 و چون حکام این قایلون بطنیت نظری کنیم ظاهر می شود که حامل آن میزند بعضی و بعضی
 است در سلف و ما سبب خودیم اقوال آن سلف را هیچ آن با قوال مطبق باقیم
 یکی ازین چهار مقدمه پس آن هم مرتفع شد و بنسبت بعضی از آنست که اقلیت را
 جمیع محکمات خلافت بنا کرده اند ملازم است در محکمات خلافت و اقلیت یعنی
 است و اکثریت کردیم که اقلیت بود وجه بسیار ثابت می شود بخیرین وجه در اینجا
 کسب مدلول است لایستی حکم من الحق من قبل الفی و قائل الایة بلکه از اقوال سلف
 معلوم می شود که عقیده است بعد توفیر اقلیت بود و توفیر کردیم که فرقت در حد
 نبوت که مقدار است با توفیر شده و خیران اقلیت در اول شرط است و در ثانی و
 برینست بعضی از خودیم نتیجه منی فصل کلی و ما توفیر کردیم منی فصل کلی را و توفیر کردیم
 که در دو و بنسبت بعضی ازین فرض اعدایت قضایل و ما قطع فی فرض خودیم و چو
 را با توفیرت بر توفیر خاص فرموده ایم پس وجه استنباط که موجب طینت و توقف
 ازیم باشد و حکم نه علی الظاهر الحق فی المواقف و شرع و اعلم ان مسئلة الایة
 لا طبع فیها فی اکثرهم و الیقین اوله و لانه للعقل بطریق الاستقلال علی الاقلية

بمنزلة الكثرة في الثواب بل مستند العقل وحيث به مستند مستويين بل مستند في صحتها
 بالعلم الذي هو كاف في الاحكام العقلية بل هي مستند على طبيعة اليقين والنقض
 انه كونه من الطرفين بعد تقررهما لا ينفك القطع على ما لا يخفى على منصف لا سيما
 باسرها اما احاد او طائفة الدلائل مع كونها متعارضة ايضا وليس الاحتجاج على اكثر
 على منصف لانها باسرها اما احاد او طائفة الدلائل مع كونها متعارضة ايضا وليس الاحتجاج
 بكثرة اسباب التوهم بل هي زيادة قطع بل قلنا لان الثواب العقل من الله تعالى كما
 عرفت فيما سلف قلنا ان الذي يثبت المطمع ويثبت غيره ويثبت الله سبحانه وتعالى
 لا يعجزنا القطع بالانصاف بل غاية الظن كيف ولا قطع بان امانة العقول لا تخرج
 وجودها من كذا وجدنا السلف قالوا بان للافضل ابو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي
 وعمر ثم علي بنهم ليقضي بانهم لو لم يردوا ذلك لما اختلفوا عليه فوجب علينا اتباعهم في كل
 القول وتقليد ما يوافق فيه الى الله تعالى قال الاموي وقدير ارجو بالفضل انما هو احد
 الشيخين من الاخوان اما اصل فضيلة الوجود ولباني الاخر كما علم به بل واما بزيادة
 فيها لكونها اعم منه وذلك ايضا غير مقطوع به فيجب بين الحقبة واما من فضيلة من خصها
 بواحد منهم الا ان يمكن بيان مشاركتها في فضيلة غيره عدم المشاركتة فيمكن بيانها
 للاخر بفضيلة اخرى ولا سبيل الى ترجيح كثره الفضائل لاحتمال ان تكون الفضيلة باجود
 ابلغ من فضائل كثره اما بزيادة شرفها بانفسها او لزيادة كبرها فلهذا جزم بالانصاف
 بهذا الوجه انتهى وابن جرير زاد في قول معمر وعنه في كونه كونه في بيان ابن عديم
 حواين ثبتت كفضل المذكور في بيت قطعي وذكر كونه كفضيلة فضل المذكور في قول
 كونه دعوى اجماع كونه كونه برديات شاذة كونه جانب خلاف نقل كونه بهذا الظاهر



که حکم لطیف آن دست نیاید که جماع از دل قطعیست چه اینست که در علم اصول فقه مقرر و پذیرفته
 شده است که جماع و میل تفهیت یکسان است و جمیع انواع و اقسامش قطعی هم آن قسم است که در اینجا گفته
 اصلا نبوده و اگر در وی قطعی نبوده اگر چه باشد و نادر باشد قطعی نبوده و نه تفهیت بر آید چه این
 خلاف جهت رشته و در حدش حد بر نبوده و ما فرار از انقطاع و اجتماع نیاید و لیکن در اصطلاح
 علمی از مرتبت تفهیت تا اثری نبوده بلکه جمیع در خواست بر همین افضلیت نمیست و
 جماع نیز قطع به آن کرده اند چه یک از عبارات این و اشارات این منضم می باشد و در
 حکمت درین مسئله قید محکم است نه عرض حکم بود از اجتماع و مستندش بر آن نیست چون
 به میل قطعی ثابت شد که خلقت بدین ترتیب است ظاهر آنست که فضیلت بر همین طریق باشد
 و لیکن از ترتیب خلقت ترتیب افضلیت بر وجه قطع فریقین لازم نیاید لایقی نمی باشد که اینست
 محقق عثمان بخلاف آن جماع دارند و در فضیلت او حد و قیاس معلوم شده که از تفهیت
 و افضلیت لازم نیاید و نه افضلیت لطیف خلقت را مستلزم کرده و نیز
 فضل جان متبرک نزد پروردگار حق است و اطلاع بر آن فریاد و بوی ممکن نزد ایشان در
 شایع بر این در و دیوار و متعارض است ایمانی که در ملک زمان و حیثیت همه احوال است
 صلی الله علیه و سلم غوره باشند و قوانین و احکامات در یافته باشند و لیکن دیگران را که توحید و معرفت
 معنوم کلام افند و معنوم کلام متعارض آید و دلیل اینان تعلیم و تبحر و پیشانی و حسن ظن
 باین بود و لیکن نظر با حدیث و اخبار که در تفصیل و کلمات اخبار و دیار و جرقه توقف و استقامت
 و این همه ترجمه کلام صواعق محرق است و در آنکه آنست که این احادیث و کلمات نمی کند مگر با خبر
 ایشان در زمان مستقبل و این محمول است بر امان نکوشی و اثر آیین سیاسی نیست چه بعد از
 تسلیم مقتضای نفس نیست الا توحید و از خلقت ایشان و این علمی راست باشد و در حق

تعلیم شود و مخلوق مقبول و مساوی جانور باشد و علم در حدیث پس از آنکه و با این من بعد می بیند
 نیست که با این آراء و اندیشه استخوان داده نگویند و اندیشه استخوان داده واقع نمی شود
 بهمان حدیث و عقاید که از انجیل و کتب الهیه و کتب انجیل و کتب مقدسه و مساوی و همچنین
 بین اهل یزد و عجم است تا آنکه در خارج کتب اتفاق واقع خواهد شد که شین در ترجمه
 حضرت علی علیه السلام مذکور شوند و این جهت براه اکثریت معیشت کرده و این
 متقدم از تعلیم نمی شود و همچنین قول اکثریت علی علیه السلام باری الله المومنون و
 تعلیم که بر آن در خارج کتب الهیه و کتب انجیل و کتب مقدسه و مساوی و همچنین
 به اختلاف صدیق و ابی طالب و از انجیل و کتب الهیه و کتب انجیل و کتب مقدسه و مساوی و همچنین
 حدیث روایان و این دلالت بر وقوع آن در خارج می کند به ترتیب که در کتب تعلیم یافته
 دانست که حل این اشکال موقوف است بر تعیین مقدمه و آن است که اگر در کتب الهیه و کتب
 انجیل و کتب مقدسه و مساوی و همچنین کتب الهیه و کتب انجیل و کتب مقدسه و مساوی و همچنین
 اشخاص که اولاً موجود شوند و در مملکت و وقت اشخاص که اولاً موجود شوند و در مملکت و وقت
 آنست که چنین و چنین گفته و معلوم در حق جانور از حیوان است که چنان و چنان گفته
 پس اراده وجود خلق اینها در از منزه و عین وجود و تعلیق ثابت و تغیر از فعل
 بخت که کتب الهیه و کتب انجیل و کتب مقدسه و مساوی و همچنین کتب الهیه و کتب انجیل و کتب
 نازل کرد و قضا در مملکت اهل و لیب این قضا و خیرة القدس که عبارت از مملکت
 مملکت اهل است یا خبری دیگر قریب آن آن همه تعلیقات مشیت شد و این امر که در
 کتب الهیه و کتب انجیل و کتب مقدسه و مساوی و همچنین کتب الهیه و کتب انجیل و کتب
 لا یخین را در مملکت و قضا کتب حکیم الهیام و این استخوان و کتب الهیه و کتب انجیل و کتب

فقد رتبه دست مقدم است برین تعلیقات فقهیه و اینها و پیوسته است بر این تعلیق شرعی و فقهی
نموده و از عقاب را بر تعلیم است و بنده حرم است آن در شریعت موسویه الا بجهت مصلحتی که
است اما استعداد آن جهته و تشریحی کردن جهته است و تعلیق نمودن ثواب و عقاب را
بر اجتماع روز جمعه و ترک آن در شریعت عطفه الا بجهت مصلحتی که در این است و از استعداد
این جهته و تشریحی را با جماعت ضابطه است اما تشریحی که در این مورد و ادوئی باید میداد و در
مورد و ادوئی باید بود از آن نازل فرمود هر چند اینها از تعلیقات را و تشریح از آن تعلیقات
بطریق مختلفه واقع می شود و گاهی با چهار کتب الله علیه السلام که از او گاهی با هر دو و از هر دو و
تعلیق و تفسیر این تعلیقات او و در هر دو آن در ملامت اهل مائیت است کلام فقهی و
لایزالش و در هر دو آن از بابت کلام فقهی در اصل یکی است با هر دو یکی و اخبار تکمیلی در
حقیقتش راه نمی یابد و مزید و سریانی و صف آن عنوان کرده و قال الامام الرازی
کلام الله تعالى واحد و کونه واحدا و هو امر و بی و خبر فیه کلام سرج الی آخر
و از وی عنوان کلام کلامه و الله عز وجل عن تعریف الی غیره و اصل تصدیق
مطهر و لو ترک صادر مستقلا لزم و کذا القول فی البی و اذا کان المرجح للحال الی آخر
و از وی خبر فیه قولنا ان کلام الله تعالى واحد انتی و این کلام فقهی با چهار اول قیم
و از نیست و باعتبار کثابت در ملامت اهل محدث و تقدم از جهت پیغمبر و عیسی و سرایان
و باعتبار طریقه را و بواسطه جبریل علیه السلام بر قلب پیغمبر تا آمدت متاخر از جهت
پیامبر علی بن ابی طالب و استیلا بر من رب العالمین تشریح به الیوم اللدین علی
تکون من الله من بلان عزیز من باین تعلیقات متعمده در ملامت اهل
قسم و تشریح است که متعلق باشد به بعضی بعینه و بجا در پیوسته از آن اشخاص و در آن حدیث

معین و متصل شده اند مثل آنکه متعلق الثواب بالذاتان محمد صلی الله علیه و سلم و عینه و انما
 بالکثر بعینه و قهری آنست که متعلق باشد بوصف عام یا آنکه مانند آنکه متعلق الثواب بتم
 الولد لوالده و متعلق الثواب بمحقق الولد للوالده و اتفق مشدک در مطلق و وقت
 استخلاف کرده شود حدیث و فخر و قی را و تزلزل است تطبیق رضا با قهر اینان یعنی
 و تطبیق سطح تبرک آنکه او اینان بعینه اگر چه این اراده متضمن مصالح بسیار باشد
 فیم از همه در امکان بشر نیست و بجهل که بحث سخن در زمان به ای و کتب قوم در
 فرمانبری و ترک اختلاف و مانند آن نیز از میان مصالح باشد در افاضه و یکبار و غیره
 جمیع انواع احکام است پس خداوند عز و جل بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم اراده و بعد از آنکه
 ایشان در ملاء اعلی و قوانین ثواب و عذاب با قهر او ترک تقدیری ایشان روشن
 ساخت و اینان خلیفه شدند بکلام نفسی او و الله تعالی کات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که الی است بر آن کلام نفسی ثانی چون این مقدم میباشد بر سر حل اشکال
 قوله اینهمه محمول است بر اراده تکوینی و آنرا بار اده تشریحی مدعی نیست و هیچ
 گویم خلاف آنچه است بلکه اینجا اشارت کرده اند بار اده تشریحی بکلام افقه و اینهمه
 منقول درین کلام نفسی تقدیر بر هر استخلاف ایشان باشد پس چون نظم علم مصطفی
 با اختلاف ایشان بود در حکمت الهی ممکن نیست که تشیع استخلاف ایشان واقع شود
 چنانکه چون تقدیر بر هر مسمی شد باینکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در فلاح زمان پس
 عام شوند و عالم را بواسطه ایشان علم در شد پیدا شود و اقامت ملت عو جاه و بر دست
 ایشان واقع شود و دیگری در آن عصر باین صفت موصوف نبود تشریح متحقق باشد
 بوجوب ایمان با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کلام نفسی او و الله تعالی متعین

عن الغیر

چون انبیا یا قولا بر تقدیر تسلیم مقتضای نیست تا اول بطریق مناقضه که مثل او
بعضیه مثل حجت الله خدا و محمد و ابا علی علیه السلام اینها متواتر گفتند
اصلی آنست که اقتدا و تبعی که موصوف باین صفات باشد باید کرد و خدا اینجاست
که در خارج شخصی موصوف باین ذات محمد است علی الله علیه و سلم پس واجب است
او را که لغرض و این ولایت نبوی که بر فضیلت محمد صلی الله علیه و سلم زیرا که ممکن است موقوف
باشد یا مساوی این آمده واقع شد بقیام او بر نبوت سبحانک یا الهان عظیم
انعتاد بقضایان و بطور کلام نفی اوله بوجوب اقتدای این و بطور نصیرت
ثانیا اینست که تاریخی شود و در حقیقت تاریخی بود و تواتر این بالاتر مقتضایست که
مانند اینها در ظاهر اهل قضایان را شود تمییز خلافت شخصی خاص و کلام نفی کاتب آن
تتمیق و لغرض تشایع بین و جوب لوی کرده و ما میگویم تا این بطریق حل که بختیست
و بختیست بدو وجه می تواند بود یکی آنکه بخت او صافی باشد که آنرا در این عالم
ارشاد او اظهار الیکم الله عزوجل و بخود بخت و بختیست و بختیست که این توفیق
بقیام برای اصلاح عالم افضل نباشد یا اعتبار این فضل دوم قضیه ای که در حجت
حق ربانیت عالم و ارشاد الی دین الله و اظهار کلمه الله و مانند آن باشد و بر کتب
شد برای او اصلاح عالم بمانست افضل یا اعتبار سخن در فضیلتی می رود که
بکسب باشد یا نباشد و این فضیلت اینها تمام متحقق شد یا بعضی دیگر
باین حقیقت تحقق نرود کار نداریم و همین فضیلت را اصل در تفسیر باینست می داریم
پس وجوب اقتدا و عطفون نص نمیدیم و اخبار و جهات اختلاف این با سایر
نص و فضیلت اینان بالقرام و همچنین سایر نصوص که فصلانی موضوع قوله

و بوجوب اقتدای اهل بیت علیهم السلام
باشد و از آن جهت که در این کتاب

لان محققه بحکم الله تعالى مساویا کان او مفضوله ما یکویم این احتمال در
 خطاب عام مسلم است اما در خطاب خاص یعنی تخصیص ثبوت حقیقت می شود چنانکه
 خطاب خاص بثبت رسل سبب تفصیل این می گردد و بحقیقت هر دو بیان
 بر تفصیل اینها علیهم السلام بر اقوام این بیان مآخذ تسلط این بر قوم و این
 طاعت این بر قوم نمی توان بایست قضایلی که بر سالت تعلق ندارد
 از این اجاب طاعت لازم نیاید در فضل کلی نتوان گفت پس از قول او مساوی
 کان او مفضوله ام فضل مراد منه فضل کلی که معتبر است بر تشبیه با نبی یا غیر آن
 بر تقدیر اول یعنی همین اسم این و نیز بقضای این مستلزم فضل کلیست
 و بر تقدیر ثانی بر محبت تعلق ندارد و نمیکوی که بقدر حقه تعوی ندارد زیرا که
 رخصت محقق نمی شود مگر بعد از اثبات عینیتی چون عذر عباد قایمی شود بعد از این
 طلب رخصت می کنند و این امری و تشریحی در اختلاف غیر این امر ظاهر است
 درین رخصت یا ایا کردن شیخین است از تائید کسی برای آن و بطلان این معنی ظاهر
 از قبول شیخین تأیید عمر و بنی امی و قبول فاروق تأیید ساسه را یا ایا کردن
 خود و شک نیست که قوم و قسم بوده اند ایل ایمان کامل که آیت خلد و ربکم
 یومنون حتی یکدیگر می نمایند و آنکه ایضا انفسهم و جماعتی نیست و لیکن
 شان این است و ایا این خصوصها از مثل مرتفعی که بواجب اسلام و بجهت
 معنی ندارد و لیل ایمان ضعیف که تابع رسوم بودند و این خود میل داشتند با اختلاف
 مرتفعی چنانکه از قصه الوهیان روشن می شود با عدم انتظام خلافت بوجه کمال از
 دست خویشین در جهت اقلیت این در مملکت بسیار جمع و نایلند با بودن قیام

مریح مراد است تفاوت شریفی که هر یک سعی بر برآوردن آن قدرت نیافته و این به شرح تفصیل
 است و در این فضیلت این آن قوله بحسب اتفاق در مجرای حضرت صلی الله علیه و سلم
 می باشد یا بگوید اتفاق ارضی او را که از حضرت صلی الله علیه و سلم فضیلتی یافته و مرتبتی عند
 الله است یا نسبت اگر به نسبت خود نبیند در آن فضیلت باید که نسبت تقوی این آن بر سایر است
 یا اینکه و اگر فضیلتی نسبت آن حضرت صلی الله علیه و سلم است از باب فضایل خود و اگر
 فرموده اند که می گوید که یکست قرب در حق تالی آن حضرت صلی الله علیه و سلم در کتب
 که مراد می باشد که بدون فضیلتی عند الله تعالی محض قرب مکان موثر نیست و خطه
 است زیرا که محض اخوت مذمبی بر قرب و محبده مکان است و غیرت محض در حق
 زیرا که احمد از آنست که بی هر قرب و محبده مکان است و اگر چنین بودی بعد از مدینه آنکه دیگر
 که قرب مدینه بود به جری کردن نه ایمل که را بلکه این بر مبنی بر فضیلتی است خواه آن فضیلت
 آنست که شخص ما بر آن خواه با اعتبار طول او در آنکه فاضله مثل تعاضف حضرت در عین حق این
 رضی الله عنه قال دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم مسجد اهدی بیدعی علی ابی بکر و الاقری علی
 عمر فقال بکذا بنبیث یوم القیمة افرجه حکام و اگر اراده کرده است که این را این فضیلت
 حاصل شده بسبب بودن این در آن کثرت بقاء یا فضایل تقی این آن بسیار قرب است
 این آن باشد چون مرتبه این آن نزدیک بود بلکه این قرب فضایل اخلاص و قرب مدینه است
 چنان طاعتی تا بهر تعظیفی که است بقر آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا آنکه از زیارت و سلام
 این آن بقیه شریفین تیر نماید کرده و این نعمتی است که هر چنانکه در تفسیر در فضایل آنک
 وارد شده قال ابو اهدی عن ابی سعید خدری عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فی قوله
 غفرل من غفر لک ذکر قال قال فی جبریل علیه السلام قال الله عز وجل اذا ذکرک قل تعالی

خدمت و این بهر فضیلتی که در کتب
 مذکور است که در حق این آن است

ذکر است

قال عطاء بن ابي جابر بن عبد الله ان والده فاته التسمية فطلب علي بن ابي طالب يوم الجمعة
 انظر يوم الجمعة واما التسمية فطلبه الله في كل موضع وعلى الله بالبرهان
 وكلمة الشهادة ولو ان رجلا عبد الله وصدق في كل شيء لم يشهد ان محمدا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لم يبلغ اليه وكان كاذبا في هذا القول حسن بن ثابت يجمع النبي صلى الله عليه
 وسلم آخر عهد النبوة فقام من الله بشهادة عليه وليه في عدم الالاء لاسم النبي صلى الله عليه وسلم
 في حق المؤمن المستند في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 قد ائتمنا انكفرت باصل الله عليه وسلم اختياره وبقبيلته كراه باذنه في حق الله صلى الله عليه وسلم
 باذنه انكفرت باصل الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 ان من سب درجته انكفرت باصل الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 حديثه اردته اذ وقع في الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 دلالت فيمكنه انكفرت باصل الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 على الله عليه وسلم استخلافه في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 في حق الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 مطلب الله استخلافه في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 صراحة ما في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 وما بعد ان دلت انكفرت باصل الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 انكفرت باصل الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 ما في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم
 استخلافه في حق الله صلى الله عليه وسلم في حق الله صلى الله عليه وسلم

[illegible]

47

بعد و چنین است منجم در تقدیر حقه بوداج که جابر انرا ضبط کرده است و در دواته سر و بی غمناک
 نشدند در حکایت آن و چنین است قول فاروق دذی العزیز پس میگردانید این را راسته
 بکتاب است و معقول اما کتاب پس خدایتا بی می فرماید و اتوالج و العزیز لله و بعد
 می فرماید حق تنقیر بالقرآن الی الحج و نیز در مقام رخصت ذکر می نماید و میگوید که در مقام
 دانسته پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم انچه از مودع از ادراج در حق خود ادراج و از ادراج
 در عمره القضا و عمره جبراه پس آنکه فعل آنحضرت است صلی الله علیه و سلم اکل است بر خنده از
 آنجا رخصت داده باشند بجهت روزه و سبب جا بلیت که الفرة فی شهر الحج من افجر الفجر یا الله
 این را بجهت رخصت فرموده بود و در حق خود رخصت استیفاء کردند و سبب آنکه در مقام
 در مسکن قدیم معاوضه واقع شد و در بهر این علل احادیث در رسیده است و اما در حق
 شک نیست که تمام حج و عمره باشد احوال حج و عمره جدا جدا باشد افضل و اتم اکل است چنانکه
 در انقضای حشرات سبب رختن مسجد ذکر کرده اند و در کتب بیرون برای بر عازر گفته ذکر کرده
 اند و این را ریت که برای قایل بشرط احوال معقولی که در نقد ارزایی که میگویند است این قایل
 است و این استدلال فاروق مذکور است در بکاری عربی الی حوسب الله شرعی قال نعمت علی
 صلی الله علیه و سلم بالبطح و بوفیت فقال اجمعت قلت نعم قال یا اطلعت قلت لیکن باللیل
 البی صلی الله علیه و سلم قال اجمعت طف بالیت و بالصفاء بالمره ثم انیت امره بن
 فقلت رایس ثم اطلعت بالحج فقلت لقی بختی کان فی خلافة عمره فقال ان اقدنا بکتاب
 الله فانه یامرنا بالتام و ان الله یقول البی صلی الله علیه و سلم فانه لم یکل حتی بلغ البدی
 عمل از جهات انجاری و در سبب مسطور پس خفیان از آنست که تمتع بود بسوق بدی و ازین صورت
 تمیمی بود قول مرتقی حرف دیگر گفته اند که فخر مرتقی هم از ادراج بود لیکن چون جبراه می

به نوزین جهان می کند و ترجیح افراد ترسید که با چون متوجه شد شروع افکارند قال النبی و الله اعلم
 بهما فقیه یحیی بن یحیی القزوين و اجاب عنده من سراج الکراد بانما اهل الجاهلین جو از ساج الکراد
 بعضهم انه یکره انوار و الله اعلم و از بعضین الله و از بعضی بکر این حرف اقرب میاید تحقیق از کلام
 افکار و انکار نکرد در خان فاروق حال که می تیر بهین قول قایل بود و لیکن بنایین منزه تر ترجیح
 بود که گفت و ترجیح من و عیبت من و قرآن کرد و در حضور است اختلاف باطل تلفظ الله و کفر
 فقط جاهد که باقیانند الله التعالی فی الیوم و کذا کذا یحیی بن یحیی که نوع متوجه بود قال النبی و الله
 شرع حدیث ثم قال علی قد علمت انما تفتخرون رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اجل و کذا کن فاعنی
 حق و اجل لیکن الامام ای نعم و قوله کذا خالفین لوجه اراد و نفوذ خالفین عمره القضاء
 منتهی سبع قبل فتح مکة لکن لم یکن تکالیف و تحقیق فتح انما کان عمره و حده و بیده منتهی
 گوید معنی خالفین مانف که در ترجمه الوداع قریبیم از تقاییم منسوب جالبه و عدم انقطاع این
 منسوب خالف از قلوب مسلمین و این علت زایل گشت پس استدلال فی التورین نیز بود و الله
 و از آنچه گفت که فاروق قتل کماح متوجه را میگرد بود و الله و از زمان انحراف صلی الله علیه و سلم
 بود و بعمل می آمد باید گفت که این مسئله از جمله آن مسایل است که حدیث بر غیر عمل او
 اختلاف داشتند و بعضی فاروقی الجمع و انقض شد و اختلاف مضمحل شد و این مسئله بانی
 مسایل شاید عدل است بر تفصیل فاروق و بر آنکه وی فی الله عزه و سلم بود میان
 صلی الله علیه و سلم و امراء و تبیین کبرای و نیابت بنوت از نبوت او را مسلم بر کلام حدیث
 در آن باب پس از آن بجهت که جمعی از فقهایی صحابه را گزارش داد که در دهر این عمل خود
 انکار حضرت مرتضی است و حدیث او در جابری و موطا و مسلم و باقی کتب متداوله صحیح
 است و از او بهین حدیث مرسله بن عباس نیز ثابت گشته و هیچ بنی کفره چینی از آن

همانا و لا یتسکین بتفریح و غیره
 حدیث صحیح السیاق و لا یتسکین

روایت کرده که کریم موبد حاصل شد و حدیث او در صحیح مسلم مذکور است و اجماع امت بر تحکیم
 آن وقوع یافت و الاخر ذی قعدة قبل رافض بر چند در زمین صحابه اختلافی متحقق بود و
 از آن اختلاف سبب اتمام حضرت شادون شده بر تقدیر اجماع و اگر سایل عود کند و گوید
 که حضرت مرتضی ایضا در خبر روایت کرده است و حدیث دیگر در لک دارد که در زمان
 اعظام من نیز عمل است پس آن نبی دلیل می تواند شد که می بیند آن نقیض را حاکم می کند
 مگر بر مرتضی زیرا که اولی کسی که با حدیث است لال خود و این عباس را التمام کرده و بر حدیث
 بعمل آورده حضرت مرتضی است پس گوید میگوید مرتضی غلط کرد درین است لال و اینقیض شایع است
 حق است نزدیک این است و شمر لفظی در فقه و کلام این است لال بر طریقه فقه حاکم است که
 اصل تحکیم در خبر واقع شده و بحدیث تحکیم در عده او و اس و غیره اوداع متحقق یافت و نیز آنکه اجماع
 ظلم بود و عروبت مخالف محمل که باین امر نزدیک شوند و مثل او بحدیث چندین اوداع است که در خبر
 اوداع بحدیث توفیق و اتمام شریعت عمل است و بودی بدین جواب خدشه میکند بلکه در روایات مسلم
 معلوم می شود که روزی خبر از جمعی واقع شد و خبر را با حجت آن و بر طور جمعی دیگر از حدیث
 حضرت مرتضی تحکیم جمالیه مورخ است و یوم خبر و تحکیم متهم مورخ نیست بخبری دلیلی عبارت
 موبم واقع شده و جمعی از روایه آن و هم را تحکیم رفته و مختار این عبد صلیف فقهی
 است بحدیث آنکه اوداع قصه فردن خبر تحکیم متهم ذکر کرده اند و تحکیم متهم را خبره خبر مورخ
 ن نوشته باین حدیث باز روایه دیگر خبری باینوقت مورخ ذکر دارند و اگر طریق
 محمل تاویل است و جمعی کردن حضرت مرتضی تحکیم متهم و جمالیه در حدیث نه بحدیث نیز و آن
 بر دست در یک وقت بلکه بحدیث آنکه این عباس در برده مسند اختلاف در حدیث آنکه
 بر دانند کان علم حدیث از حدیثی بر بیاید است و قاضی عیاض خدشه میکند در آنجا

فرمود ما گفتی مال ما یعنی مال ابی بکر اخراج بود و قال ان اشئ الناس علی فی مالہ
 و صحبت ابی بکر اخراج جاری و قال ملاحد عندنا یذکر ان قد کافینا ماخذ ابی بکر فان له
 چه ناید اینجا فرمود باویم الفیض مال اخراج یعنی مال ابی بکر اخراج از مذی
 و یک نفر بخت کس را از خدا مان فرست که در صدیق قدم رانج و هشتاد و موالی ایشان را
 ایشان از ان تنب بیکر و نذر کرده از نوبت ساخت فی الاستیجات و اعق ابی بکر بیعت
 گاه تو بعد بون فی الله منهم بلال و عامر بن فهیره و عن جابر بن عبد الله بن ابی بکر قال قال
 لا یؤخذ لابی بکر شیء الا ان یراک نعق رقاباً ضحاً فلو انک از نطت ما نطت ما نطت
 رجلاً بعد ان یمنونک و یقولون و منک فقال ابی بکر یا ایها الذی انما یرید الله عزوجل
 قال فحدثت الناس انما نزل هو لاء الا یات الی ذی و فیما قال له ابوہ فاما من اعطی لوالقی
 و صدق بانحنی فسیبیر الی قوله و ما لاحد عینة من نعمته تجری فلو انک اخذت و جردت و جردت
 اخراج بن سحر و حق قصه حدیثی المشرکین علی المستضعفین فکان بلال مولی ابی بکر بعض
 یعنی جمع و کان صلوٰی الاسلام طاهر القلب فکان امیة بن خلف یخبره لواء حبیب
 النبیة فیطرد علی ظهره فی بطحاء مکة ثم یأثر بالحقوة الذی یطرد من مخرج علی صکره ثم یقول
 لا والله لا نزال یکره الحقیموت او تکفر الحقیموت و تعبد الالهات و انقرض فیقول و یسوی ذلک احد
 احد حقیموت ابی بکر الصدیق یوما و هم یمنون و کذب و کانت دار ابی بکر فی منی جمع فکان
 لامیة الا ان یمنون فی هذا المسکین حقیموتی فقال انت امیة فافقده عاتریه فقال
 ابی بکر انقل صدیقی فلو انک استودعنا منه و اتوی علی دیک عطفیک به قال قد قبلت قال
 هو لک فاصطاد ابی بکر فلامه ذک و انده فاعفقه ثم اعطى موه علی الاسلام قبل ان
 یبایع الی المدینه فبیت رقاب بلال سابعهم عامر بن فهیره و شهید پدر او احد او قتل

و عن جابر بن عبد الله بن ابی بکر

یوم پر مغرب شبیه اوام حبیب زبیر و حبیب بن ابراهیم اعتقاد یافت قریش را
 بصره ان الملائک والفری فقلت کذبوا دیت استنظر الایام والفری ولایة فکان
 فرقة الیها بصره و اعق الیہدیه و بنتها و کاشا لامرأة من بنی عبد الدار فربما و بنتها
 سیدتها بطین لها و ہی تقول و استلما اعتقکما ابدا فخل ابو بکر خل یا ام فلان فقلت
 خل انت انت انتی فاعتقها قال فیکم بها فقلت یکذک لکذ قال قد اخذتها و بنتها
 ارجع الیها طحینها قالنا او نفع من یابا بکر ثم نرؤ الیها قال و ذلک ان سفتما و
 بهتدی بنی عبد بن کعب و کانت مسلمة و عمر بن الخطاب یعد ثبالتک الاسلام و یویشتر
 مشرک و یویشتر و حتی انما قال الی احمد را یک انی لم ار لک الا ملة فقول کذک
 فعل الله بک فابتاعها ابو بکر فاعتقها امرض ابن اسحق سیوم انکر بدست ابو بکر صدیق
 رضی الله تعالی عنہ جمیع از نجباء قریش اسلام آوردند قال ابن اسحق فاما اسم ابو بکر
 اسلام و دعا الی الله عزوجل و الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و کان یسیرک جلا لافعا
 لغو و مجتبا سلفا ففعل بدحو الی اسلام من وثق ین قوم من یثیماه و
 یجلس الیه فاسلم بدعائه فیما یلقی عثمان بن عفان و ازیر بن العوام و عبد الرحمن
 بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبد الله فجاوبهم الی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم حین استجابوا و اسلموا و صلو و ادو نجبا کتة بلید فصد که ابن جاح
 نجباء قریش بودند هر یکی از قبیلہ قویہ بودند و و قبیلہ خود ممکن قلم داشتند پس
 اسلام ایشان بحقیقت کسر قبایل قریش شد و برهم نندن سوز که اما عثمان
 بنس او خط بنی عبد الشمس بود و زبیر اوسط بنی اسد و سعد و عبد الرحمن اوسط
 بنی زهره و طلحه اوسط بنی تمیم و از انجمله است که چون قریش با بدای انحضرت

بنی نجار بنی نزل می کند

صلى الله عليه وسلم بنماز حضرت صدیق و در وقت شریفان جان خود را فانی جان
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم ساخته و عن اسرار بیت ابی بکر انهم قالوا لایا ما اشته را بیت
 المشرکین یلقون رسول الله صلی الله علیه وسلم قتل کان المشرکون قعوداً فی المسجد
 فنهضوا رسول الله صلی الله علیه وسلم و یقول فی البیتهم فنیاسم لک اذ دخل
 رسول الله صلی الله علیه وسلم المسجد فقاموا الیه و کان اذ اسأله عن شیء صدقهم
 فقالوا انت تقول فی التبتا کذا و کذا قل لی فقتلوا ابی بکر جمیع قاتل الصریح
 الی ابی بکر فقیل لادیک ما یجک فخرج ابی بکر حتی دخل المسجد فوجد رسول الله صلی الله
 علیه وسلم والناس یجمعون علیه فقال ولکم انقلون رجلاً من یقول فی الله
 و قد جاءکم بالنبیات من ربکم قال فلهوا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقبلوا علی
 ابی بکر فیضربونه قالت فرجع النبا فجعل لا یمس شئاً من خذیره الا جازمه و هو
 یقول تبارکت یا ذوالجلال و الاکرام اخبر ابو عمر و عن عروة بن الزبیر قال سألت
 عبادة بن صر عن ائمة ما صنع المشرکون بـ رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
 رايت جبر بن ابی جراحاً الی ابی بکر صلی الله علیه وسلم و هو یضرب فوضع رداءه
 فی عنقه فنهض به فقتلوا فجا ابی بکر حتى دفنوه عن قتال انقلون رجلاً من یقول
 ربی الله و قد جاءکم بالنبیات من ربکم اخبر البخاری و انما یجد انت که حضرت
 صدیق اول کسی است که مسجد بنا کرد و اطفال اسلام نمودن عایشه زوج ابی بکر
 انما قالت لم اقبل بوی قریلاً و عایشه بن الدین و لم یزلنا یوم یوم یا عایشه
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الهذلیة و عایشه فلما اتی الیهم یوم فخرج ابی بکر

مهاجر نحو أرض الجنة حتى لو بلغ ترك النماز بقية ابن الذئبة وهو سيد القارة فقال
 ابن تزييد يا أبا بكر أخرجني قومي فليدرك أسج في المأوى وأقبر بيني فقال ابن الذئبة
 فان منك يا أبا بكر لا يخرج ولا يخرج أنت تكب المصوم وتصل الرحم وتكفل الكل
 وتزوي الضعيف وتعين على فرائض الحق فانما لك جوارح واحد ربك يهلك
 فرجك وارتحل من ابن الذئبة فطاف ابن الذئبة عشية في اثنتي عشرة ليلة فقال لهم ان
 يا أبا بكر لا يخرج اتخرجون رجل يكب المصوم ويصل الرحم ويكفل الكل ويغري الضيف طبعين
 على العوايت التي فلم يكذب قرش بن حزام ابن الذئبة وقال ابن الذئبة لهم يا أبا بكر طبعين
 في دهره فليصل فيها وليقرأ ما شاء ولا يؤذنا بذلك ولا يستعين به فانما نحن في نفس
 شأنا وانما نحن فقال فلما كان ابن الذئبة بالي بكر فليفت ابو بكر بذلك يصدره في دهره
 ولا يستعين بصاحبه ولا يقرأ في غير دهره ثم بدا لابي بكر فأتى مسجد القبايل فوجدوا
 يصل فيه لقرن حنين فليفت عليه من المشركين وانما هم يجهلون منه وينظرون اليه
 وكان ابو بكر بعد الجاهلية يكلم غيره اذ قرء القرآن واخرج ذلك اثره في ريش
 من المشركين فارسلوا الى ابن الذئبة فقدم عليهم فقالوا انما كنا اجهلنا يا أبا بكر جوارك
 على ان يصعد به في دهره فله جوارك فلما سمعوا مسجد القبايل دهره فأتوا على الصلاة
 والقرآن فيه وانا قد خشينا ان نعين نساء نادانا فانا فانه فان حب ان يقتل رب في
 فعل ابن ابي ان يعلن بذلك فاسأله ان يرد اليك فكلم فأتاه كرهنا من حرك
 الحشايق بين يدي بكره استعده فالت عليه فأتى ابن الذئبة الى ابن بكر فقال قتل
 الذي فأتاه لك عليه فأتاه ان تقتل على ذلك وامان ترجع الى دهرتي قال لا احب

فقال ابو بكر

مواجب

شكره ويخرج

فواجب

من جمع العرب اني حضرت في رجل عقدت له فقال ابو بكر فاني ارد اليك جوارك وارضى
 بجوارته اخذوا البخاري وازا جملته انت كصديق بجهل اعلا اكله سلام وقرعة غلب فارس
 برودم مرا بته كرو عن ابن عباس قال كان المسلمون يجيئون بنظير ارحم علي فارس
 لانهم اهل الكتاب وكان المشركون يجيئون بنظير فارس علي ارحم لانهم اهل اوثان فذكر
 ذلك المسلمون لابي بكر رضي الله تعالى عنه فذكر ذلك ابو بكر للنبي صلى الله عليه وسلم
 اما هم سبهم من فذكر ابو بكر لهم فلما فقال اجعل بيننا وبينك ابطافان ظهر وكان
 كذا وكذا وكان ظهرا كان لك كذا وكذا فاجعل بينهم اجل خمس سنين فظهر واذا فذكر ذلك
 ابو بكر للنبي صلى الله عليه وسلم فقال لا جعله ثوبون العشرة وقال فظهرت الروم بعد ذلك
 فذكر ذلك قوله الله غلبت الروم في اذنى الارض وهم من بعد غلبهم سيعلوون قال
 فغلبت الروم ثم غلبت بعد الله الامر من قبل ومن بعد يوسف يفرح المؤمنون بنصر الله
 قال سفيان وسمعت انهم ظهر وروم بدر خزيمة الحارثي وازا جملته انت كصديق بجهل اعلا اكله سلام وقرعة غلب فارس
 عليه وسلم تادركه يوم صبح وشام هر روز بخانه صديق رضي الله عنه في آمد عن عايشه
 قالت لم اقبل ابوي قط الا وهما يدبيان الدين ولم يزل عليهما اليوم الا ياتينا فيه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في النهاري كره وعشية اخبر البخاري وازا جملته انت كصديق بجهل اعلا اكله سلام وقرعة غلب فارس
 كجوهن حضرت خديجة بنت خويلد في اشد صديق عايشه راد عدا ان حضرت علي بن ابي طالب
 وادود ودمان باب اولى كجوهن ان صورت نه بنده وعايشه بنده
 حبيب مول عروة قال لما مات خديجة بنت خويلد علي بن ابي طالب صلى الله عليه وسلم فأتاه ابو بكر
 بعائشة فقال يا رسول الله هذه تزني بعض فرجك والاني في هذه خلفا من خديجة
 ثم اخبر البخاري وازا جملته انت كصديق بجهل اعلا اكله سلام وقرعة غلب فارس

فقال النبي صلى الله عليه وسلم

طريق محمد بن عمرو

قال ابو بكر

نشد

من طريق محمد بن عمرو عن عائشة قالت قد رآنا المدينة فقلت مع عيال ابو بكر فونزلنا الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يومئذ بيني وبين المسجد وابياتنا حول المنبر فانزل فينا
وكلنا اياما في منزل الى بكر يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ينحك ان تبني بابك
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصادق فاصطاه ابو بكر ان يبنى اعشرا وقية ونهشاه
فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم النيا وبنى على رسول الله صلى الله عليه وسلم
في بني بني الدعي انا في اخرها الحاكم من طريق محمد بن عمرو وازاحجدا لانت كبحر حليم
مستحق اول كسك بان تصديق محمد ابو بكر صدق بنو عن عائشة قالت لما است
النبى صلى الله عليه وسلم الى المسجد الاقصى اصبح بنجت الناس بذلك فارتدنا
من كان امنوا به وصدقه الحديث اخرجه الحاكم وقد ذكرناه من قبيل وازاحجدا
كبحر اخذت صلى الله عليه وسلم بحريت وهو لبوى هريز صدق بنو في اخبر
واين خدمت بنو از دست او مل كالم يانت كخذ ايتالي بان بنو في فرمود
ثاني اثنين ادعاني الفاروق ان حضرت صلى الله عليه وسلم بان بستوكه على ابو
الى دار الهجرة ومع وثماني او در رحيل سلام ظاهر شد عن عائشة ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال للمسلمين اني اريدت دار هجرة لكم فانت نخل بين الاثنين
وسا الخزان فهاجر من اخرج قبل المدينة ورجع عات من كان وجر ابارض الجشة
الى المدينة فهاجر ابو بكر قبل المدينة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم على ركب
فاني ارجو ان يكون لي فقال ابو بكر بل ترجوا ذلك باي امنت قال نعم فجلس ابو بكر
نفسه على رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصير وحلف راحلته وكان عنده ورق
الشجر وهو الخيط اربعة اشهر قال ابن شهاب قلا

ان

جيلون في بيت ابى بكر في شهر الطيرة قال قائل لابي بكر فدا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 منقضا في سائر لم يكن يا قينا فيه فقال ابو بكر فدا الله ابى بكرى ومقتضاها في هذه الساحة لانه
 كانت فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ستلون فاذن له فدخل فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 لابي بكر فخرج من بيتك فقال ابو بكر نعم انك يا ابي انت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال قال الله انى في الخروج قال ابو بكر الصديق يا ابي انت يا رسول الله قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال ابو بكر فدا الله يا ابي انت يا رسول الله احدى را حلتى يا قين قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يا قين قالت عاتكة بنت الجاهل الجاهل وصفنا بها سفره في جزاء ففعلت
 اساور بنت ابى بكر قطعة من نطاقها وربطت به على قمم الجواب قد كلفتمت ذات
 اللطافين قالت ثم لم يزل رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر بنجار في جبل ثور فكنتم فيه
 ثلث ليال بيت عند جلعاد بن ابي بكر وهو غلام ثبات ثقت لقن فبعد لم من غدا
 بسور في صبح مع قريش بكه كباثت فلما سمع امر ابيكادان به الا دعاه حتى ياتيها بخرد
 حين نطقوا بطلانهم ويرى عليها عامر بن فهيرة مولى ابو بكر من غم فريحا عليها
 حين تغيب ساعد بن الشيا فليسبنا في رسل وهرلين نعتها وصفتها حتى
 ينقو بها عامر بن فهيرة ففلس بفعل ذلك في كل ليلة من تلك الليال الثلاث وهاهنا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر جلا من بني الدليل وهو من بني عبد بن عدى كذا
 حزينا والحرث الما بر بالعبادة قد غرس خلفا في آل العاص بن وائل السهم وهو
 على دين كفار قريش فامناه فدعا الله راحلتها واداهه خارتور بعد ثلث ليال
 راحلتها ما صبح ثلث ونطق بها عامر بن فهيرة والد ليل فاحضرهم طريق الكهولان
 اخبرهم البخارى وازا نجدت كجوان فخره بدرواقع مشددا في عظيم انصافه في الامور

ثانی آنحضرت بود و در پیش چون آنحضرت صلوات الله علیه وسلم دعا کردند گفت حسبک یا رسول الله
 صلوات الله علیه وسلم قد اکت علی بیک و معنی این کلام نزدیک تعبیر است که بگو بزرگ صدیق
 مالم شد با تو دعا بجا بیاورد و من شد و این صورت از جمله آن واقع است که هم
 صحابه سبقت نمود و این بر روی شکل و بر حسب الهام ایشان فرموده است بحقیقت
 همین الهام می است یسوی آن حضرت صلوات الله علیه وسلم باین وجه الهام ایشان
 مالم شد و آنحضرت صلوات الله علیه وسلم بفراست صدوق خویش در این حد که این ظاهر
 از جانب در سوات و ارض است تاین فراست حق باطنی است چنانچه در حدیث آمده است
 او با صدیقین ذی وقایع فادق را تعویب فرمود و در لیلۃ القدر بر روی جمعی
 از صحابه اعطاء نمود و الی غیر ذلک من الوقایع و این وجه حسن و وجه است در جناب
 و خدا عالم بالصلوات و عن ابن عباس قال قال النبی صلوات الله علیه وسلم یوم بدر
 اللهم انی انشدک عهدک و وعدک اللهم من شئت لم تعبد فاضا ابو بکر یزید
 فقال جنبک فخرج و هو یقول سبیزم الجمع و یو قتل الدبر اخیرا البخاری و چون
 آنحضرت صلوات الله علیه وسلم از عرش برآمد متوجه کعبه فرمودند و میفرمود یا مایه
 مصدق داود و جبرئیل و میکائیل همراه شدند حق صلوات الله علیه وسلم قلایمنا انما اتع
 من قلبی بید را و جارت ریخ شد یلم ارشله اوقه غم و هبیت ثم جارت
 ریخ شد یدیه لم ارشله اوقه ان التي كانت قبایها فكانت الريح الاولى جبرئیل
 نزل فی العن من الملائکة مع رسول الله صلوات الله علیه وسلم و كانت الريح الثانية
 میکائیل نزل فی العن من الملائکة مع رسول الله و کان ابو بکر عن عینه و كانت
 الريح الثالثة اسرافیل نزل فی العن من الملائکة مع مبعوث رسول الله صلوات الله علیه وسلم

جاءت از صد شملخ است و یک عرجون عین نیز ما خود از سنه است از سید سید
بن جابر ان صد بر جاده انی البنی صلی الله علیه وسلم جیو کان فی الکی صیرغ نسیم فرید
علی استین لایم نخت بنا فعال البنی صلی الله علیه وسلم خذواله عکالا فیه مائه غمرخ
فاضروه ضربه رعداه فی شرح لسنه وانه یملأ انت که طاموق در صحت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سنگ کرد باید آنت که فصد لالت میکند بر لنگه روق بدانت بر آنحضرت
واقع شد نیت پس فالفت آلی ایک نیت ورا شتم شتون و تقفاده کرده بود لیکن کان
بیکره که اندر واقع شد است صحت نیت بلکه فطیل جاس فاجاست بسیت فعال امر بین
چنانکه در انگای دمی واقع بشد و شک و آنکو این واقع موش است یا غشی صادم
همیش نصی خبر بلکه راجع بقله قمع غرایب است بسیت ششغال قلب بجزن و مستقی
کافی لم اسمعها ابنت که استماع این آیت بل کو اندر او را بقیع قران و پیش ازین
بآنچه داشت چون جواب بعضی مطالبین چنین طلع شدیم مناسب می نماید که اجالا
جواب مطالبین چنین نیز تقریر نمایم اما اللجوت چنانکه در باب فضائل نیز همین
تقریر کردیم پس از طامعن فی النورین است که قاری خود را بشارت بطایار خیر لیه
و لیکر که اندر ایشان را بر مصار و از ایشان حرکات شنبه صادر شد مثل ظهور شرب من
از دیدن عقیقه و ظهور داشت شرب محمد بن الحکیم از عبد الله بن ابی شرح و نوع نبی از معانی
و نصیب از مردان و توقف و رطاست حد بر لیت که صوت رتقی تشدید یمن خود
و عبد الله بن مسعود را بابت کرد و صفت با صفت ابو ذر را اخراج فرمود و فرمود
بن ابی بکر رسید و چون در اعلاییت مصداق بانظرت و از که در مضیقه وقت فاقوا
و این مناسبت و برسم جابر که که دارد این مخالف سنت است از عبد الله بن

من ابانیم

کارت

یخ

قصاس گرفت و در غره بدرود رحمت خوان حاضرند در روز احد بکبریت اتحاد می کرد
با وجود نبی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از اتحاد می باید داشت که این طاعن باید و چو آن
میتوان بود یکی ضایع شده و دیگر جل ضایع شد که نیم که مثل این چیز از حضرت مرتضی نیز
برقع آمد پس اگر این معانی قاطع باشند در خلافت ذی النورین در خلافت مرتضی نیز
فصح لازم می آید و اگر انان قهرها جواب میگوید تا هو جوابیم سوخا لبنا بعینه حضرت مرتضی
نیز قاطع خود را در این معانی غیر از منسوب ساخته و وقت خود را قاتل قضا
بر قاطان ذی النورین و امانت خود را بر سر می اشعری ابو سعید انصاری را در جواب راف
و با اسلمین شده و غره بتوک حاضرند و قصه افک اند طعن بود و در باب فضل حضرت
عثمان یکبار تبری نمود چون قاطان ذی النورین از این معنی آزرده حاضر شدند فرمود
قبلا آمد و نامعه و زنا و فحش را سوخت این مخالف سنت است اما حل پس برانند
اشکالات است تفصیلا قوله اقا قاطع خود را یا زنده بطلایای خبریه میگویم که صدق
و سخاکی از آن ضاعلی است که شرع و اعتقاد آن نصیبت کلیه حاصل میشود خود را امیر است
که با قاطع خود آن و بلکه ذی النورین داد و در سله ارحام آن کند که ذی النورین
کرد محل طعن یعنی بود که از بیت المال غلول کرده باشد و این معنی مختص است زیرا که
غلول ذی النورین از خاصه اموال خود مشهور است از آنکه بذکر احتیاج افتد چه در زمان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه بعد آنحضرت و اگر از بیت المال حصه خود گرفته باشد مرد
توسع چنانکه چنین میگوید یا بر وجهی ترخص که اوسع است از آن و آن حصه خود او حلال
داده باشد محل طعن نیست بلکه یکی از فضایل عظیمه است اگر اقا قاطع خود را در اسلام
چهارا و پنجانیه نفع دیده باشد و در بر این از بیت المال نصیب فی بایشان باشد

برای اطلاع از قیمت و شرایط خرید

بچشم طعن نیست بلکه شایسته تامل و فرج کشی و تفرج و مانند آن میگوید و عطا میفرماید
 از تفتیش احوال مخصوص نبوده و با تاسیب بکلیت جمیع اهل اسلام کسی سید و کسی بیری قال
 عثمان بن خطاب بن قریب یا ایها الناس یا یخرون علی و ما من یوم الا ما نتم نعمت من غیره
 قال الحسن شہت منادیہ یا ایها الناس اعدوا علی عطیاتکم فبعدون فی خلقکم
 و افزو یا ایها الناس اعدوا علی اعدائکم فبعدون فی خلقکم و اقیه حتی اعداؤکم
 انما اعداؤی یقول علی کہ تم فی خلقکم و اعدوا علی الحسن العسلی قال الحسن اعدوا
 و غیر کثیر و زانت بصر حسن علی الارض من حیث یحیون فیها الایام و یفسدوا بایدها فیها
 علی الاثره لو سمعوا کاذبا فیہ من العطاء و الرزق و لکن لم یسمروا و سلوا السیوف مع سبل
 فصار من الکفار و مشرک و علی المسلمین سلوا الی یوم القیمة اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب
 ذی الخوین فرد جواب این طعن تقریر کرد و عن سالم بن ابی الجعد قال ما عثمان فاست
 من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فیه عمار بن یاسر فقال انی سالتکم و انی اص
 ان قصدت انی تشکم الله انظرون انی رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یشترق فیما
 سائر الناس و یشرقی فی شمس علی ما یقرین فیکتلت القوم فقال عثمان یوان بید
 عثمان یخفی لا علیہا بنی امیة حتی یدخلوا من عند اخرهم اخرجه الاموال فاروق
 فی رسم انما کذب بنی امیة را بر سر مردمان بنی امیة پس اشارت است بآنکه ما فی الخوین
 و بنی امیة شیخ نفع خواهد بود و هر چند و حق بجهت معذور باشد قول ابی هریرة انما
 بر اصحاب بگویم کہ نصیحت علی بنی امیة است بر ما فی خلیفه انما جہاد خلیفه مؤثر می
 بآنکه از ایشان شخص کلامت ببرد و کلام می باید لازم میشود بر وی نصیحت و ظاہر است
 انما ربا و الموم و ذلک و الذی فیہ خیر من اعداؤہ و بر فرج کشی مانند آن قول و از ایشان

[illegible]

فما من ساطع شمس وقتة مفصل كنت جاني كي از رضا بل فی الزمین استابن قلمه رسول الله
مفصل ذکر است قد و غزو و در حاضر شرح گویم این مکرشکل و لبان شد است
بن مرثیة قال ما جعل من اهل مصر يدع البيت طراي ترا جلا ساغان بن من الله العوا
قال ابو اسود خريش قال في شيخ فيهم قالوا ابله ادب قال ابن عمر في سائلك عن شي فخر في
ال قلم بن عثمان فخرهم قال بل قلم ان تغيب عن بيتك الرضوان ثم تشهد ان قال نعم قال ابن
قال ابن عمر قال ابن بكاسه انظر و انهم اعدوا لحدودك اعدوا في حديد انما تغيب عن يد قاتله
نحو بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم كانت من ربيعة فقال ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
ابو جرحي عن شهيد را و شهد انما تغيب عن بيتك الرضوان فخر كان اعدوا من قبل من قاتله
ببيتك جرح رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان كان يتكلم في ربيعة بن عثمان انما
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيدا ايسمي فند يد عثمان فخص به بها على يد و قال في
عثمان ثم قال ابن عمر اني سميت بالان محكم و ما ابا ان اخرجي له انما هو محمي كوكب لم يمت
نبي انت كوكبته ال حاضر خود اتحاد محمي كند خلفا و همه متفق بود و خود اتحاد محمي برای ستم
بيت امان و مظاهر بر نفس و قسم است فممي انت ك ان تمام و امان ايشان بان تكلم بكونه
و فممي انت ك كرويه بيان طابعي شد و انما قسم اول انت ك و فممي شركيد شد و قتل
فممي الزين بانك مشورت و لقاات و اهل كرويه ايشان را بقتل ك گفتند قرب الله بربيع
كباين جامع بر قتل في الزين سعي كرويه و طاف و فممي و ما كرويه و فممي سبيكا
قصا من ايشان كرويه ايشان را اولى الشكر خود ساخت پس معلوم شد كه حضرت فممي عليه
طواف ايشان در ساخته بود و حق السلي ايشان بر مي بياشت و گفتند كه اشاعره كرويه
حضرت فممي تبري نموده است از شركت و قتل كرويه كه فممي مجرور فريه كان كرويه

مَحَالِ نَعْمَ

جواباً علیٰ سوال
بنامہ

در جمعی در این کدغته البته اظهار آن نفس میکردند و فراموش نمی نمودند و در این
شبه میشد و با فرض اگر چه سکوت کنند لازم آید است در فضیلت و تقیال انبی علی مد علیهم
و جمیع این علی الصلاه و بیعت پس معلوم است با قطع که جمیع اهل ارض بیعت کرده اند
و قلم به جا نکرده اند و خواستند و خلافت را غنی نشدند بلکه بیعت اهل یک شهر می باشد باید که
قیام نفرضا حکم می بود و بیعت از اهل شام برای معاویه بدین حکم می بود و در جمیع
نکته حاضر نیست که انجمنی که قیام می باشند بیعت استند پس باید که معنی در عالم متحقق نشود
و حضرت فاطمه گفت است من با جمیع من فرزند خود را بیایم و همه را بگویم و بیعت
و اگر کسی که بیعت اهل می باشد بیعت اهل می باشد با کراه و بغیر شود و اجتناب
باید که در جمیع ذکر است که مضران بطور و نیز در آمدند و ایشان طلب بیعت کردند و
حضرت زینب در جواب گفت که ایشان را بقتل و کشتن اگر بیعت کنید شما را نمی گیریم ایشان چون
ایشان را بجهال نماند بیعت کردند و ایشان در طلبت شب بوسی که که می نمود و اجتماع شد و
بغیر و این شده و شد و این شد و این بیعت معنی بیعت شد که ابوموسی غیر از این اجتماع میکرد
و حضرت فاطمه چون فرقی میان شریف میان ماه و وقت فرمود تا بدین که بعد از این اجتماع
چون بیعت حضرت مرتضی سید عالم میان ماه بر پشت در دست و عرب نموده و اگر ائمه و کوا
که اهل حق هستند که با و با برین و انصاف بیعت کرده بود و بر پیش است که که با و با برین بیعت
نیز و طمعه و مال و سر و این هر را بر ابوموسی و ابوسره و انصاری و غیره و طمعه و مال و سر و این
خود بین شده و بعد از این هر چه در هر چه با بیعتی از سید عالم و بیعت کرده اند و در هر
با بر نفسی شریک نشدند و این طمعه میکنند بر آنکه بیعت ایشان را بیعت کرده و با بر ابوموسی
و ابوسره و خود معلوم است ابوموسی تقریر میکند معنی که واقع شده بیعت فتنه بر و است

سید عالم بیعت فرموده و بیعتی
از سید عالم و بیعت فرموده و بیعتی
از سید عالم و بیعت فرموده و بیعتی

و اینک بر دو جم غیضه ایشان و وجه بنا حضرت مرتضی موافقت نکردن با این دلیل است بر آنکه
 اشکال بود و در بیعت با یکدیگر بعد از ذکر اشاعه گویند که در زمان اختلاف ذی القویین اتفاق
 کرده بود پس چگونه یکی ازین دو شخصی باشد و چون یکی ازان دو متوفی شد اتفاق ایشان
 گشت و در اختلاف مرتضی بر پیش نیست که اینجا ذکر حضرت شیخ و دشمنی ایشان باشد و بعد از
 انعقاد رومی چه دشمنی ایشان و اتفاقها ذکر می کنند بعد از آن قیامت بعضی منکرات
 در بعضی را می خندید و می کرد و این در اتفاق است بر احوال ازین مثلا در وقت نشیمن اتفاق بعض
 صوابا گفته اند و این باید در آنست که بعضی گفته اند که باید از وقت ملاقات گرفتن ازان اتفاق
 نمود و از آنرا در مصوبه ازان واقع شد پس نتوان گفت که اگر از آنان میسر نیاید و شس
 باید نوشتن ایشان باید از وقت ملاقات هم علی احوال گفته و بعد تسلیم بر پیش نیست که حال
 شخص در حقیقت با اختلافه تغییر می شود گاهی این شخص حق باشد و گاهی نه و گاهی
 و ذوالرأی و هیچ بصیر بود ازان ناشی می باشد پس بعضی منقول و بعضی اسم و شمس و زمان با
 شقی بود و در غیر این دانسته شد که بسبب اختلاف فسلین شخص قضا را باید بر خاسته و اگر معتقد
 این است که اتفاق بر اینه اشعین اتفاق است بر حجت اختلاف کلی و در هر وقت
 که نسیم کرده شد اما لیکن آن با بهیث و رابطی ندارد و اگر مقصود محبت و اختلاف است
 اند و از آن سال ملائیم که اتفاق ایشان بر احوال اولین و زمان اتفاق ایشان شد بر یکی ایشان
 بعد از آنکه ایال با این اتفاق لازم آن اتفاق باشد و اما محبت ظلمون پس واقع بود و در
 حضرت مرتضی و لیکن برای کسیکه اصحاب خود می بود و جمع شدند و ایشان مع شدند
 الا بر ذی القویین و ذی القویین برای مرتضی و محبت نکردند با اتفاق بین اتفاقا و انوار
 و اما تسلط علیها نیست که هر شام و مصروفیت حضرت مرتضی می رسید و در خانه و این مورد

اسلام عالم جمع و صلوات الله عليه
از وی متوفی شد و نواسه از وی
استداف این خبر

بنا نهادند و در واقع شد هیچ وقت باقی او را مسلم نشد و چون خلافت منتهی شد
 شد خلافت به صاحب کبریا داشته میگردد و قتل یک مسلم آن حربه است که معلوم است بخت قتل منتهی شد
 از سلفین بدانین همه حضرت مرتضی خود را از خلافت قطع کرد و با موسی و کزیر خود عهد و پیمان
 و بوضوح الناس قطع کرد پس آن امام نیز از هم پاشید باز در طلب خلافت که ششبا با کبار و بزرگان
 آن ششبا منتهی شایع خود کرد و دیگر کسی که در آن عهد بود با موسی که چند ماه با موسی
 و مرتضی خلافت از مرتضی معلوم بود بسبب قتال و ایدیت و بسبب تقوید حق خود و نیست
 پس آنکه مقصود امضا می آید و نبود چرا که حکم ساخته و علی تسلیم بود از حکم ساختن لازم
 بر حکم او را حتی با جسد یا با سکه قطار اگر این مقصد با حضرت مرتضی نماند با وجود ظهور قراین منتهی شد
 و منتهی شد این خلافت نبود و اگر هر دو بن الناس گفته است من قطع نمی کنم مساوی را محض حق گفتا
 زیرا که مساوی قبل حکم بود و حای خلافت گرفته بود و بیعت خلافت گرفته پس قطع نماند و چه کردند
 اینجا عهد از کجا و میباید و در آن سیم که خود می گویند که و ما ندانست که آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و عجله العالی فرموده بود و نه از آنجا که حضرت بیعت نکرد و غایت بعضی و چه کردند و این گفته
 واقع شد یعنی حضرت مرتضی و ما این با امداد مل باقی است که خلافت این حکم که از دست
 منقطع است و هم فرموده و اما منقطع و القبول کلامی انوار حضرت منتهی حکم کرد و موسی و
 و در اینجا فرموده است آن حکم الله و اگر خلافت حق بود چرا که حکم منقطع شد و اگر حق او بود
 چرا که انزال با شریعت بود و هر که شریک شد و قتل عثمان بگویم ما شریک منقطع شد
 مرتضی مسلم و در میان شریک قتل فی المنع شد و هیچ عیب بر شریک او قائم نشده
 و در همین که از خدمت استیفا بر نفسا من نماند و معا من است و اما سبب امداد علی اندر من تمام
 و در این مرتضی با تیری کولی از شریک من قتل پیدا میشود و من قیس بن جابر قتل

شهادت موسی و حضرت مرتضی

[illegible]

انکاء و همین نزد است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که لا یرحم الله من کما
 یکونیم ایچیشو عام مخصوص است یعنی منتهی آنست که برای غرض متکافا کنند بلکه
 با حقی را دفع کنند و آنرا حکم الله که نیم حضرت رضی الله عنه بن عباس را بدین طریقه
 حورویه فرستاد و وی بر ایپائی شافی تفریر نمود این است آنچه بر لسان اشاعره جاریست
 و فیما قبله و این بنده ضعیف اعتماد دارد بر این مقالات بلکه اعتماد بند و بر احادیث
 صحیح است عن ابی اویس الانصاری قال ارسل الله صلی الله علیه و سلم علی ابن ابیطالب
 فقال لا تکین و لا تقاطعین و لا تباغضین و لا تحادقین و لا تحاسبن و لا تحادقن و لا تحادقن
 پس لفظ ما کین و ما تقاطعین و ما تباغضین و ما تحادقین و ما تحاسبن و ما تحادقن
 این مقال می است همچنین لفظ اگر که موقوف باشد و اسما علم دولت میکند بر احوال
 با وجهی این همه اقتضا میکند که موقوف بر نفسی منعقد شده بود و اما توفیق هم غنیر از حق
 از حد پس از جهت مخصوص فریاد است که دلالت میکند بر وقت از مقال و این سخن نیز
 عدم انعقاد خلافت نیست و قسم و ما تحاسبن و ما تحادقین و ما تحادقن و ما تحادقن
 یا باقی و اما حدیثی که ما را می گویم تفصیل در نفس باشد بر چنین جواب این قسم احوال نیست
 که گوئیم بسیاری از این محسوسات است نمی کنند مگر بر وجهی در نفس می نموده و بر این
 بر غیر خلفای گفته و آنرا حسیه مسلم با معرفت ما کار ندارد بلکه آن عهد و عهد است که در انبیا
 انصافیت در نفس و در قریه خود با آن تسک می نایم و بسیاری از ان تسکات و قبیل
 صلوات علیهم است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش آن کلمات صلوات علیهم و صلوات
 فرمود است با معرفت ما با ساس فراموش و بجهت ما در قضا می است که بسبب این نشود
 با نیاسن جهت الهی و حاصل شود و فیضایی که در حکمت علی و در معاملات عوام از فیض
 شود

و محبت است که آن چهار نام از جانب خداوند است که آن حضرت صلی الله علیه و آله
بیان کرده با نظیر آن با صبی که فرزند از رشتی یک شیری باو اتفاق بین الموافق و المخالف
الافراد است آنوقت منی جدا نمیشود یعنی مالوسی ندارد بلکه همین که در باب عباس
و قریب است این باب اما سه و غیر این ثابت شده آری این کلمات ثابت فضل میکند نسبت
مشتبهین با نبیا و بسیاری از تمکات ایشان از آن قبل است که در سند او داعی به
مردود است و البته داعی به محبت و محبت نمیکند اتفاقا بین محمد بن اسماعیل با فضل صاحب
ما خود نیست تفصیل این باب آنکه در است و در محسوب بذریع حضرت رشتی فرق ندارد بسیار
باید باشد که از ما تفاهات و نیکو است اما علیه و تا پیرو باطنیه و غیر ایشان محبت چندان
تشبیه است با اختلاف راه و فرق و اصول فرقی که اندر ذریع حضرت رشتی چنان است
بسیار تشبیهی اختلافی بوجود نیامده است و هر یکی از ایشان داعی بود به تشبیه بسیار
از ایشان و تمسح احادیث برای ترویج مذاهب خود و تخریب دیگر مذاهب و این وضع صحیح میشود
خود تاویل مثال وضع تاویل آنست که اما میگویند که در این خصوص ثابت شود نسبت
به حضرت پیغمبر است بلکه محصور نمیشود با اتفاق علم چنانچه بعضی از تقریرین
بوجهی که مفهوم در مطلق کرده اند و ایامی او را صریح نماید مبالغات ندارند و جمعی به
ذکر حدیث بوجهی که خود فهمیده اند و بیان قصه اهل کتف و سوق حدیث ابرام میشد
الی غیر ذلک و نیز در اتفاق افتاده است که قریب بعد از بارش سلطان وقت که کجی اند
و خلق با خویش دوست نمیدادند و خوش ایشان آن بود که خلافت حق رشتی است بعد از
جستجوی است بعد از ایشان بر فاطمی علی که خروج یوسف کند واجب میشود خروج با وی
و این معنی حاصل آنست که داعی که از پیروان با جادیت مقلدان است در پیروان سازند و

[illegible]

و ترجمه باب الاصاب علی خانی از وضع نسبت برادر و توضیح کرده اند و بیان نمودند که

بهر آنکه در این بیعت قیام نمود و اکثر اولی الامرین با او برخاسته و سر بر او مستقیم افتاد
 و رضی است و نیز باید دانست که شبیه نیست که حضرت رضی الله عنه اصل است و این است که در کتاب
 و در وی در فضیلت جواب جمع کرده است از روی و شجاعت و حضور و نشاط و قوت
 و صحت کلامه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شدت در امر خدا و استقامت او با جمیع مرائی و مرائی
 و در نیا کردن و غیر آن و آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جمیع اصناف تنوع فرموده است
 و وقت بیان مناقب حضرت رضی الله عنه چنانکه تنوع فرموده و با اصناف مختلفه بخلافت
 و باب حضرت شیخین و تنوع فرموده است و تقدیم قرآن و قرآن و جواب ابی بن کعب
 و در تعلیم فقه و قرآن و در باب عبد الله بن عمرو و در هر چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بآنها
 کس فرموده است بهمان صفت اندکیان در دم ممتاز شده و آثار آن در قرآن و غیره ظاهر
 و با هر کشته و بکمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم آشنا شده است که بیکدیگر می کشند
 که مناقب صحابه و شریف انصاریت عمل در شرفی با پیروی در حق کسی
 و آثار آن چیز ظاهر شده و با تفصیل و پیشی است ایشان عمل با جمیع یکی از امور
 سابقه اما اینکه درین باب مذکور میکنند هیچ یک از آن تصریح با هم حضرت یعنی
 نموده و نیز از قرآن علیه السلام بدان جا می آید که قطعا تخصیص آن توانا که سید
 چنانکه آیه نثار حضرت صدیق قاضی است و قرینه هجرت که قریب بنوا است و آیه
 لا یاتئس الا الفضل لامل است بعدین از بیت حدیث مجمع حضرت علیه السلام
 و در قرآن در مسایل بسیار قصه افک گذشته آیه قال و ذین که تاریخ تا هر چه
 دوست بعدین و کامی کلان کرده و نیز در آیه تطهیر و آیه باطله خاص باشد بر نفسی لکن
 بحقیقت آیه تطهیر در قصه خاص است و در آیه نثار و آیه نثار می است و فضیلت

در تنی مورد عافی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در حدیث آمده که همچنین آنحضرت را آنکه
 محفل ذات آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و مخصوص از بنفوس است مولفقت عامه
 قدم بود و آنکه در باب تفصیل فوق مذکور و طریقی قسم اقام و دیگر بسیار است قسمی که
 ثبوت آن در باب حضرت مرتضی بر پایه صحابه صحیح شده است بنظر قاضی
 اما استظهار بآنکه فضیلت مرتضی نسبت به شریفین مثل یزید و عثمان اختصالی است
 که در اول آن در مباحثت مدبر صحیح شده و در آنکه استلال به پنجانصد آیه است بلکه
 و البته آثار صحابه به دخول حضرت مرتضی در آن محرم لکن چه دیگر آن نیز شریک باشد
 و قسمی است که آیه عام است در جمیع مرتضی و از جمیع مرتضی صحابه و تابعین ثابت
 شد و فی علی و جمیع دیگر صدیق را با صحابه و دیگر ذکر کرده اند و در اصل تراضی است
 فرض هر ایشان دخول این مکان است و عموم آیه و قرینه که مخصوص مرتضی باشد و آنکه
 نسبت به فعل و اختصاص داده در خارج شخصی معین و مانند آن ثابت نشده و یا تابع
 قول شهر واضح مثل آیه فان الله یولی الامر لیس و صلی الله علیه و سلم فی ذلک فی سلسله
 و الاصح اینها فی شریفین سابقا تفصیل آن ذکر کردیم و اما و لیکم الله و رسوله الی را کون
 بگویند که در شان حضرت مرتضی علیه السلام نازل شده و تنبیه قائم خود را در حالت کبر
 تصدیق کرده و بحقیقت این آیه شامل هر سنی است که باین صفات شریفه معنی هم بگویند
 و هم در امور علی و ائمه ازین جمله علی بن ابی طالب است اما است مملوۀ اشارت است
 بنظر بعضی هم را کون اشارت بر داخل حضرت مرتضی نیز شریک داخل است و از آنجا
 و شریفین نیز داخل اند و از حسن خبری نقل کرده اند که مولانا آنحضرت صدیق است با اهل
 بایه بجهت برچون و ولایت میکند بر آنکه در شان مدینه و جنت و اوست و قد علیه بن سلام

منقول

و شریف

المرکز

بانزال آن در شان و تفضیل و دلالت میکند بر تفضل ایشان از ابرار و غیره
 صنعت و غایت این آیات تفضل نیست مثل آنچه سبیل هم الرحمن و دو او که از حق
 و آنچه و غیره هم سزاوارند و قوی است که قصه شان نزول آن موضح است چنانچه
 ذکر اولاد برای تعریف حال از تفضل سال سائل نمیکند که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 من گشت سر راه فعلی مولا و گفت کاری از کان ما قوله صفا فانزل علی جبرائیل السلام
 و آن باطل است از این جهت که سال سائل می است با اتفاق حضرت و این قصه تفضل
 واقع شد و نزول بر فزون بالذریع قال الحکیم الترمذی من حدیثی که در العلوی
 لیث عن جابر عن ابن عباس عن فزون بالذریع و جابر یما کان شریکاً و جابر
 الطعام علی جبرائیل و یما و سیر قال من الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
 الحکیم الترمذی در حدیثی منقول قال الحافظ ابن جریر فی اسان المیزان فی ترجمه القاسم بن
 انه صاحب هذا الحدیث یعنی منقول و آیه القیام فی جهم حدیثی از کان یوم القیامه قال
 لی و علی ابن ابیطالب و خلاصه من اجبک و ادخلنا من ابغضک فذلك له کما
 القیام فی جهم کل کما عنید اخر جابر بن جوی علی فی حق النبی صلی الله علیه و آله
 استعمال نمی بود علی ابن جبره روشن تر بیان میکردیم که این حدیثی که کان
 اول القیامه و سر شهادت مع هذا بعض این جود بر تقدیر صحت دلالت بر تفضل است
 و قنوم انهم سزاوارند که صادق است با آنکه حضرت تفضلی در ایام خلافت خود
 پس واجب بود بر مردمان قبول خلافت او و اگر قبول نمیکند سبیل و معاتبه خود میکنند
 سکوه شایسته یعنی من قصد من تعالی فیما انت علی و اما منک ما بعد لا استکمل اولاد
 فی القری و دلالت میکند بر وجوب سوره ذری القری و آن مجمع علیه ثابت است این حدیث

موضح

توضیح آیات ماثله
توضیح در تفسیر

ابن جریر

نایله

بعد از آنکه بایه آفت که بصیغه و نسک کرده شود خاص باشد یا عام یا تفریق شخصی
 معین بر طبقی که قرآن عایده غالبه الی باشد بر آن شخصی مخصوص یا در صفت مطلق منطبق
 بر شخصی بعینه بشرطیکه فصل بر انحصار و صفت و ردی صریحا دلالت کند و مانند باب اول
 و در غیر است یکی آنکه اگر از مجموع باشد و سببیه و دلالتا بیان نماید دلالت بکند بر طول
 صاحب قصه معلوم آید قطعا دیگر آنکه اگر از مفسرین معارف بزم کند که نزلت فی حقان
 غالب اسی صدق مفهوم آید باشد بر آن شخص سببیه مدلول بالقطع پس اگر آید الی
 بر فضیلتی و غیر فضیلت و این شخص نباید ابی نسته شود در سوره اولی استدلال است
 بآیت فقط در سوره ثانیه مجموع آید و آثار در سوره ثانیه با آثار فقط و اگر توجیهات
 بسیار آید هم آید استدلال یکی ازین توجیهات بدون بیان بر همان ادعای مجموع نبود و اما
 لادینی که درین باب ذکر میکنند چند قسم است قسمی صحیح با حسن است و در جای و سلم
 و در سایر کتب معتبره مذکور اما استدلال بآن درین مدارست نیست بعضی زیادات
 عجیب و غریب بلکه موضوع در آن احادیث مخلوط شده که آزاد موضوع استدلال نباشد
 از جمله حدیثی که مدلول انشیه است بحضرت بارون و هشتم نبوت یعنی حضرت
 بارون جامع بودند و در غایت از اهل بیت حضرت موسی علیه السلام بود و طبقه و این
 در وقت غیبت بجانب طوری بود و حضرت مرتضی از اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بود و خلیفه آنحضرت در مدینه و غزوه تبوک و نبی بود و ذوالحکامه سنگین در منازل مشغول
 و مشغول می افتد و زیاد و کان بعدی نبی که زیاده موضوع است و از جمله حدیثی هم
 که مدلول آن حدیث است نبوت اهل بیت و تاکید و غیبتی که آن حکم باقی است الی
 بر مغمبه چون از قول مشغول شوند از حدیث اهل بیت نیز مشغول شوند و نبی از بیت

اینجاست که سبب نبی و منبغ

[illegible]

سید محمد علی حسینی

نشر
والمشتريات

5
11/11/11

تذکرہ اہل بیت

فی الجاهلیات ولا یزنی من الضعف بحال و فی حلة و هی انه مخالف کذب و یحیی علیه السلام
 ابی ایوب انما قال انما کثیر من الناس طین و الماء یقین مع علی اخره ابن حبان غیر و فی
 شعبی من روایة صحیح ما کم من بعض طایفة و له شواهد بحیث حسن البقرة قسمی است که خلاف حدیث
 آنرا در موضوعات ذکر کرده اند و بعضی مستند به بران اند کسی نباید این قسم اکثر از اصحاب
 و بطریق تمثیل بعضی آن ذکر کنیم حدیث با علی انضمت بالبره و لا نبوة بعده علی علیه السلام
 سمع الحدیث فیہ منہون بالوضع حدیثی فی ذی قال ابی سلی اسد علیه السلام علی انما
 من امن بی و انت اول من یما فنی و انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق بین الحق
 و الباطل و فیہ انضمت بری المناکیر حدیث ان اخی و وزیر بری و یقینی من ابی و غیر من ترک
 بعد بری یقینی یعنی و بنجر سردی علی فیہ کذاب حدیث خلقت امام علی من نور کائنات
 العرش الی اخره فیہ کذاب حدیث من لم یقل علی جبر الناس فقد کفر فیہ شعبی منہم مذکور
 غیر البقرة من ابی فقد کفر من جواب امام اهل تشیع فی زمانه و هو المتهمم حدیث ابن عباس
 حب علی باهل البیات کما نکل انما را خطیب از ما خطیب قال اهل البیة حدیث سلمان
 ثالث رسول الله صلی الله علیه و سلم من وصیه قال و صبی و موضع مری و یقینی فی
 و غیر من اهل طایفه بعد بری علی فیہ ما یصل من له ذنب سور حدیث کما انا غام البیة کذک
 علی و وزیر منہون الا و صیا رالی یوم الدین فیہ من روایة کذاب حدیث انما کنت عذرا
 علی علیه السلام فراس علیا مقبلا فقال انا و هذا حق علی یوم البقرة و اخره البقرة
 من اثم به حدیث علی ان ابی سلی علیه السلام قال له سکت لانا و کلامات فله و فی کذاب
 حدیث علی ان ابی سلی علیه السلام قال مثلی مثل علی فبوره انا و صلیا و علی و صلیا
 انضمت بری المناکیر و منصف حدیث علی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انت شیطان

تسبیح علی علیه السلام
 ذکر کرد و از بعضی مستند بران
 در کتب با بعد از

با کثرت بسیار و نشان چنین مثل حدیث ائمه و حدیث روایان مقیص و نشان
 غیر چنین باشد فضايل این مسعود و عایشه و عاذ و ابی بکر و علی از ایشان بیشتر از سلم
 و اخطا بر شد است با حدیث معلوم از ایشان و مشهوریضا فضا که عمل کلمات میکند بر زبان
 در سوره انفال با حدیث مسلمند بر آنکه هیچ ضرر و احتیاج و جان مختلف می باشد بر آنکه است
 در انفال پس با فضا بود و هر که اخطا باشد اوله حلال و حرام با علم بحلال حرام است
 مثل حاذق و میل و هر که اخطا باشد بیست و نه و نه منفذ است هر که محاسب
 نیک رزیده افض است الی غیر ذلک مثلا معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم انما المؤمنون
 انتم که در حدیث دیگر آمده است بقتلک اشقی القوم و غیر آنکه که قوم با و چنانکه و از ایشان
 او صحبت او را که خواهد کرد و فرو آوردن او بر منی که بعضی مردم تغیر میکنند و درین
 و مثلا انما المؤمنون انتم الی غیر ذلک میکند بر آنکه نوعی از ابریت که درین ابریت نبوت است
 مسمی با ابریت باشد و بر منی که خواهد کرد و مقدمه ذلک مثلا قول و رضی انما یسبوا المؤمنین
 و انما یسبوا المنافقین صافق است با آنکه در ایام خلافت او هر که جالب بود بر حق بود و هر که
 با او مخالف کرد و برای مال بر خطا است مثلا اوصی الی فی علی ثلاثا و ایه السبلین و الی غیر
 و فایده الغر المحجلین الی است بر آنکه وی یکی از کلمه است است مثلا انما سید ولد آدم
 و علی سید العرب الی است بر بر آنکه سباده و میان دو ب بر آنکه قسمت فرموده سیادت
 بدو قسم سیادت که بنوع انسان است آن انجبت نبوت است برای خدا ثبات فرمود
 و سباده فی که بر فایده سیادت است و جبت و جبت آن بر آنکه نسبت بر منی که سباده است
 و مثلا قول حضرت رضی الله عندهین الاکبر و انما یسبوا بعضی الاکابر عاقل است با آنکه در ایام
 خلافت رضی بکسر منکره و نیست و در منی صد بقیه و همین است منی انبر منی

ای که کلامی در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 محبت و رضی و غیره و در حدیثی که در این باب است
 حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که این حدیثی که در این باب است
 زیاده آن معلول است به تشبیه آن که آن خود خورده است که است
 قبل و کلامی که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 و در حدیثی که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 که یا تعبیر همان حدیثی که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 اکثر این احادیث را باید در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 و در حدیثی که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 نفسی حجت که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 جان فانی که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 و در حدیثی که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 خطب علی خلیف این خبر که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 و در حدیثی که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 موجود است که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 علی اندک علی السلام و در حدیثی که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 باطل است که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 استند است که در این باب است و در حدیثی که در این باب است
 و در حدیثی که در این باب است و در حدیثی که در این باب است

در حدیثی که در این باب است

در حدیثی که در این باب است

فقال ان هذا بالنسبة الى النفس اذن زبانه باطلاست وروايت صحيحه يكمل ثقات بافته نشد
 وكن اين روايه ثابت با سند ورون الحاصل چنين كس بود كه با منقضي مفاكه كند و خود را سا
 نفس تخفرت بهر اعتقاد نمايد اين مختصر از اجل قدم نى آيد كه يك نزار طيرين عرب است
 ابى الطيب عامر بن واثق كنى على ابى ب يوم الشورى غارتعت الامرات بينهم فمعت عليها
 يقبل على الناس لى بكر وانا و اسماولى بالامر منه و اقضى فمعت الطعت مخالفة ان يجمع
 كذا الحديث و آخره فكم احد كان آخره بر سرى الله على الله عليه و سلم بين خصه فمعت
 غير ما قاله اللهم لا اخبره العتيلى و قد روى عن قال العتيلى لا اصل لهذا الحديث
 من على و عن ابن على بن حميد حديث بن عباس فى على ثمانية آية اخبره الخليل بن عبد الله
 و ضعيف ليه انت كه درين نامه چنين باشد كه كتاب مشكوة المصابيح بهت ايشان انما
 و انما يوق و روى كذا فى طالع كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 با كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 كه استند تحصيل يقين از او داشته باشد و فرق در بيان مشبهه كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 نقل شده است و مشبهه كه مورد هم است استند و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 حديثه و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 از جمله حديثى است كه از سند حضرت منقضى كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 بذكر قال ان قوم و ابا بكر توجهوا اينما زهدا فى الدنيا و اغيا فى الاخرة و ان قوم و ابا بكر توجهوا
 اينما لا يخاف فى الله و لا يرمون قوم و ابا بكر توجهوا و لا انكم فاعلين توجهوا و ابا بكر توجهوا
 و بهر حال آنست كه اخبرت كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 و لا مستقيم بود و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا

در طالع و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا

کما قال الامام اکرمنا الله وعلیه السلام ما یستحق مقصود اهل از حدیث فاما ما انت که این شیای غیر از اصل
 استحقاق خلافت اگر نه و هر یکی جدا بصفتی متمایز است حدیث بزرگوار و غایت آخرت
 و طاعت و قوت امامت عدم خوف عداوت کننده و تقوی تشددی علیه و ترک
 عداوت و این معنی بسبب اجماع ناس خواهد بود پس بطریق ابا فها عید شد که با اعتبار سستی
 است جمیع ناس بکلامه شیعین فصل اولی از خلافت و مقصود ثانوی اشاره است بکلامه
 خلافت حدیث خواهد بود و ثانیا خلافت فاروقی که خلافت رضوی اختلافی واقع خواهد
 و تقوی بطور ظاهر برست از خطای خدکم بطریق استقیم و الامام اکرمنا الله وعلیه السلام عید میشود و نوحی
 از خلقت تشدید که خلافت طبع بلیان باشد واجب چون بران مصرت علی است و هم
 صورت خواهد بود یعنی با بعضی شبهه که اکثر ناس و خلافت و واقع خواهد شد و بعضی که
 پس دفع آن شبهه اینام فرمود که اگر چه با بخار شما شکل شده و یقیناً در حق مرتضی است
 که وی مادی مهدی است بصورتی استقیم خواهد بود پس با اعتقادات با خورده از من دفع آن شبهه
 نماید و در باب شیعین این شبهه خواهد بود فاما تا بزرگوار تمام دفع شبهه نماید که در حدیث
 یکبار درین حدیث با اعتبار من حدیث شکی عظیم واقع است آن است که این حدیث با برآورد
 ابی اسحق شیبی من زید بن یسع من علی اخرج کرده حدیثی است حدیثی ابی اسحق بن
 شایع حدیث بن ابی جعفر منی القراء عن اسیر بن ابی اسحق من زید بن یسع من علی قال
 قبل ان یصل الی مدینة سلم من قعد حاک قال ان قعدوا ابابکر فجدوا امینا زاهدانی و قعدوا
 راغبانی الاخرة و ان قعدوا عمر فجدوا امینا لا یخافون فی مدینة لایم و ان قعدوا علیا و قعدوا
 فاما علی بن محمد و اما بعد یا ابا خدکم بطریق استقیم و تمام شد و این یک طریقی است
 این حدیث است و حق که نیست حاکم آنرا از طریق فضیل بن مرزوق من ابی اسحق شیبی است

شیعین
 شیخ

و در خط ابوسفلی است عن فضیل بن عیاض عن ابراهیم بن اسحاق عن یزید بن یحیی عن علی بن فضال
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قولوا ابا بكر تجددوا زاهدان في الدنيا راغبان في الآخرة
وان قولوا عمر تجددوا قرايبا ايضا ياخذون في الدنيا كونه لايم وان قولوا عليا تجددوا دوابا مبدوا
يسلككم بطريقا اخرجهماكم باجرع كذا في رواية اخرى ان فضل بن عبيان ثوري سنا و ابن مديني
عن ابی اسحاق عن یزید بن شیبہ عن حذیفہ بن الیاس عن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن ابي اسحاق
بن ابي اسحاق عن حذیفہ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قولوا ابا بكر تجددوا في الدنيا راغب
في الآخرة وفي غيره ضعفان و يستمراد عن فضولي ان من اختلف في الله لونه لايم و ان يلقوا عليا غيا
هسته يقيمكم على ملائمتهم فيم اخرجوا كما هم و چون ابي اسحاق اتفاق شد بر جوع کردیم بحکم و کردیم که
روایت کرده اند منهم شریک بن عبد الله عن عثمان بن غفر عن شریک بن عبد الله عن حذیفہ بن الیاس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اختلفت علیکم خلیفه فمقصودہ نیز ان یقال
انما اختلف علیا قال انما اختلفوا احان فمقصودہ انما اختلفوا علیکم بحکم و کردیم
اخرجهما كما هم ظاهر شد که در کتب اربعین سنه و هم است باز بعض طرف حدیث حذیفه و لاف
بر خلاف معانی این است که در روایه شریف بن سلیمان است میکند بر طرف خلاف از فضلی باز
باید دانست که مقصود ازین حدیثان نیست که خلافت را شایع باشد بین سرکار بزرگان
صلح استخوان خلافت است این چنانست که نزدیک پیروی امور و ستارنده سازد که در آثار
کتابهای معتبره مانند تاریخ و اینها کار با این امر متناهی نماید همان مقصود است
که در کتابها از کتب عن احوال و المعیر عن فیما انتم کبر و منافع الناس ما فیها اکثر من غنایا و از کتب
حدیث است انفسه و فضی بر طایفه ترقی العلم ازین حدیث ملود و ترقی معنی عامه
میگوید بسیار است مشکل آنست که این حدیث دلالت میکند بر عموم بودن ترقی

مبد

عمر

و منقسم از الحلقه است بحقیقت و در قسم قسمی است که بیشتر بر کفر و ناپاکیت میباشد
 و در یک کفر در آن کسی آن حق تعالی را خداست قسمی است که در آن یک کفر با چندین ذنب است
 ایشان مثلا در استقبال قبله تعیین خداست همان است که در خارج کعبه اتفاق است
 و حق و ایزد است که اهل نوحی باقی و با هم خود کفر اعتقاد کردند و همین است که جمیع اصحاب
 مسئله انجمن در آن محققان صبیحون کلمه اهل کعبه و در میان هم هستند و با جمیع آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و نه شد که حضرت مرتضی را با خطبهها پیش فرماید و در شیب فرا بسیار
 خواهد رفت پس ما کرد که همیشه بر حق اعتقاد و کار کند و در آن اجنبی و غرض در کاسی ننماید
 و از آنکه در حدیث من ناسا او فهمیم نه از حق من و حق ناقول اصحابی است و اینانی فیه الی الیک
 لماندی و احدی را بعد از حدیث در وجه شکل است که این حدیث لالت یکدیگر را که ما در کفر
 از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلاف او خواهند گرفت پس اعتقاد بر جامع و اتفاق کثیر
 نماند بحقیقت ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود است و حق تعالی
 الا که از جوابی که خدا را ضرب بگویم تا به بعضی از آنجا معلوم شد که در این سخن جمعی که اصحاب
 میباشند و قال سلیم بنه ازین لالت چنان است باز آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنین فرمود که
 از اصحاب بنی بارت بهشت و او اندر فرمود که ما بارت ایشان بخیر بود و در حق آنحضرت باشد
 مردی و در شیب از آنجا معلوم شد که ما من این بزرگوارین قسم لالت چنان است باز خدا تعالی
 فرمود یا ایها الذین امنوا من یرتد عنکم من ان یرتد عنکم علی ان یرتد عنکم مجرم و بگوید آقا و ما را
 متحقق شد که در مقابل این مردین مجرمین خواهند بود و این معنی است که آنحضرت
 متحقق شد چه بلا فایده است که در حق بهترین بشت است ایشان با میانها و اینانی که در ایشان
 باشد مثل حدیث صلی الله علیه و سلم علی اهل بیت که در این میان خطی بگوید و کفری بگوید علی

تحقیق حدیث اصحابی

عزیزان
 عن

تحقیق حدیث اصحابی

خبرت خلافتی که متصل آن آید بدو معاد و از بعد از او ندانند طایفه تفسیر مودت نامه انهم به معاد است
بهمانجا بسته تفسیر نمود و این است شکل فهم که است اسلاست غنی آید و بعد از یکی آنکه
اینجا خلافت مذکور است با ملت به اتفاق و بین الفریقین اکثر این دو اند که کسی خلیفه نبوده
دوم آنکه نسبت ایشان به پیش از خلافت میکنند آنکه بعد از نبی با شتم نبشته نیز که معاد است که
چون بعضی را گفته و آن بعد از یک بطین باشند نام جان بین بشکیر خود و چون از بطون شتی میباشند
نام قبیله فزانی که همه را جامع بشکیر و سیم آنکه فاطمین با همه اثنی عشر قائل نبشته بطور وین بلکه
بیکو نمیدارند ای و ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم وین شتی شده اند تفسیر میکردند و اینها آن
نی و نبشته چنانکه حضرت در شتی نیز بر ایشان مشرب خود ظاهر شد چهارم آنکه تفسیر حرف
آنست که چون دولت این اثنا عشر شتی شروع شد و در وقت روید و ایشان قائل اند که آنکه طایفه
اثنا عشر شوند حضرت بعضی ظهور نماید وین بحال خود رسد پس در مشورت ظاهر است
نمی آید پس تفسیر میکند آنست که چهار طایفه باشند و بعد از ایشان معاد و بعد از آنکه چهار
دومین بعد از خود و او بدین بنده بین عبد الملک اعتبار کنند و از نام آنکه مشغول است که بعد از
بن از این چاقی است آنکه خلافت او را باشد نسبت مخالفان او بدین صیغ و اینها اشکالی
طایفه است که حضرت فاطمه و حضرت ذی النورین فکر کرده اند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
معتبر کرده اند آنکه تسلط این از پیش از خلافت بود چه او یکی از اصحاب اسلام است از خارج مکه
و بعد از فاطمه بن ابی طالب و این از پیش از خلافت است و بعد از فاطمه بن ابی طالب و این از پیش از خلافت
فخرت بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم نقل فرمود که طایفه فاضل یعنی ایشان را توفیق تعالی
افضی بچنانکه اصحابی را بعد از ایشان مدینه سکنا من اصحاب کسان خود را از خود و اصل اصحاب
فصل الله علیه و سلم از خود حکام و از فاضل بطایفه مدینه معلوم میشود که مراد از خود فاضل است

فستق

بگویند خروج است برای غایت و حضرت مرتضی این معنی در قصه جواب با حسن معنی آمده و آنرا
 شمرده و خلافت بروی تنظم شده و بر زمین مساوی و در این میان ساقط است بجهت عدم استوار
 نیست معتد به او و بر سر او و اما علم فصلی شبیهات منصفه مان با اقسام است جنسی و
 پست و سلسله تصرف حضرت مرتضی غایب و در تخیل انوار منبر و اصل نشان این
 شجرات طرف موند است که آنها اتصال حروف کفری بدشیرخ نقل میکنند با هم علی این
 و در آن طایفه اتصال من بصری به حضرت مرتضی ذکر میکنند باطنی و دیگر که نفوس ایشان کائنات
 که این لایحه حاصل است بجهت شریعت که در اصول است با مرقع پس حضرت مرتضی امام
 و مصلحتی باشد و اسطوره و بیان آن حضرت علی علیه السلام و علم و اسطوره با این اعتبار پس حضرت
 مرتضی افضل باشد و جمیع ایشان گویند که شریعت اصلاح ظاهر است مانند رسم که خداوند است
 و ملک دار است خفیه تحقیق ظاهر و فساد معرفت ذات و صفات است صاحب این فضیلت
 مرتضی است که اگر چنین بگویند از آنکه مردم اسلام خود است این شبیهات فاسد است که از مشایخ
 و قاضی و در هر آنکه خود را ندانند و کلام بعضی موندی را بر این معنی فرود آورده و در بعضی شبیهات
 کلام شیخ می آید چون اتباع از تفصیل که نه فهم کرده اند و یکی مایه گرفته و نیز با بیان خود
 به جهت آنکه در بعضی شبیهات معیض افغای خود و اسلاف خود شک نموده و فضل علی ایشان نموده
 و بحقیقت که اهی کسی می یابد تفصیل که نیست مانند آنکه در تفسیر و تعبیر باشد حضرت شبیهات ثابت
 و حکم شبیهات و اما چون آنکه بکلام مردم بر معنوی تقریرای ایشان را و اگر کنیم و بطریق برادر حق آنها
 و طبع سازیم و اگر کسی که علم در رفع است علم با علم و علم با حکام الله و سلطان مادی و حق
 و نفوس است و مصلحت ذات حق و احکام اسباب معیشت و مصلحت حق و طلب ناس و طلب ناس
 و مصلحت حق و مانند آن و رفع اول افضل است از رفع ثانی و اسطوره و بیان آن حضرت علی علیه السلام

در این کتاب که در سلسله مراتب حضرت علی علیه السلام
 است و این کتاب

آنها

داشت و در نوع اول حضرت مرتضی است بجهت ویدکی با انسان علم با بدو و امتداد ذات حق سلسله
 که بعضی از بعضی آنها اندر کرده و در همین سلسله متوجه به حضرت تقی بنی که بحجرات ایشان و این است
 و در این پیشین زیرا که هیچ سلسله از سلسله صوفیه پیشین جای نمی خند و دوم آنکه از حضرت مرتضی که از عجم
 از باب سلوک معارف که ولایت میکند بر آشنائی او درین باب است که شده است صوفی که
 بنظر ایشان مایه و صفات خود را ذکر کرده اند و در کلمات غار که صدور مثل آن بفرمان در طریقه
 صوفیه میسر شود عقل نرود و از سوم آنکه حضرت مرتضی ائمه بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 نسبتا و صابره و صبره و انکی بود و در نیم و انکی بود و در سلوک راه خدا است و توجه آنحضرت صلی
 علیه و سلم به جانب پیشین از همه بود و چون طالبه تعلیم و کوشش او با پیشین و صحت از او با کمال
 منزلت شیخ و تمام تاثیر توجیه وضع شود می باید که ارشاد در شد بحال خود برسد چنانکه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرموده اند انا مریته العلم و علی بابها و ظاهر است که در علم ظاهر حضرت
 با سایر صحابه همچنان بود پس معلوم شد که هلم علم باطن است که با وجود او کرده شد چنانکه
 اولاد حضرت مرتضی از هر زمان مسند فیض باطن بود و از هر یکی از اولاد خود این راه را انداخته و
 اولاد سر لا یله الله قول همه این سلسله متوجه اند به تقی گویند انسال سلسله حضرت مرتضی
 از دست مشهور بر رسد صوفیه و نزدیک تقی از اسالی ظاهر نشود و مشهور است و در قسم اند
 مشهور و در باطنی مشهور نزدیک ظاهر و باطنی ظاهر و این از قسم غیر است نزدیک ظاهر صوفیه
 مشهور شده و فقط و اصل این باطن ضعیف است یا باطل که آثار کلمی کرد و متاخرین بقول و سر
 چنین باشد آنرا اعتدای نیست مثل نماز و زیاده از غایت بلکه نصف من شبان نماز و کمال
 ان غیر ذلک بلکه متاخرین هر طایفه را از فرق نام مشهور است که است و میان ایشان و باطن
 هیچ موعنی که از کلامی و بیل برین می آید که قائلان با این سلسله متفق اند بر آنکه بنای این

بنی مقده مجوز من تمامه قال اما حدیثا الحسنی بن یحیی شافعی منی جامع الاصول والیستین یقینا
من خلافه من اخبار المدینه و قد تم بصرفه من قبل النقی علی المدینه و اما بصرفه فان
ابا لم یصح لکن فی ما یقرب من صحیحها من یقین من علی بن ابیطالب البصره و قبل فی الخبر و یقینا
و لم یصح له منها ما و اما اعتلا باستقلال کامل معلوم شده که هر گاه کتب شیخ کامل صحبت داشته است شیخ
از آنکه بعد از آن احوال که در کتاب انساب است ذکر نموده لا سیما حسن بصری که فقیه و محدث و زکوة بود
چیز روایت نکند لا سیما در خبرهای بسیار جمیع شده با آنکه آنرا در تفسیر و تفصیلاتی و در واسطه نقل کنند پس
محال است که صحبت حضرت مرتضی در یافته باشد و اندکی اکثر روایت کنند این باب را از صحبت بصری
مدت و از جامع از تفصیلاتی صحابه ثابت شده اند پس بنام نقل بسیار و بعد مدتی منقول و یقینا
و غیر ایشان و از ایشان شریف روایت کرد است فی الاستیابا روی الناس علی عیال من یقول
قال الحسن بن علی بن مسلم حدیثه و الدین یقینا الناس کان من یقینا اصحابا و از آن
و یقینا من قول الحسن بن علی بن مسلم حدیثه و الدین یقینا ان و یقینا ان و یقینا ان و یقینا ان و یقینا ان
مدینه و شریف من نقل میکنند از آن صحبت ایشان در خود و دست آن تا غیر خود و غیر خود پس حسن بصری
باین جامع منقول باشد نسبت به حضرت مرتضی اگر صاحب شبهه بود کند و بگوید که این همه علم سلوک
و تصرفات که نسبت آن بسیار صحابه انبیا کروی فرموده بر منی آن از حضرت مرتضی ثابت کرده
و از آنکه از خبر یقین من نقل کنند است اول شیخ که در یک له باشد و که غیر علم سلوک باشد و اگر یقین من
که حسن بصری را خبر از آن شیخ باشد اما شیخ یقینا او همان است که الان نسبت به یقین من نقل کنند که یقین من
تبعی حسن بصری که از آن منقول است از حضرت مرتضی حاصل شد منقول نیست بلکه روی خدا کنیم و یقینا
و یقینا منقول است که از آن منقول کرد از آن شیخ منقول است باقیه اما از آنکه بحسب شیخ
منقول شده و از آنکه از آن منقول است و یقینا منقول است و یقینا منقول است و یقینا منقول است

اثری

نقش

تعلیم

دل نمیدارد از شیخ صحبت نمودن علی بن ابی طالب و این صاحب شبهه که امام صفوی را می شناسد از صفویان شنید
 که با شیخ خود در تهاجوت در مشتمات و علم سلوک ناخفته و کلمات ناشناخته کلمات کرده است
 اینجا سخن از انانیت است امکان عقل ندارد از وقوع را اینجا ذکر کردن با انانیت بسیار عجیب است
 متعذبین که آنها از دل و طبع من و نقاشی مذکور و مبادات او کار و غیر آن می برد و بهنا از دل
 طبع خود نموده کرده و در آن زمان طلبا از دل خود هیچ و بهضات و درین صحبتها و موهبتها
 ظاهر و پند بسیار است که اعتبار نسبت قلبی قطع نظر از علم سلوک علم او را در شخص شیخ شنیده
 بلکه اکثر صورت نسبت شخص را کسیکه صحبت او پیشتر بر او باشد از نسبت یکسکه اکل باشد
 لیکن بجز یک همه صحبت او را اکل کرده و اگر صاحب شبهه عمو کند و گوید که امامت این اثر باطن تصدیق
 اصحاب طرق است بگذر این طریق را نمی شناسد امامت علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 زیرا که این کار با اوست از این اثر باطن و اجداد و اجداد و بر و نذر آنکه دفع گویند یا بغیر تحقیق
 بچیزی اصرار کنند پس شخصی که از طریق ایشان باشد و معتمد کمال ایشان لازم است تصدیق
 عقاید ایشان گویند شبهه نیست و کمال معرفت ایشان با اثر باطن و عبادات موجب انانیت
 ایشان ممکن و هیچ عروق بر روایت باشد تصدیق روایت می باید کرد و از طریق ایشان نیست
 پذیرفته از ایشان مانع نقیض و روایت بحث و ضعف و محبت روایت ایشان بغیر شیخ
 کشیغ ابوطالب کی استناد مودیت است همه صفویان از وی شنیده اند امیر و غنیه حراف نیز اعلام
 برادر و معذور روایت از آن محاکم عیار می باید آورد و بلکه اکثر روایات او در تهاجوت نمی شنیدند
 می بدان مقدم بود فی و یک است و رفت روایات با و یکوان معلمان شایسته که است که
 می بلکه برین کثرت حق می گوید است از حق با لک و همچنین شده است که نقیض مسائل
 با کما بخود مشافره می کنند بلزخوات متعذبین را محال با فسادیم مانع التفات عباد الله

بجود و کرم و سخاوت و دریا و زلف و چرخ و ماه و
دریا و چرخ و ماه و زلف و دریا و چرخ و ماه و

شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی رحمۃ اللہ علیہ

على ابراهيم عليه السلام ان سجدة تعالى امرنا بالصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يامرنا بالصلاة
 على احد في الكتاب جاء الاطلاق في تعليم رسول الله صلى الله عليه وسلم انما للصلاة على نبيه صلى الله عليه
 وعلى آله فما طلب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الصلاة على ابراهيم من حيث ايماننا
 قال في غاية العجوبة بعد ان صلى الله عليه وسلم ثم انه اخبرنا بمرمى بنحو ما بين قبله صلى الله عليه وسلم
 ولا غيره من صلاة سجدة كما عليه كيف يطلب من امر سجدة وكما الصلاة عليه
 صلوات على ابراهيم من حيث عينة واما الله من انكسار التنازل الله تعالى ذلك ان الصلاة
 على الشخص من قبل غيره من حيث عينة واما انكسار الصلاة مكان الصلاة من حيث انصاف
 هي الصلاة من حيث مجموع الذم لم يكن الصلاة الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الاقرب اليه فانهما الصلاة عليه الصلاة والسلام والهمم بالصالحين الصلاة بالامر
 وقد علم ان ابراهيم كان من الانبياء ورسول الله تعالى من رتبة النبوة والرسالة قد انضمت
 في الشاهد يكون بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم في الترتيب والمرتبة في شمع محمد صلى الله عليه وسلم
 ولا رسول ولا نفع المرتبة ولا حجة الا في الترتيب لا سيما قد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فمن حفظ القرآن انفسهم ان النبوة او رجت بين كنفه فقلنا ان النبوة انما هي من انفسهم
 وسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان النبوة انما هي من انفسهم فقلنا ان النبوة انما هي من انفسهم
 وقد علمنا بما قال لنا صلى الله عليه وسلم ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يزل يحيا كما مضى في الدنيا
 ويقل انفسه في شك فقلنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يزل في الدنيا في الصلاة والسلام
 من ربي لا شك عندنا سجدة وكما والمرتبة في الترتيب لم يزل في الدنيا في الصلاة والسلام
 لا في ربي لا رسول ان النبوة قد انضمت الرسالة انما هي من انفسهم فقلنا ان النبوة انما هي من انفسهم
 ما كلفنا من النبوة ان طغاه الله سجدة وكما من عباد الله ان النبوة انما هي من انفسهم

عليه

من حيث

و اینست که در این کتاب
در بیان احوال و عیال و
و اینست که در این کتاب
در بیان احوال و عیال و

که در وقت قیامت حضرت علی علیه السلام بود است پس اگر این استوار و عسری رتبی یافته شود و
شکری با حضرت علی علیه السلام و بعضی فیوض الهیه از جبهه همان شرکت حاصل شود و چنین اگر بشود
حکلی در بعضی یافته شود و اما در شرکتی و بعضی فیوض ظاهر و انجبت همان شرکت حاصل شود و
و کتب تاریخ یافته شود که در این کتاب سلطان محمود غزنوی باز از احوال حضرت علی علیه السلام
مشابهت تمام داشت از جبهه و وضع کواکب مستطوره و مناظرات آسمان و قمرین معلوم میشود
و در این داستان بر فتوح و جهاد و عظمی و سلطان محمود بطور سید علی و القیاس بطور
و چون در سینه شکسته استوار و عسری حضرت رتبی شبیه و با استوار و عسری حضرت استوار
علیه السلام و این چنین است که حضرت رتبی حاصل شده و آن منی در این کتابست و
حاصل میشود لیکن این فضیلت جزئی است که تعلق بمقامات ثلاثیه دارد و از باب تشبیه با دیگران
اندر تاریخ و بعضی حرائق حضرت رتبی را بر تیره و کر خا می کند و اگر تحقیق آن مکانها را
بدانکه تحقیق محمدیه نزد یک شیخ از عین آن حضرت است علی علیه السلام که صورت او در کتاب
که در مرتبه وجود خارجی ظاهر شده و از آن جهت حقیقه محکم است که معلوم در این است حضرت
علی علیه السلام بر منی مشابحت دارد بمعلوم آن تحقیق و حقیقت در میان بعضی از اهل کتاب
عکس نشان آن حقیقت است این انکسار و تقابل و این است جلیله و این است استوار و
هدایت بدین نیابت و از آنکه است اولی و بعضی حقیقت که بعضی از حقیقت است
مصدر هدایت خود است حقیقه محمدیه است و بعضی حقیقت که بعضی از حقیقت است
حقیقه محمدیه است و بعضی حقیقت که بعضی از حقیقت است علی علیه السلام از آن جهت
رتبی حقیق نظر بر این ظاهر و غرض از این جمله و بعضی حقیقت که بعضی از حقیقت است
فصل در بیان احوال و عیال و بعضی حقیقت که بعضی از حقیقت است

[illegible]

پیشوایان و سران اسلام

آنکه که ظاهر شد بعد از او در علم او قتالی که بعد از او مام میبایست همه مثل شد و منعم
 خوش نبات و موقون بصفه مقتضای خود تا نیاید از ان طایفه که عامل بر نفس گویان
 بصفت الطباع و قبل ثانیان و از ان جن باب طریقه و تخیل بآن منور شده که آن فیه بفتا
 و از ان فیه و انان بعد از ان تا بر می شد و مع احکام و انان کشت با فصل و معیت
 و با الهام نسبت نوع انسان و احکام خاصه و کار آمدن و بر تری و بریت و بر شکست
 و بعد از آنکه احکام که اعصار او و در طاعت تفریق و تفریق نیست از احوال و افعال مثل طوطی
 و حوله و من یکایسته و اتفاقات خود پیدا و اصل بر او آن که در رنگ الهامات بسبب تخیل و
 الهام کرده میشود و بدینک احکامی که بحسب تفریق اعصار او و از تفریق و تفریق میکند و در
 احکام متفرق نشود و بسوره فرموده انسان مقرر حکم این او و در اعصار و تفریق بر او
 بلای شایع مناسب آن و تفصیل این که آنست چنانکه اشعار را بحسب سوره فرموده حکامی
 که آن احکام افضل نوعی حاصل میشود همچنان آن اشعار را بیشتر و صفت حکامی است که گفته
 که سوره فرموده را مقرر با حکام فصل و وقت حاصل میشود با جمله و زرات کلایه احوال او
 متفرق و تفریق و تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق
 یکدیگر و چنانکه در حادیه بسیار ازین اشعار در کتاب است حکم سوره فرموده ان و صاع بارشود
 و تفریق از ان تفریق و تفریق و این اندیشه عالم حکایت است و از ان عروق ما ساریه این
 منور شود و در حادیه اعلى و تفریق الطباع بر او آنکه در تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق
 خود و انان و در ان تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق
 یا تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق
 که جامع این و تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق تفریق

تفصیل

تشیع بر سبب است تعالی اعظم دوم تشیع وقت غایب است بعد از اعلی و این نسبت مستحق نفس معلوم
 او را در اعلی بیکر و سیم تشیع وقت غایب است بعد از اعلی و این نسبت مستحق نسبت کلمات او بیکر
 از انعام ترسل با نواع بود و انعامی هر دو اعتدالیه منتهی حالت چایم نشان مانی بودن نفس له
 بر نفس منطلقه او غایب است که در کمال بود عالم مانع می افتد و از او انسانی بسبب آن نقل
 ترغیب و انتقامی خاص بیکر و سیم تا بعد از اعلی و تحت مقصد او تا هر چه اندیشه اعلی بود
 شایسته همان اندیشه و این نسبت مستحق علم و عرف و بیکر و سیم اقل و انسانی شایسته
 شهود و با وجود سبع و دوز منسوب به نفس بسیار و با وجود کمال شایسته و انسانی مقهور
 وقت غایب است باشد و در حقیقت او با وجود صلابت و عزت منسوب به اعلی باشد و هم نسبت
 سحر و دور و غیره و با وجود الهام است او در طوبی اجبار نقای قوت و دلت او تا زمان حیات
 چون این نسبت غایت و غرضی کمال نفس خود و بوی به بشری او را جاریه خود بیکر و دوز خود
 بشری باشد و کمال خود در این امری شده و او را غیر از این بر نفس بیکر و دوز نیز از دل و دل کار خود
 سرانجام میاید و این نفس شریفه و سیم علم بشری که بیکر و دوز که منقول که اندیشه اعلی که در کمال
 حاصل بر دامن که بحسب الهام انوار انسان با تامل در خود و در کمال شایسته با رسم
 باطله بر خلاف علوم بطله را جای شایسته شده و در کمال اعلی و منقول که در کمال و در کمال
 الاسلام هم ابراهیم و در این نسبت و کمال شایسته که در کمال و در کمال و در کمال
 شیعه و تنجیر او را و با وجود انصاف و سیم شده و با وجود انصاف و سیم شده و با وجود انصاف و سیم شده
 چنانکه تا پایان نباشد و در کمال شایسته که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 روح القدس و رضا و عطف اعلی که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 نسبت بیکر و سیم نسبت به این کمال شایسته که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال

[illegible]

متوجه شود و بهر متعلق و یکی از مدعیان متعلق کرده و شخصی دیگر هم در حضور او مثل آنکه در انجمن است
 او شش نفر مبارک را در کتاب فراموشی و سبب اجتماع او را بپایان فرماید و اینها را هم مضامین کتاب
 مانند آنکه چند که از افراد آنجا بگویند و بواسطه آنها در زمین انصاف شش شاگرد که در دماغش
 بر روی کل آمده و مانند یک شعله در خانه تاریک اند و در آنجا آینه ها باشند و نور در دیوارها
 و نور شعله شاگرد که در یکی در یکی یا شده و یکی غریب ظهور نماید و همین فضیلت انوار است
 در فضیلت محمد و الهی یعنی با او یکی که در دماغش آینه ها و نیز در دماغش آینه ها است و بگویم
 کالبدی و بصیرت با حجاب فضل کل را در او است این خیال ها باشد و فضیلت محبت چنین خیال باشد
 نقایح دیگر نقایح اشیاء و ایجاد علی نیست غیبه پیغمبر صلی الله علیه و آله است از آنست که
 فهم واقعات با این مرقوم است چون این مقدمه محذوف شد بر مقدمه علی برود چون و چگونه
 که جمیع علم فاضل ناس است و من بعدیم اراغ شمعین و مرتضی ما و اینهم و کلمات ایشان را بجا
 فهم نمودیم اراغ شمعین را با حضرت صلی الله علیه و آله منزه منزه باقیم و غایب روشنی که آینه ها
 که در آن گرفته باشند و سبب تماکس انوار آن روشنی دوباره شده باشد و در یکی در زمین
 منبسط میشود و همه کسی را در دماغش بفرموده که شمع شمع آینه با ایشان آن منبسط
 میگردد و همچنین شمع اراغ شمعین باشد و در دماغ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکبار که بگویم
 ما اراغ شمعین ما بعد از اراغ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم توان و شمع شمعین است و نقایح
 و نقایح شمعین و نقایح شمعین و نقایح شمعین و نقایح شمعین و نقایح شمعین و نقایح شمعین
 این حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفرموده که در دماغش شمعین را منبسط کرده و کلمات ایشان را
 با خود صریح دیگر گرفته و خیال خود را بگویم و در دماغش شمعین را منبسط کرده و کلمات ایشان را
 صلی الله علیه و آله و سلم منبسط و در دماغش این داده و بگویم شمعین را منبسط کرده و کلمات ایشان را

[illegible]

بیان فرموده بکلیت شناسی است که هر واقع همین شده با استیجاب اجالا و تفصیل اگر فغانی
 واقع شده باشد بسبب نسیان برودت بسبب سبوت تطبیق وصف کل بر صورت خاصه واقع شده
 انما بیان اجل پس از حدیث طلال قلم فیما رسال علی علیه السلام مقاما از کلمات کتب و شفا
 ذکر است فیما السلامه که در حدیث به خطه من خطه و نسبه من نسبه قد علیه السلام همان جمله را ذکر کرده
 شد یعنی آنکه تسبیح غاراه فافکوه کاذب ذکر الرجل بعد از حدیث انما تسبیح غاراه فافکوه فافکوه
 باین لفظ قانع تفصیل آن حضرت علی علیه السلام در خوف مدین خبر داده و اما در استیجاب
 از کتابات و غیر آن من ملک قله را در آن علم که هر کس قاتی کرد این حدیث و استیجاب
 بر حق خلافت مدین زیرا که آن حضرت مسلم این اجرا بطریق می معلوم کرده و تقریر فرموده و انما
 که است فرموده اگر اصل ما بن مدین استلال یافته کند که نیم حق سوابت میکند من کس
 ان طریقی بسواری کسری فالبسها سرافه من ملک فلبسها منکبه فقال لکم صدقوا کسری بن
 فی بدی سرافه من ملک عرابی من بنی مدیج قال انما فی انما البسها سرافه لان البس مسلم قال
 سرافه و نظری از امر کافی یک قد لبست سرافه کسری و نظریه و اما چه بکنه بکدام سرافه
 از حدیث به لباس مدین ما حرام است و شافعی که راس و سر و پیرایه است خبر داده
 آن حضرت علی علیه السلام ما بدی بکار بران و بعضی بنی مدین استلال یافته و از ما بکنه
 که در آن قرار بکشت افروضا انما ملک و در پی استلال بکبر و بکنه و آن آن حضرت علی علیه
 داده و علم بوجه انما و بکوت فرمودن از انکار بران پس این اصل است که استلال یافته و از ما بکنه
 و در حدیث به خرد و علم و این سخن بنا بر خبر است و اما استلال یافته و این سخن بنا بر خبر
 میرج است انما بکنه و نظایر آن بسیار است و فیما بین آن جمله از کلمات و در انما
 خوف مدین خلافت که در واقع قرار شد و بطریق است و اسلیم و انما بکنه و این خبر و در انما

[illegible]

